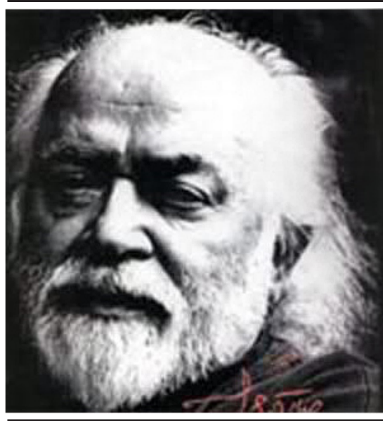
نسیم جنوب
www.nasimjonoub.com
سال پانزدهم - شماره ۶۶۸ - یک شنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۱ - ۸ صفحه - ۵۰۰ تومان



با صادق چوبک در باغ یادها

به مناسبت سالکوچ صادق چوبک

مگر شاهین دلسوز ندارد؟



فقدان مدیریت توانمند برای تعامل استان بوشهر با نفت و گاز



مصاحبه با زهرا حاجب عکاس موفق بوشهری

ترانه‌های گرد و خاکی



هدیه‌ی برادران و دوستان عراقی!

دکتر سید جعفر حمیدی

نشستم شعر گویم، شعر افسرد   دویدم راه جویم، سینه آزرد
نظر انداختم در کوی و برزن   غبار و گَرد، عشق از خاطرم برد

***

نفس در سینه تنگ آمد خدایا   هوا با من به جنگ آمد خدایا
نفس بسته،جگر خسته، سفر سخت   که برهر شیشه سنگ آمدخدایا

***

شکارِ گَرد و خاکِ دوستانم   چو مرغِ در قفس، آشفته جانم
شکستَه شاخه‌ی سبزینه بر خاک   که از خاک است مُهری بر لبانم

***

بهار آمد زمین شد ارغوانی   گُلِ شادی دمید و مهربانی
ولی با گَرد و خاکِ بی‌سرانجام   به یغما رفت، ذوقِ زندگانی

***

دلم پُر بود از گرمای مرداد   پر و بالم شکست از سنگِ خرداد
ولی این گرد و خاک بی‌ترحّم   ز یادم برد، دردِ تیر و مرداد

***

مگو خاک، این بلای آسمانی‌ست مگو گَرد، این عذابِ ناگهانی‌ست
چو با لفظِ قلم، این «ریزگَرد» است   سزاوارِ هزاران مهربانی‌ست

***

شبم شب‌تر ز رنگِ لاجورد است   تبم تب‌تر ز آتشدانِ درد است
از این خاکی که می‌بارد چو باران   غرورِ برگ‌ها بر شاخه، زرد است

***

چو می‌دانی سخن از خاک جُرم است
سخن زین موذیِ ناپاک، جُرم است
بنوش و نوش کن پیمانه‌ی ذوق
چو لب بردن به خونِ تاک جرم است



۳

مکتب تشیع یا امامت از دیدگاه شیعه

نوشته اختصاصی

آیت الله سید مصطفی حسینی

۵

سفرنامه باقر خودرو قباکلکیان به ابوشهر

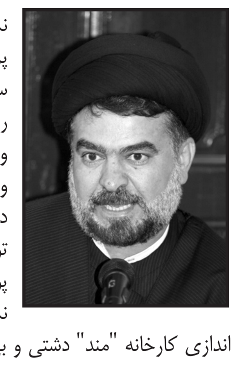
اندر حکایت والی خوش سخن ابوشهر

۷

چه کسی بنجل وارد می کند: ملوان رنج کشیده یا میلیاردر مرکزنشین؟

نسیم جنوب ۲
خبر
شماره ۶۶۸ - یک شنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۱
NASIM JANOUB

پورفاطمی: پروژه راه آهن فارس به بوشهر تعطیل است



نماینده مردم دشتی و تنگستان در مجلس شورای اسلامی گفت: وزیر راه و شهرسازی راه و پروژه‌های راهسازی و راه آهن را رها کرده و به طرح‌های مسکن چسبیده است.
سید محمدمهدی پورفاطمی اظهار داشت: در مورد عدم توجه وزیر راه و شهرسازی به پروژه‌های راهسازی به ویژه راه آهن بوشهر به شیراز هم گلایه و هم تذکر دادم و توجه بیش از اندازه وزیر راه و شهرسازی به بخش مسکن و بی توجهی به امور راه برای ما پذیرفتنی نیست.
وی با بیان اینکه پروژه راه آهن فارس به بوشهر تعطیل است، افزود: وزیر مسکن و شهرسازی قول داده است که در هفته آینده نشستی به اتفاق معاونان و مسئولان راه آهن کشور داشته باشیم و به توافق رسیده و بودجه لازم در این زمینه را ابلاغ کنند.
پورفاطمی اضافه کرد: از وزیر قول اعتبارات خوبی در زمینه راه‌ها را گرفته‌ایم.
نماینده مردم دشتی و تنگستان در مجلس شورای اسلامی در پاسخ به سئوالی در مورد عدم راه اندازی کارخانه "مند" دشتی و بی توجهی مسئولان بانک ملی در پرداخت اعتبارات ریالی گفت: مسئولان کارخانه سیمان "مند" دشتی کار بزرگی که انجام دادند این بود که تمام ماشین آلاتی که از خارج از کشور آورده‌اند در محل کارخانه نصب کرده‌اند.
وی افزود: در حال حاضر هیچ کارخانه‌ای را نمی‌توانید در کشور پیدا کنید که این پیشرفت را داشته باشد، ماشین آلات را وارد و از گمرک ترخیص کرده باشند اما، مسئولان کارخانه سیمان "مند" دشتی این کار را انجام دادند.
پورفاطمی افزود: ماشین آلات و تجهیزات کارخانه سیمان "مند" دشتی خریداری و از خارج وارد و به محل کارخانه حمل و این ماشین آلات نیز نصب شده است و با وجود پیشرفت بسیار خوب این طرح هنوز مشکل پرداخت ۵۰۰ میلیارد ریالی تسهیلات برای تکمیل و راه اندازی این کارخانه برطرف نشده است که امیدواریم با پرداخت این مبلغ سال آینده شاهد بهره برداری از کارخانه مند دشتی باشیم. /منبع:فارس

واژگون شدن اتوبوس مسافربری در سه راه اخند- گله دار

جابجایی مصدومان منطقه در مسافتی ۱۲۰ کیلومتری برای رسیدن به بیمارستان



طی یک سانحه رانندگی ای که در سه راه اخند- گله دار، رخ داد، یک دستگاه اتوبوس مسافربری واژگون و اکثر مسافران آن به شدت مصدوم شدند. به گزارش ثلاث، ساعت ۱۱ شب در یک سانحه رانندگی که بر اثر چپ شدن یک دستگاه اتوبوس در سه راه اخند- گله دار رخ داد، سرنشینان این خودرو به شدت آسیب دیدند.
بر اثر برخورد یک دستگاه موتورسیکلت با یک خودروی پراید، در سه راه مذکور، هر دو وسیله نقلیه واژگون می شوند، دقایقی بعد، اتوبوس مسافربری که از بندر عباس به سمت استان بوشهر در حال حرکت بوده، به این دو وسیله نقلیه برخورد می کند که نهایتا منجر به چپ شدن اتوبوس می شود. پس از این اتفاق، اورژانس ۱۱۵ عسلویه، حادثه دیدگان را به بیمارستان امام خمینی بندر کنگان منتقل می کنند؛ گفتنی است، حال برخی از مسافرین این اتوبوس بسیار وخیم است. بیمارستان های همجوار از پذیرش بیماران امتناع می ورزند. یکی از تکنسین های اورژانس ۱۱۵ چاه مبارک که مصدومان را به بیمارستان امام خمینی منتقل کرده بود به خبرنگار ثلاث گفت: چند سال است که مسئولین قول راه اندازی دو بیمارستان در جنوب شهرستان را داده اند ولی متاسفانه هنوز خبری نیست. وی با عنوان این موضوع که ما مجبوریم بیماران و مصدومان منطقه را در مسافتی ۱۲۰ کیلو متری جابجا کنیم و به بیمارستان امام خمینی بندر کنگان بیاوریم، گفت: خیلی از اوقات بیماران و مصدومان بد احوال، در طی مسیر جان خود را از دست می دهند و به عبارتی چنان چه در منطقه جنوب شهرستان، بیمارستان وجود داشت، سختی کار تا به این حد نبود.
وی اظهار داشت: در فاصله ۵۰ کیلومتری اخند و چاه مبارک در محدوده استان همجوار بوشهر نیز بیمارستانی وجود دارد که متاسفانه آن ها نیز از پذیرش بیماران ما به دلیل اینکه این بیماران متعلق به استان آن ها نیست امتناع می کنند.

فاضلاب خانگی معضل جدی برای ساحل گناوه

رییس اداره حفاظت محیط زیست گناوه گفت: ریختن فاضلاب های خانگی مردم که دارای انشعاب هستند، برای ساحل این شهر گردشگری معضل جدی و خطرسازی شده است. محمد تولیده شنبه در گفت وگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی افزود: با وجود این که عملیات اجرایی شبکه فاضلاب برای حدود ۶۰۰ خانوار این شهر به اتمام رسیده اما ساکنان آن از اتصال به شبکه صرف نظر و فاضلاب خانگی را به دریا می ریزند. وی اظهارداشت: البته برخی از ساکنان این محلات به دلیل مشکل مالی قادر به اتصال به شبکه فاضلاب نشده اند. رییس اداره حفاظت محیط زیست گناوه گفت: سواحل از منابع ملی است که حفاظت و نگهداری تنها متعلق به یک نفر یا نهاد نیست بلکه ضرورت دارد همه اقشار جامعه خود را در پاکیزه نگه داشتن ساحل این شهر که درکشور نمونه و زبانزدعام وخاص می باشد، سهیم کنند. رییس اداره حفاظت محیط زیست گناوه افزود: دراین ارتباط تاکنون ۱۰۰ خانوار این شهر که از انشعاب فاضلاب برخوردار بوده اما اقدامی برای اتصال به منزل خود نکرده بودند به مراجع قضایی معرفی وهمگی به شبکه متصل شدند.

حمله استاندار به صدا و سیمای بوشهر

استانی خراسان شمالی برنامه‌های بهتری نسبت به سیمای مرکز بوشهر دارد

به گزارش "سیراف نیوز"؛ محمدحسین جهانبخش در نشست کتابخانه‌های عمومی و نهضت مطالعه مفید در بوشهر، اظهار داشت: تغییر و تحول در برنامه‌های مختلف سیمای مرکز بوشهر یک ضرورت است که مسئولان و تولیدکنندگان برنامه‌های مختلف باید در این زمینه اقدام کنند.
وی افزود: انتظار مردم از سیمای مرکز بوشهر ابتکار و نوآوری است و باید در برنامه‌های صدا و سیمای استان شاهد ابتکارات و برنامه‌های جدیدتری باشیم.
جهانبخش با تاکید بر اینکه نوآوری در برنامه‌های شبکه استانی بوشهر وجود ندارد، خاطرنشان کرد: استانی مثل خراسان شمالی با ۵ سال سابقه سیمای استانی برنامه‌های متنوع تری از سیمای مرکز بوشهر دارد و این زیبنده استان باسابقه بوشهر در تولیدات صدا و سیما نیست.
استاندار بوشهر همچنین بر تعامل و همکاری دستگاه‌های اجرایی استان با اداره کل کتابخانه‌های استان تاکید کرد.
جهانبخش با تاکید بر پرداخت نیم درصد سهم کتابخانه‌های از سوی شهرداری‌ها گفت: مسئولیت پیگیری پرداخت نیم درصد اعتبار از محل درآمدهای شهرداری‌ها به کتابخانه‌ها بر عهده فرمانداران خواهد بود.

سقوط یک خودرو درحفاری ساختمانی در برازجان یک کشته برجا گذاشت

مسوول اورژانس و فوریت های پزشکی دشتستان گفت: براثرسقوط یک دستگاه خودرو پژو ۲۰۶ دریک حفاری ساختمانی روز چهارشنبه درابتدای شهرک شهید بهشتی شهر برازجان راننده خودرو جان خود را از دست داد. محمد علی دهقان درگفت و گو با ایرنا افزود: راننده این خودرو به علت آسیب دیدگی از ناحیه سرو گردن چند ساعتی بعد ازحادثه دربیمارستان ۱۷شهریور برازجان جان خود را از دست داد . مسوول راهنمایی و رانندگی شهرستان دشتستان نیز اظهارداشت: سرعت زیاد در پیچ و ناتوانی راننده درکنترل خودرو باعث انحراف و سقوط خودرو در گودال شده برای احداث ساختمان در حاشیه خیابان اصلی شد. سروان فرخ جمالی افزود: بی توجهی درنصب علایم هشداردهنده سرعت کاه و پیگیری نکردن برای تسریع در سامان دادن چنین طرح های ساختمانی درسطح شهر نیز از عوامل این حادثه است. وی بیان کرد: این گودال به عمق سه مترمدت هفت ماه است که حفاری و به حال خود رها شده است.

تجمع اعتراض آمیز کارگران پارس جنوبی:

کارگران خواستار پرداخت حقوق ۵ ماهه خود شدند

بیش از ۴۵۰ نفر از کارگران شاغل در فازهای ۲۰ و ۲۱ پارس جنوبی با تجمع در مقابل درب شرکت خواستار مطالبات عقب افتاده خود شدند. به گزارش خبرنگار "عسلویه نیوز" کارگران شرکت انرژی گستر (nicc) و بعضی از کارگران شرکت جهان پارس در فازهای ۲۰ و ۲۱ به تعهدات خود در قبال کارگران زحمتکش عمل ننموده و باعث تعطیلی پروژه و تجمع آنها در مقابل درب شرکت شدند بطوری که کارگران بیش از ۵ ماه هیچ گونه حقوقی دریافت نکرده اند.
در این رابطه یکی از کارگران اظهار داشت: مسئولین شرکت انرژی گستر بیش از ۵ ماه از پرداخت حقوق ممانعت می کنند و هر ماه که می گذرد وعده ماه آینده را می دهند و این کار آنها بصورت یک بدعت درآمده است که همه این کارگران با تجمع خود در مقابل شرکت و تعطیلی پروژه ها امیدوار هستیم مسئولین شرکت فکر اساسی نسبت به پرداخت حق و حقوقمان بیاندیشند. وی اضافه نمود: ما مسافتی طولانی را جهت اشتغال در عسلویه طی نموده ایم و خانواده های خود را چشم انتظار گذاشته ایم تا با ارسال مبلغی بتوانند مایحتاج زندگی را برای خود فراهم کنند که متاسفانه با این وضعی که پیش آمده حالا حالاها بایستی خانواده هایمان چشم انتظار باشند.

زارعی سرپرست معاونت عمرانی شد



گزینه جدید با استاندار بعدی می آید؟

با انتصاب رسول زارعی به عنوان سرپرست معاونت امور عمرانی استاندار بوشهر این گمانه تقویت شده که وزارت کشور تمایل دارد گزینه جدید این معاونت پس از استقرار استاندار بعدی منصوب شود. به گزارش «خلیج فارس»؛ با گذشت بیش از از ۵ ماه از انتصاب مهندس مسعود نصوری به مدیرعاملی سازمان منطقه ویژه پارس، علیرغم صدور حکم سرپرستی معاونت عمرانی برای وی توسط جهان بخش و تلاش نصوری برای حضور در معاونت عمرانی در برخی روزهای هفته، اما مشغله فراوان وی در مسئولیت جدید، مانع از حضور مستمر در بوشهر می شد. با این حال جهان بخش استاندار بوشهر که چندین بار این استان را "بزرگترین کارگاه عمرانی کشور" می نامید، در انتصاب معاون جدید عمرانی ناکام ماند تا اینکه اکنون خبر می رسد حکم سرپرستی رسول زارعی بر این حوزه را صادر کرده است. زارعی از ابتدای روی کارآمدن دولت احمدی نژاد تا کنون به عنوان معاون برنامه ریزی استانداری بوشهر مشغول فعالیت بوده است. گفته می شود گزینه های مدنظر جهان بخش برای معاونت امور عمرانی استانداری بوشهر از سوی وزارت کشور مسکوت مانده است؛ موضوعی که گمانه زنی ها را برای معرفی گزینه تصدی این معاونت پس از استقرار استاندار جدید افزایش می دهد. گفتنی است با تغییر استانداران خراسان شمالی و قم، گمانه زنی هایی درباره رسیدن دامنه این تغییرات به استانداری بوشهر نیز مطرح شده است. محمدحسین جهان بخش استاندار وقت خراسان شمالی در تیرماه ۱۳۸۹ با مصوبه هیات دولت جای خود را با ابوطالب شفقت - همتایش در بوشهر- داد. او اکنون در سفر حج به سر می برد.

رئیس کمیسیون عمران شورای بوشهر:

سرانجام فانوس دریایی چه شد ؟

رئیس کمیسیون عمران شورا خواستار روشن شدن وضعیت فانوس دریایی که مورد تصویب شورا نیز قرار گرفته بود شد. داریوش پوربهی در نطق پیش از دستور خود در جلسه علنی شورا گفت : طرح ایجاد فانوس دریایی به عنوان یکی از نمادهای شهر بوشهر دو سال پیش در شورا تصویب شد در حالی که در بودجه سالیانه شهرداری نیز برای آن اعتبار اختصاص داده شده اما یعد از دو سال طرحی برای آن آماده نشده است و سرنوشت آن مشخص نیست. وی افزود درخواست داریم شهرداری وضعیت فانوس دریایی را مشخص کند.
وی در ادامه با انتقاد از برخی گودالها و درب های باز برخی کانالها در خیابانهای سطح شهر گفت: این موارد مشکلات بسیار زیادی برای شهروندان مخصوصل کوکان ، افراد سالمند و موتورسواران ایجاد کرده است و باعث تصادافات متعددی در شهر شده است که واحد فنی امانی شهرداری یا شهرداران مناطق هر چه سریعتر این موارد را اصلاح و بازسازی کنند. رئیس کمیسیون عمران شورا در ادامه خواستار توجه بیشتر شهرداری به ایمن سازی پارک ها و وسایل بازی موجود در این پارک ها شد.

نائب رئیس شورای شهر بوشهر :

جشنواره شهروند قرآنی می تواند الگو سایر شهرداری های کشور باشد

نائب رئیس شورای شهر بوشهر با تقدیر از برگزاری جشنواره شهروند قرآنی گفت: این جشنواره می تواند الگو برای تمامی شهرداری های کشور باشد. حمیده ماحوزی در نطق پیش از دستور خود در جلسه علنی شورا گفت : اقدام موسسه فرهنگی ورزشی شهرداری بندر بوشهر در برگزاری جشنواره شهروند قرآنی در دو بخش آقایان و بانوان و همچنین انتشار سررسید قرآنی جای تقدیر دارد این موضع در اجلاس روسای کمیسیونهای فرهنگی مراکز استانها و کلانشهرهای کشور نیز مطرح کردم و مورد استقبال قرار گرفت و پیشنهاد دادم سایر شهرداری های کشور نیز این جشنواره را الگو قرار داده و در استانهای خود آن را اجرا کنند .

سگهای ولگرد و حشره ساس دو معضل جدی شهروندان بوشهری

رئیس کمیسیون عمران شورای شهر بوشهر سگهای ولگرد و حشره ساس را دو معضل جدی در شهر بوشهر دانست که دستگاههای مسئول باید اقدام فوری کنند . داریوش پوربهی در نطق پیش از دستور خود در جلسه علنی شورا گفت : سگهای ولگرد در محلات تنگک ، ریشهر و چهار محل نزدیک اداره بندر مشکلات جدی برای شهروندان ایجاد کرده اند. این سگها عامل بیماری هاری هستند. وی در ادامه افزود باید نه تنها شهرداری بلکه تمامی دستگاهها از جمله بهداشت این موضوع را حل کنند. پوربهی از افزایش حشره ساس در محلات و منازل شهر بوشهر خبر داد و گفت: اخیرا حشره ساس در محلات و خانه های بوشهری ها بسیار افزایش یافته است. حشره ای که خون خوار و ذره بینی با سرعت تکثیر بسیار بالا و وارد هر خانه ای که شد آن خانه را ویران می کند، درخواست دارم مرکز بهداشت دخالت جدی و فوری کند و وضعیت را بررسی کند .

نسیم جنوب
مقاله
شماره ۶۶۸ - یک شنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۱
NASIM JANOUB

مکتب تشیع یا امامت از دیدگاه شیعه

نوشته اختصاصی آیت الله سید مصطفی حسینی



السلام علیک یا حجه الله علی العباد الی یوم المعاد
در این مقاله سخن از اصل امامت است و پایگاه شیعه در این اصل، یا مفهوم و هویت شیعه به اختصار.
تشیع یعنی دین اسلام به پیروی از عترت پیغمبر اسلام. تشیع، آئین و مذهبی جدا از دیگر مذاهب نیست، بلکه همان اسلام بر گرفته از قرآن و سنت رسول است که – حسب وصیت پیغمبر (ص)– به طریق تضمین شده عترت دریافت شده.
تشیع از آغاز، زیر پوشش اصل امامت و مذهب عترت شناخته می شده، دو عنوانی که اصولا معرف مذهب یا طریقه خاصی از اسلام نبوده بلکه این دو، پیکره و هویت اسلام را تشکیل می دهند، ولی، از این که جمعی از مسلمانان این دو عنوان حقیقت و واقعیت این دین را شناختند، اسلام را به هویت اصلیش پذیرفتند، و تا گاهی که تعصب های جاهلانه تفرقه افکن وارد جامعه اسلامی نشده بود، همگان پذیرای این واقعیت بودند، زیرا حدیث ثقلین که پیغمبر (ص) در آن حدیث، تنها دو مسیر را پس از خود به دریافت دین تعیین می کند، حدیثی است که در صحاح و مسانید و سنن معروف حدیث، به زبان بیست و چند تن از اصحابه از رسول خدا روایت شده و قابل انکار نیست، لذا پیشوایان فقه در قرن اول– در عین انتقاد به یکدیگر– با هم زندگی میکرده اند چنان که ابوحنیفه و مالک دو امام فقه، روزگاری شاگرد درس امام صادق (ع) بودند و ابوحنیفه بدین امر مباهات می کند. امام صادق (ص) گاه در حلقه درس ربیعۀ الرای شرکت میکرده (وسائل الشیعه: ۲۲۰/۲۷)
شیعه پس از پیغمبر (ص) به امامت دوازده امام به جانشینی آن حضرت معتقد است، که علاوه بر مدارک معتبر خود، که از مسلمیات و ضروریات میداند، سند این امر را از این کتب حدیث معتبر نیز نقل می کند: صحیح مسلم از جابربن سمره، که رسول خدا (ص) فرموده است: «لایزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفه، ثم قال: کلهم من قریش»، جابر گفت: از رسوال خدا شنیدم فرمود: اسلام تا گاهی که دوازده خلیفه که همه از بیت قریش اند خلافت کنند، پیوسته نیرومند و مقتدر خواهند بود. (صحیح مسلم جلد ۳ صفحه ۱۴۵۳ چاپ بیروت دارالاحیاء التراث العربی) و نیز همین حدیث به همین لفظ (صحیح بخاری جلد ۳ جزء ۹ ص۱۰۱ طبع دارالجیل بیروت). و نیز همین حدیث به همین مضمون با اختلاف جزئی در الفاظ (سنن ترمذی، ۵۰۱/۴ طبع دارالاحیاء التراث العربی بیروت)، و در سنن ابی داوود آمده که پس از پایان گفتار رسول خدا مردمان با صدای بلند تکبیر گفتند (سنن، ج ۴ ، طبع بیروت دارالاحیاء السنۀ النبویه) و در مسند احمد خلیل این حدیث به تکرار نقل شده از جمله (ج ۳۹۸/۱).
اکنون با عرض ادب و سلام به پیشگاه دوازدهمین امام، میگوئیم: هم اکنون، بیش از یک میلیارد و نیم مسلمان در سراسر دنیا – طبق حدیث متواتر خاتم النبین – منتظر ظهور حضرت مهدی در آخرالزمانند که در فرصت های آخرین این نسل بشر ظاهر شود و حکومت عدل و داد برگزار نموده، عدالت قرآن را با قدرت و عقل و برهان بر ستم دیدگان عالم اجرا کند و به دنیا بفهماند که سازمان های جهانی ساخته و پرداخته فکر بشر و دلباخته جاه و مقام، نمی توانند دست بیدادگران را از مظلومان کوتاه کنند و عدل و داد را آزادی بخشند و دادگستری را معنی واقعی خود باز دهند.
ولی آیا پیش از آن ظهور، مکتب وحی انبیاء در وادی اندیشه و اختیار– که قلمرو خاص اوست– راه و رسمی فراروی بشر اشرف مخلوقات نهاده تا مگر به مدد علم و ایمان از آن مسیر بر ظلم و بیداد فائق آید و روزگار عمر را در سایه عدالت– که خواسته فطری هر انسانی است– سپری کند؟
آری در میان آن همه مسلمان حدود دویست میلیون مسلمان شیعی مذهب بر این کره خاکی زندگی می کنند که – علاوه بر عقیده به انتظار– به امامت و حاکمیت آن سلاله نبوت و آن باقی مانده از کادر رسالت و همان شخصیت جهانی الهی معتقدند، و هم اکنون خود را تحت سلطه حکومت او می دانند.
دانستنی است که امامت و پیشوائی خلق از سوی خالق به دو بخش است: بخش ابلاغ شریعت و بخش زمامداری و حکومت، به قول متکلمین «الامامه سلطان الله علی الخلق» و به سخن



علی (ع) :«انما الائمه قوام الله علی خلقه».
البته حکومت و زمامداری حقه گاه با اعمال قدرت اجرا میشود مانند حکومت امیرالمومنین علی (ع) و حکومت حضرت مهدی به هنگام ظهور. و گاه با عقیده و اعتقاد، مانند حکومت امام بعد از امیر المؤمنین(ع) تا پایان غیبت کبری، که شیعه امامیه در این دوران، امام زمان خود را حاکم بر جان و مال و اعمال خود میدانند بی آن که قدرت محسوس را در برابر خود ببینند. شیعه – حسب وصیت رسول الله (ص) که فرمود: «انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» بخش شریعت دین را نیز از مصدر امامت و عترت دریافته و تنها فقه عترت را معتبر میشناسد، چرا که این فقه به پشتوانه تضمین پیغمبر اعتبار یافته.
مکتب تشیع– اعم از بخش ولایت و شریعت– در هر زمان ازمنه تاریخ، توسط بزرگانی از علمای این مکتب مراقبت و تجدید حیات می شده و آثار آنان هم چنان در اختیار پیروان این مکتب قرار دارد. در قرن های سوم و چهارم که متصل به دو قرن دوران حیات خود معصومین بود، این کار به وسیله مشایخ اربعه: کلینی، صدوق، مفید و شیخ طوسی و سید بن مرتضی، و رضی صورت گرفته که علوم فقه و حدیث و تفسیر و رجال را حیاتی بنیادین بخشیدند. در قرنهای ششم و هفتم تا هشتم– که حکومت عباسی فرو پاشیده بود و مناطق اسلامی به صورت ملوک الطوائفی اداره می شد و گستاخی هایی درباره دین پیش آمده بود – با نهضت علمی شیخ نصیرالدین طوسی و علامه حلی و فخرالمحققین و محقق حلی، فقه و کلام و زیج و رصد و ستاره شناسی اسلامی ساز و برگی نو یافت. و در قرنهای هشتم و نهم شهید اول و شهید ثانی در تدوین کتابهای درسی و متون فقهی، این مکتب را آرایش جدید بخشیدند. در قرن های یازده و دوازده عزم راسخ مجلسی ها و شیخ بهائی و محقق کرکی و کاشف الغطاء و سپس شیخ انصاری و بحرالعلوم به تنظیم پراکنده های حدیث و احیاء اصول فقه و تفاصیل نحوه استنباط، بازار رایجی به مذهب جعفری داد.
و بالاخره در قرون اخیره به قیام سران مشروطه و آخوند خراسانی و مازندرانی و سید جمال الدین و بزرگ بنیان گذار انقلاب اسلامی از سوی علمای شیعه در راه بیدار سازی ملت ها فداکاری هایی صورت گرفت، و همچنان این مراقبت و مواظبت از ابعاد گوناگون این مکتب توسط جمعی از دانشمندان والامقام اسلامی برقرار است. ولی نباید از نظر دور داشت که دین و مذهب نیز– مانند هر سازمان گسترده– علی رقم محافظت هایی که از آن به عمل می آید، احیانا در معرض آفات خطرناکی قرار می گیرد. از آن جمله سطحی نگری های که در جاهای دیگر دنیا غیر معمول و متداول است، بعضی از شیعیان، همان خیانتی که مسیحیان درباره حضرت مسیح (ع) روا داشتند که گفتند: «وی به پای چوبه دار رفت تا گناهان پیروانش را به جان بخرد»، و با این تهمت ناروا جواز گناه برای هر مسیحی صادر کردند، آنها همان را درباره امام حسین(ع) که علیه بی بند و باری یزید قیام کرد روا می دارند.
و یا جمعی مسلمانان– تحت عناوینی– جدائی از دیگر مسلمانان را وظیفه شرعی خود می دانند، با هزینه های کلان کانال های تلویزیونی تبلیغات علیه یکدیگر– در کشورهایی که خود، آنها را ضد اسلام می دانند– بر پا می کنند و در برابر مذهب دیگر اسلامی سنگر می گیرند و با این کار مباهات می کنند. تو گویی آیه «ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم» و آیه «واعتصموا بحبل الله جمیعا و لاتفرقوا» در قرآن، نسخ شده یا به کلی فراموش شده باشد. غافل از اینکه بسا دستهای پنهانی دشمنان، فعالانه در کار فرو پاشیدن پیکر این ملت و در نهایت، نابودی آن باشند.
به امید روزی که ما شاهد بیداری کامل ملت اسلام باشیم که نیرومند و یکپارچه به خود و نیک و بد خیر و شرشان را به خوبی بشناسند و حسب شان والای این ملت، در جهان علم به استقلال ظاهر شوند و دست افزار دیگران نباشند.
در ختام، عید سعید میلاد خورشید جهان افروز حضرت بقیه الله را به همه تبریک و تهنیت گفته دین و دنیاتان را به خداوند بزرگ می سپارم.
شعبان ۱۴۳۳ ه.ق مصادف ۱۳۹۱ ه.ش و ۲۰۱۲ میلادی. سید مصطفی حسینی.

فقدان مدیریت توانمند برای تعامل استان بوشهر با نفت و گاز

حسین تنگستانی

از اواخر دهه هفتاد خورشیدی و مقارن با اوج گیری فعالیت های صنعتی نفت، گاز و پتروشیمی جنوب استان بوشهر (حوزه شهرستان کنگان و منطقه عسلویه)، فصل تازه ای از تعامل استان بوشهر با وزارت نفت باز شد و از آن زمان تا کنون یکی از دغدغه های مدیریت، جامعه و نخبگان استان بوشهر بوده است.
تشکیل کمیته تعامل استان بوشهر با وزارت نفت در استانداری بوشهر را باید در همین راستا نگریست. این تعامل کلیه حوزه های حاکمیتی، مدیریتی و سرزمینی مرتبط با توسعه پایدار را در بر می گرفت و دغدغه فکری مدیران ارشد استان بوشهر در آغاز دهه هشتاد خورشیدی درگیر مسائلی همچون اشتغال، زیرساختهای فیزیکی و امور زیربنایی، خدمات، آموزش، بهداشت و سلامت، محیط زیست، ... بود که می بایست هماهنگ و همسو با توسعه فعالیتهای نفت و گاز در استان بوشهر برنامه ریزی، احداث، تقویت و مدیریت می شد. تمام همت تیمهای علمی، فکری و اجرایی استان بوشهر صرف تعریف چارچوب مشخصی برای برقراری تعامل با وزارت نفت و ایجاد یک رابطه برد– برد بین استان بوشهر و وزارت نفت بود که حوزه فعالیتهایش در استان بوشهر با ورود به دهه هشتم قرن حاضر به سرعت در حال گسترش بود. در آن زمان، تصویری برای آینده این استان تصور می شد که با همزیستی مسالمت آمیز بتواند به تعامل پویا و عزتمند با مهمترین صنعت کشور بپردازد و پا به پای صنعت نفت در عصر دانایی به اهداف سند چشم انداز ایران ۱۴۰۴ دست یابد.
برخی از دستاوردهای فیزیکی و غیر فیزیکی به یادگار مانده از آن دوران گویای این واقعیت است که وزارت نفت و استان بوشهر در ابتدای راه به یک همگرایی برای توسعه پایدار استان و حفظ منافع ملی نفت و گاز رسیده بودند و در این راه از نظرات و مشاوره علمی نخبگان دانشگاهی استان بهره مند می شدند. اهمیت این تعامل به حدی بود که وقتی دانشگاه خلیج فارس در سال ۱۳۷۹ همایش ملی "عسلویه– قطب اقتصادی انرژی ایران" را برگزار کرد، وزیر نفت و مدیرعامل وقت شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران جزء سخنرانان کلیدی همایش بودند و در پانل های تخصصی آن شرکت داشتند و به بحث و تبادل نظر با متخصصین و افراد صاحبنظر استان پرداختند. وزیر نفت در آن همایش وعده ایجاد تمدن صنعتی جدید را در عسلویه داد و از استان بوشهر خواست تا ملزومات درستیابی به این تمدن صنعتی را فراهم سازد. در آن زمان، مدیریت اجرایی استان، نماینده گان استان در مجلس شورای اسلامی و دانشگاه های استان به ادبیات مشترکی رسیده بودند و همراستا با یکدیگر در جهت توسعه استان و تثبیت روابط پایدار استان با وزارت نفت فعالیت می کردند.
حضور استاندار بوشهر در هیات مدیره سازمان تازه تاسیس منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس نیز حلقه های ارتباط استان بوشهر با نفت را تکمیل می کرد. اوج این ارتباط در اوایل مدیریت رضوی بر این سازمان بود و به تدریج از میانه مدیریت وی رو به افول گذاشت. با استقرار دولت جدید و در پی تغییرات سیاسی گسترده در فضای مدیریتی استان بوشهر، روابط میان نخبگان علمی استان بوشهر با بخشهای اجرایی به تدریج کمرنگ شد. این امر در کنار سایر عوامل همچون انحراف اهداف و سیاستهای مدیران جدید از برنامه های توسعه ای استان بوشهر، واگرایی میان نمایندگان استان با مدیریت جدید، و خلاء برنامه و فقدان اراده لازم برای پیگیری برنامه توسعه استان، فضای لازم را برای دور شدن اهداف و برنامه های استان از وزارت نفت فراهم نمود. در این فضای جدید، بسیاری از تعهدات وزارت نفت در استان بوشهر به ظرافت، فراموش شد. مدیران جدید حوزه نفت و گاز در منطقه عسلویه به ویژه در سازمان منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس، رویکرد تعاملی پیشین را با استان بوشهر نداشتند. بسیاری از تعهدات مکتوب (تکالیف ملی، تفاهم نامه ها، مصوبات سفرهای ریاست جمهوری) وزارت نفت در استان بوشهر بر روی زمین مانده و از حد کاغذ، وعده و بعضا شعارهای سطحی فراتر نرفته است.
متاسفانه مدیریت نفت و گاز و منطقه ویژه در پنج سال گذشته مطالبات استان بوشهر را به بازی گرفته است و علت این امر بیش از هر چیز به سطح و کیفیت پایین مدیریت استان بوشهر به ویژه برخی از استانداران بر می گردد که کمتر آشنایی با مبانی توسعه داشته و هر روز با ایجاد حاشیه های جدید، استان را از مسیر توسعه دورتر می کنند.
در دوره استانداری جهانبخش، طرح مساله هایی نظیر کیفیت نان در بوشهر، تفکیک جنسیتی در ادارات استان بوشهر، ممنوعیت استخدام منشی خانم در ادارات، برکناری و حذف مدیران توانمند استان به بهانه های واهی، حمله های بی منطق به رسانه های استان و شعار زدگی افراطی، نه تنها سد راه توسعه استان می شود، بلکه موجبات وهن استان بوشهر را فراهم می کند و اهرمهای چانه زنی با نفت را به شدت تضعیف می کند. خلاء مدیریت توسعه گرا در استان بوشهر فضای رویایی را برای وزارت نفت و شرکتهای مهم آن در استان بوشهر ایجاد کرده است تا با اتخاذ سیاستهای هوشمندانه ، استان بوشهر را به راحتی دور بزنند و توسعه صنایع نفت و گاز را بدون توجه به اولویت ها، قوانین، مقررات و تعهدات ملی و استانی نفت دنبال کنند. همه این امور در حالی روی می دهد که مدیریت نفت و گاز در سه سال گذشته همایش های علمی با عنوان "توسعه پایدار، یکپارچه و دانایی محور منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس در افق ۱۴۰۴ و ۱۴۴۴" برگزار کرده است. تم اصلی دو دوره از این مجموعه همایشها که با حمایتهای خاص موسی سوری مدیر فعلی نفت و گاز پارس و مدیر پیشین سازمان منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس برگزار شده، حرکت بر مبنای توسعه پایدار است. ولی مجموعه عملکرد پنجساله گذشته این شرکت ها و نحوه تعامل آنها با استان بوشهر کمتر نسبتی با توسعه پایدار، یکپارچه و دانایی محور داشته است. به عبارتی ترکیب مدیریت ضعیف استان بوشهر و مدیریت بیگانه با مبانی توسعه پایدار، تا امروز آسیب های جدی به روند توسعه استان بوشهر وارد کرده است. کافیست خدمات متقابل استان بوشهر و وزارت نفت قبل و بعد از سال ۱۳۸۶ مقایسه شود تا بتوان به عمق فاجعه پی برد.
اکنون پس از گذشت ۱۵ سال از شروع فصل جدید تعامل استان بوشهر با وزارت نفت و با گذر از فاز نخست تعامل و تثبیت نسبی زیرساختها و امور زیربنایی در حوزه پیرامونی مناطق عملیاتی، انتظار می رود فصل جدید تعامل با رویکردهای توسعه پایدار شکل گیرد. مرور دستاوردها، نقاط قوت و ضعف، فرصت ها و چالش های ۱۵ ساله گذشته در مسیر تعامل، می تواند مسیر آینده را روشن تر ترسیم کند. این کار مستلزم اراده مدیریت استان، بازگشت به گفتمان توسعه پایدار و دانایی محور، استفاده از خرد جمعی نخبگان و ایجاد همگرایی بین دانشگاه، نفت، دولت و مجلس در استان بوشهر است.

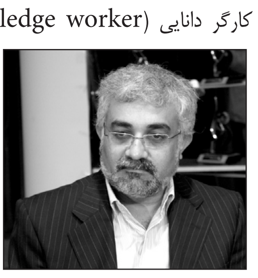


در زمان استانداری مهندس تبادار در دولت خاتمی فصل تازه ای از تعامل استان بوشهر با وزارت نفت باز شد. این تعامل کلیه حوزه های حاکمیتی، مدیریتی و سرزمینی مرتبط با توسعه پایدار را در بر می گرفت و دغدغه فکری مدیران ارشد استان بوشهر در آن زمان، درگیر مسائلی همچون اشتغال، زیرساختهای فیزیکی و امور زیربنایی، خدمات، آموزش، بهداشت و سلامت، محیط زیست، ... بود که می بایست هماهنگ و همسو با توسعه فعالیتهای نفت و گاز در استان بوشهر برنامه ریزی، احداث، تقویت و مدیریت می شد.

اقتصاد دانایی محور

کارگر دانایی

دکتر ایرج نبی پور



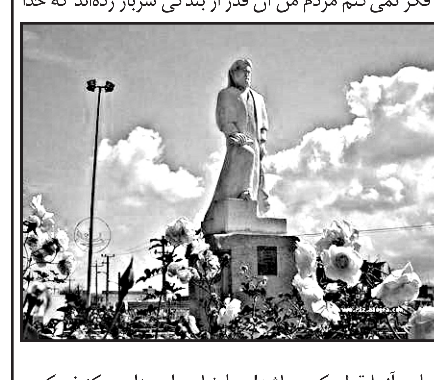
کارگر دانایی (knowledge worker)، واژه ای است که توسط پیتر دراکر در سال ۱۹۵۹، خلق شد و اشاره به کسی دارد که با اطلاعات سر و کار داشته و یا در خلق و به کارگیری دانایی در مکان کار خود کوشش میکند.
پیتر دراکر برای توصیف رشد فزایندۀ کارکنان جدید در سازمان های کسب و کار نوین، کارگران دانایی را چنین ترسیم نمود: "کارگر بازوانی (Manual worker) مربوطه به گذشته است امّا سرمایۀ اصلی، بنیان سرمایه گذاری و نیز نقطۀ گرانش یک اقتصاد توسعه یافته، کارگر دانایی است که آنچه را در یک آموزش سیستماتیک یاد گرفته است عرضه می دارد؛ به زبان دیگر، این ایده ها و تئوری‌ها هستند که ارزشمند هستند نه خود انسان که بازوان و یا مهارت دستی خود را عرضه می‌دارد."
مهمترین نقش کارگران دانایی در اقتصاد دانایی محور آن است که سطح اطلاعاتی خود را افزایش دهند، از طریق این شیوه، می توانند سازمان های خود را چنان متحول نمایند که این سازمان‌ها بتوانند به صورت مؤثر در ارتباط با فضای بیرونی، رفتار نمایند. از این رو است که ارزش تام کارگران دانایی وابسته به این است که چقدر آنها مؤثر و کارآمد اطلاعات را کسب می کنند و دیگر اصلاً به میزان بانک‌های اطلاعاتی یا فایل های اطلاعاتی که در محیط کار خود ذخیره کرده اند بستگی ندارد. در فضای اقتصاد جدید، علم الکترونیک و پیشرفت تکنولوژی اطلاعات این امکان فیزیکی را فراهم آورده است که کارگران دانایی بتوانند دایرۀ اطلاعات خود و سازمان شان را فزونی داده و محدودیت های فیزیکی محیط و زمان را درنوردند. این کارگران، آرشیوهای زندۀ انباشت اطلاعات نیستند بلکه آنها توانایی به کارگیری بهترین منابع را برای بدست آوردن بهترین اطلاعات مورد نیاز سازمانی خود دارا می باشند؛ این اطلاعات بسیار فرادقیق و زنده بوده و با در دست داشتن این داده ها، استخراج اطلاعات کلیدی، فراگیری، تفهیم پذیری و نیز دستکاری (Manipulation) اطلاعات را برای فراهم آوردن بالاترین سودمندی سازمانی و رقابت پذیری و حفظ برتری به کار می گیرند. این گونه است که گویند: "اطلاعات، کارگر دانایی را باسواد می کند." در گزاره‌ای دیگر "تکنولوژی کارگر دانایی را با سواد می کند." این گزاره اشاره به این حقیقت است که این کارگران دانایی هستند که درک می کنند بهترین تکنولوژی را برای شرکت خود برگزینند. برای نیل به این هدف، آنها می بایست تکنولوژی های موجود را شناسایی، شناخته و وزن نمایند که کدام گزینه بهترین انتخاب است. افزون بر انتخاب تکنولوژی، زمان به کارگیری تکنولوژی نیز بسیار حائز اهمیت است و این از وظایف سازمانی این کارگران است که بدانند چه زمانی این تکنولوژی را در سازمان به کار گیرند، زیرا زمان سنجی به کارگیری تکنولوژی خاص در سازمان، موجب ایجاد ارزش افزوده گردیده و از اتلاف سرمایه جلوگیری می کند.
همچنین کارگران دانایی باید توانایی کسب اطلاعات از زیر ساخت های "تکنولوژی سازمانی" برای به کارگیری تکنولوژی های فراتر جهت تولید محصولات جدیدتر و مؤثرتر را داشته باشند.
در یک فراگرد کلی، باید گفت امروزه این کارگران دانایی هستند که با افزار فکری خود در خلق، انتقال و دستکاری داده ها، اطلاعات و دانایی، نقش بی همتایی را ایفاء می کنند. به زبان دیگر، از دیدگاه بالاسکو و استایر (Balasco & Stayer)، کارگران دانایی، صاحب "کاپیتالیسم فکری" هزارۀ جدید هستند. همانند تفاوت گذاشتن میان کارگران یقه سفید و یقه آبی در دوران صنعتی، پیتر دراکر نیز در سال ۱۹۹۳، خواستار تفاوت میان کارمندان خدماتی با کارگران دانایی شد. زیرا این کارگران دانایی هستند که عامل قاطع در بهره وری اقتصادی جدید هستند و کارمندان خدماتی، این امکان را برای کارگران دانایی فراهم می‌سازند تا آنها بتوانند کار دانایی خود را انجام دهند. برای تکمیل مفهوم کارگران یقه سفید و یقه آبی، سدلر (Sadler) نیز واژۀ یقه طلایی را معرفی کرد که به کارگر دانایی بسیار ممتازی اشاره دارد که بعنوان تنها منبع کمیاب سازمانی در اقتصاد دانایی محور از آن یاد می شود.
البته باید تأکید کرد که کارگران یقه طلایی اگر نتوانند با کارمندان خدماتی که دانایی نهان مربوط به خود را دارند، تماس داشته باشند، نمی توانند کار خود را به خوبی به انجام برسانند. به نظر می رسد که طبقۀ جدیدی از کارگران دانایی در حال شکل گیری است که به صورت دائم و مستمر با آموزش مداوم و ارائه پروژه های جذاب و با آفرینش شبکه ای از همتایان خود، در مسابقۀ پرشتاب رقابت هزاره جدید شرکت می کنند.
براساس یک برآورد، در دوران اقتصاد دانایی محور، ۲ درصد از کارگران به روی زمین کار می کنند، ۱۰ درصد از این تعداد در بخش صنعت و مابقی نیز کارگران دانایی خواهند بود.

محیط زیست

کم آبی و آلودگی محیط زیست در شهرستان جم

ستار رفیعی پور

من بیست و چند سال دارم.
جم و جنت که جای مهوشان است...
یاد می‌آورم که روزگاری نه چندان دور آب و هوای شهرم زبان زد خاص و عام اطرافیان بود. از دم در حیاط خانه‌مان که می ایستادیم و نگاه می کردیم دور تا دورمان تا چشم کار می‌کرد پر بود از باغ و سرسبزی زمین‌های کشاورزی و دامنه‌ی کوه‌ها.
من سنی ندارم. در اوان بهار هم باران داشتیم تا میانه‌ی اردیبهشت برای تفریح به دشت و دامنه کوه‌ها می‌رفتیم. هر جا که می‌رفتیم آب بود و چشمه‌های زیبای بهاری. این از بهارش و در چله‌ی زمستانش یک ماه و نیم یخبندان داشتیم. من به یاد می‌آورم. پس زمان دوری نیست.
از فرط شدت بارندگی و میزان باران زیاد سقف هر خانه‌ای که نگاه می‌کردیم جای آب روی آن مشخص بود. اما کسی ناراضی نبود از اینکه از آب باران سقف خانه‌اش بی‌جان شده و آب را به درون خود راه داده. از میانه‌ی آذر ماه بود که کم کم مردم بخاری‌هایشان را تمیز می‌کردند و آماده می‌کردند برای روشن کردن و گاهی تا اوایل بهار سال بعد بخاری، هوای خانه‌ها را گرم می‌کرد وگرنه از فرط سرما گرفتار بودیم.
حال چه شده؟ تمام سال که نه، دم دمای زمستان که فرا می‌رسد چشم ما به آسمان است برای دیدن لکه ابری که شاید با این همه آلودگی میل به گریه کردن به حال ما بیاورد.
من فکر نمی‌کنم مردم من آن قدر از بندگی سرباز زده‌اند که خدا



آب را بر آنها قطع کرده باشد! هوایشان را سوزان و کثیف کرده باشد!! من برای این همه آلودگی و نیامدن باران دلیل و بهانه دارم، اما چه بهانه‌ای؟! چه بهانه‌ای قابل قبول است؟ شنیده ام که می‌گویند خود کرده را تدبیر نیست. کاش من کرده بودم تا می‌گفتم راهش را نمی دانم، شما راهی بیندیشید!
حال چه می‌بینم؟! از دم در حیاط خانه مان، همان‌جا که آن همه سرسبزی، دیده‌مان را نوازش می‌داد،حال بیشتر از همه چیز، چیزی پیدا نیست. یک روز از گرد و غبار کربلا مشعوفیم و چیزی پیدا نیست و دیگر روز از همان خود کرده...!
این روزها هر چه پیش می‌رود می‌بینم بر روی کوه‌های اطرافم مشعل اضافه می‌کنند. نمی‌دانم چقدر نور نیاز دارند؟! کاش بهشان می‌گفتیم از لامپ کم مصرف برای نورانی کردن کوه‌ها استفاده می‌کرند که لااقل این همه هوا را آلوده نمی‌کردند و مصرف برقشان هم کم است!!
روزی که گرد و غبار هوا را فرا گرفته است، بر روی این کوه‌ها با همان مشعل‌های سوزنده بزرگ هوا دوچندان گرم می‌شود. آیا هر جای دنیا که نفت و گاز پیدا می‌شود و آن را از دل زمین خدا بیرون می‌کشند باید بندگان خدای حوالی آن سرزمین از آلودگی و گرما و بی‌آبی و خشکسالی رنج ببرند؟!
آب نداریم... بلند بگو: آآآآآآآآب ندااااااریییییییم.
حالا درست شد. بگذار بقیه‌اش را من بگویم: تازه بارندگی هم نداریم. تازه سد هم نداریم که اگر بارانی ناخودآگاه آمد پشت آن ذخیره شود. آب سد کوثر هم خیلی کند کار می‌کند. تا برسد کمی زیادی دیر شده. تازه اگر آن هم بیاید باز هم مشکل آب داریم. ما مشکل آب داریم و پالایشگاه فجرجم روزی هزاران مکعب آب را فقط بر روی توربین هایش می‌ریزد. ما آب نداریم و اهالی پالایشگاه روزانه ۲۰۰۰ متر مکعب از آب این منطقه را مصرف می کنند تا دودش به چشم مردم من برود. حیف نیست آب دریا را شیرین کنند و بریزند روی این توربین‌ها و خودشان استفاده کنند؟ عمق دریا کم می‌شود!!!
ما واقعا آب نداریم!! چهار شبانه روز خانه ما بدون یک قطره آب لوله کشی سر می‌کند. ما فقط شب‌ها آب خانه‌مان وصل می‌شود. چاه باغمان هم دیگر آب ندارد حتی به اندازه‌ی فقط نخل‌هایش. بقیه درختان که از بی‌آبی خشک شدند. اداره آب و فاضلاب، امور آب، جهاد کشاورزی کجایید؟!
تو که داری این متن را می‌خوانی، می‌دانی مشکل از کجاست. راه حل آن هم می‌دانی. آیا آنها که احداث پالایشگاه را به عهده دارند نمی دانند؟! تو می دانی که نباید این شعله ها شبانه روز بسوزند و آلودگی‌های خودشان را به خورد ما بدهند. ولی آن ها نمی دانند!؟ شاید هم می‌دانند و پولش را ندارند که از این فلرها میعانات گازی درست کنند و بفروشند تا به جای آلودگی، باز ثروت برای این مرز و بوم بیاورند. ایجاد اشتغال کنند. ولی من از مسئولی شنیدم که گفت پولش هم هست ولی...! شاید هم واقعاً نمی‌خواهند بکنند!؟خوب به ما چه؟!! پول خودشان است، نمی خواهند خرج بکنند تا هوای ما آلوده نشود. کارشان که تمام شد می‌روند دیگر، مگرنه؟!!
جالب اینجاست که مردم و مسئولین فقط گاهی به همان ناچیز بهای آلودگی که به شهر می‌دهند یا نمی‌دهند راضی هستند! وگرنه چرا حرفی نمی‌زنند؟! جالب‌تر این است که شبکه بهداشت و درمان و محیط زیست و دیگر نهادهای مربوطه که باید این وسط پرچم‌دار باشند هم تلاش وافری برای رفع این مشکل ها ندارد. ظاهراً مسئولی بلند نشده که ایرادی بگیرد و راه حلی بخواهد و پیگیری کند. هر چه حرف زده شده فقط تشکر از خدماتشان بوده. حالا وقت کمی گلایه هم نرسیده؟ باید بگذاریم همه چیز خراب بشود تا از نو بسازیم؟ شاید هم " از نوی" در کار نباشد...!
این وسط نمی دانم باید دست به دامان که بشویم؟!!
کاش یک مسول جمی داشتیم که در جم بزرگ شده بود و این مشکلات را دیده بود شاید کاری ازش بر می آمد.شاید!!!
راستی نگفتم برکت این گرمی و آلودگی هوا و بی‌آبی این است که حداقل تحمل جهنم برایمان آسان تر می شود تا دیگران...
منبع: چگاسه

آگهی تغییرات

بموجب صورتجلسات مجمع عمومی فوق العاده مورخه ۹۱/۴/۵ شرکت سنا ساز بوشهر (سهامی خاص) بشماره ثبت ۱۸۸۸ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۰۷۵۴۹۹ تغییرات ذیل بعمل آمد:۱– آقای سید کاظم کیارش و آقای افشین آستانه به ترتیب بعنوان بازرسین اصلی و علی البدل برای مدت یک سال انتخاب گردیدند. ۲– به موجب صورتجلسه هیئت مدیره شرکت فوق الذکر آقای نوید گنبدی پور به سمت رییس هیئت مدیره و خانم فاطمه معصومی به سمت نایب رییس هیئت مدیره و آقای ناصر گنبدی به سمت مدیرعامل و آقای سیروس جمشیدی همگی به عنوان اعضای اصلی هیئت مدیره برای مدت دو سال انتخاب گردیدند. ۳– کلیه اوراق و اسناد تعهدآور از قبیل چک و سفته و برات و سایرنامه های عادی و اداری با امضاء آقای ناصر گنبدی همراه با مهر شرکت معتبر می باشد. ۴– ترازنامه و عملکرد سال مالی ۱۳۹۰ تصویب گردید. ۷۰۹ م/الف
خسرو میرشکاری رییس اداره ثبت شهرستان بوشهر

نسیم جنوب
۴
ادب و هنر
شماره ۶۶۸ - یک شنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۱
NASIM JANOUB

قفل بر در تنها کتابخانه عمومی بخش بردخون

اولین حضورمدیرکل کتابخانه های عمومی استان بوشهر برای بردخون خوش یمن نبود.
مدیرکل کتابخانه های عمومی استان بوشهر در اولین حضور در بردخون و بازدید از کتابخانه عمومی این شهر در آستانه ایام فراغت دانش آموزان و دانشجویان و جوانان دستور تعطیلی آن راصادر کرد
صدرالله محتشم ۶ماه پس ازعهده دارشدن این مسئولیت به همراه تعدادی از همکارانش در اداره کل کتابخانه ها و رئیس اداره کتابخانه های شهرستان دیّر از کتابخانه عمومی بردخون بازدید نمودند و از وضعیت مکان و منابع موجود مطلع شدند.
در این بازدید مدیرکل کتابخانه های عمومی استان با انتقاد شدید از وضعیت مطالعه در بردخون گفت: فضای موجود هیچ مطابقتی با کتابخانه ندارد و مانند انباری از کتاب و آشپزخانه است و باید تعطیل شود تا در این زمینه اقدام مؤثری صورت گیرد.
صدرالله محتشم افزود: کارتن های کتاب و مجله در مخزن انباشته شده است و مکان موجود هیچ شباهتی به کتابخانه ندارد زیرا فضای کافی در اختیار کتابخانه قرارنگرفته و همکاری لازم با این مرکز صورت نمی گیرد.
مسئول مجتمع فرهنگی هنری بردخون نیز در حاشیه این بازدید گفت: از ابتدای تأسیس مجتمع فرهنگی هنری درسال۱۳۷۳تاکنون فضای مجتمع به استعداد دو اتاق از۴اتاق موجود به مخزن و سالن مطالعه کتابخانه اختصاص یافته است وفعالیت های فرهنگی تحت الشعاع کتابخانه قرارگرفته است .
نامجوزحمتکش افزود: با وجود همه مشکلات و درخواست و نیاز هنرمندان تاکنون اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان واستان و مجتمع فرهنگی هنری هیچ اقدامی در زمینه تعطیلی این مرکز فرهنگی نکرده اند و همکاری بسیار زیادی باکتابخانه داشته اند زیرا محروم کردن ولی نعمتان نظام بویژه جوانان از این حق طبیعی شایسته مسئولان کشوراسلامی مانیست وتعطیلی این مرکزفرهنگی چاره کارنیست.
دربایان بازدید، مدیرکل کتابخانه های عمومی از مسئول کتابخانه عمومی خواست بر در کتابخانه قفل بزند و در محل کار حاضر نشود و جهت خدمت به مرکزشهرستان مراجعه نماید.
این دستوردر حالی صادرشد که کارکنان کتابخانه عمومی بردخون پس ازمدت ها در انتظار دریافت اخبار خوش و شادی آور در اولین حضورمدیرکل جدید بودند.

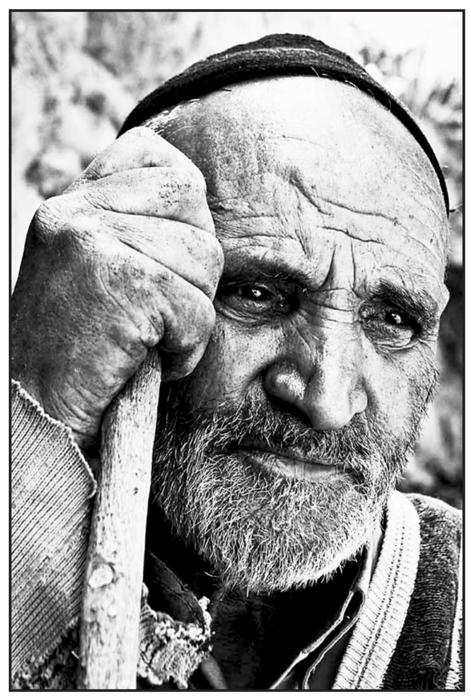
زهرا حاجب عکاس موفق بوشهری در مصاحبه با نسیم جنوب:

هر عکس، یک پنجره است

مصاحبه از طاهره نظری



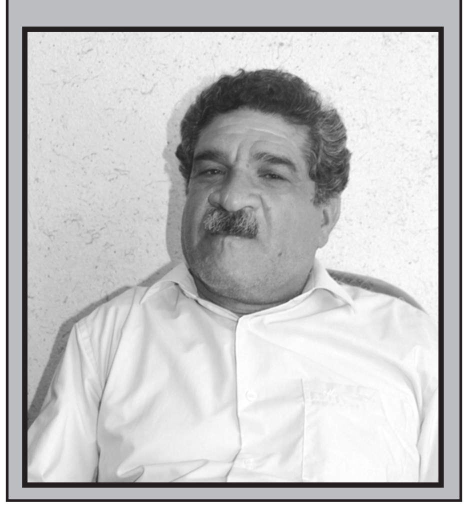
– لطفا برای شروع مصاحبه، خلاصه ای از فعالیت های عکاسی و سابقه خود را در این خصوص بفرمایید؟
– زهرا حاجب هستم، فارغ التحصیل رشته حقوق قضایی،حدود چهار پنج سالی ست که عکاسی را به شکل حرفه ای دنبال می کنم. در این مدت هم چندین نمایشگاه گروهی و انفرادی داشتم که حاصل حضورم در این چند سال کسب ده جایزه استانی و ملی و راهیابی به چندین جشنواره های مختلف کشوری بوده و همچنین دو جایزه بین المللی که یکی «جایزه ویژه دبیر جشنواره بین المللی زاویه باز هند۲۰۱۱»، و دیگری دریافت «روبان افتخار انجمن سلطنتی عکاسی انگلستان ۲۰۱۲» است و در آخر راهیابی به نمایشگاه های بین المللی چون بلژیک، فرانسه، آمریکا، صربستان، لهستان، چین، آلمان، روسیه، هند، هلند و حضور در دیگر جشنواره کشوری و بین المللی ... ، در حال حاضرهم عضو انجمن عکاسان ایران و عضو فدراسیون جهانی هنر عکاسی (فیاپ) هستم.
– چرا کسی که تحصیلات خود را در رشته حقوق انجام داده و در مدارج بالاتر درس می خواند به سراغ هنر و عکاسی می رود؟
– برای همه افراد جامعه؛ هنر یک ضرورت است چون هنرها به ما نشان می دهند که چگونه زیبایی ای که در یک سطح یا حجم یا در هر اثر هنری دیگر وجود دارد، را در ذات خودمان پیدا کنیم. به تعبیر دیگر علت اهمیت هنر در ذهن من؛ تاثیری است که در ذات خودمان به عنوان انسان می گذارد و برآیند تمام این موارد دلایل من شد که به سمت هنر گرایش پیدا کنم.
– زندگی خانوادگی یک هنرمند چگونه است؟
– خوب پیداست که زندگی خانوادگی یک هنرمند، نمی تواند یک زندگی طبیعی باشد و شکل دیگری دارد. بحمدالله من خیلی خوش شانسم که خانواده ام هنر دوستند و حال و هوای مرا درک کرده و به آن احترام می گذارند و مهمترین عامل موفقیت و حرکت خودم را حضور آنها و روحیه و ظرفیت روحی بالای آنها می دانم. از طرفی مسأله نظم هم عامل مؤثری در رتق و فتق امور زندگیم داشته، که اگر نباشد همه کارها بهم می ریزند. اما سعی کردم با سرعت حرکتم که یک اخلاق ذاتی است و تبعیّت از نظم در هنگام کار، بحمدالله به فعالیتم هم در زمینه درسی و هم در زمینه کاری و هم در زمینه هنر نیز ادامه دهم چون سعی ام بر این بوده که هیچکدام را قربانی دیگری نکنم و با برنامه ریزی کار کنم تا بتوانم به کارهایم نظم بدهم و تا حد امکان آن را پایه اصلی بدانم و معمولاً هم سر وقت کارم را به پایان می رسانم.
– برای شما لذت بردن از عکاسی چه معنی دارد؟
– شاید برای خیلی ها عکاسی فقط یک فن یا تکنیک باشد که بشود با چند ماه یا چند سال کلاس رفتن یاد گرفت، اما برای من هر عکس یک پنجره است. از این پنجره خیلی حس ها را میشود پیدا کرد. عشق ،آرزو، کودکی، جدائیها، شادی و غم و خیلی چیزهای دیگر. کلاس رفتن و آموزش دیدن جزیی از کار یه عکاس است اما اگر آن حس پشت عکسهایت نباشد انگار یه قاب توخالی در دستت گرفتی و با اصرار زیاد سعی میکنی از توی آن یک چیزی پیدا کنی. وقتی اون حس – حالا هر چی که هست – پیدا کردی و آوردی توی عکست دیگر آن عکس روح پیدا می کند. هویت میگیرد و میشود برایش شناسنامه صادر کنی. اصلا شروع می کند به حرف زدن . در این سالهای که عکاسی کردم این نکته همیشه برایم مهم بوده که عکسهایم حرفی برای گفتن داشته باشند، حالا چقدر موفق بودم بستگی به نظر و قضاوت مخاطب دارد.
– شما بیشتر عکس های انسان همراه با طبیعت را می پسندید یا که طبیعت بدون انسان؟
– طبیعت با انسان و یا بدون انسان هر کدام زیبایی های



خاص خودش را دارد. این را هم بگویم که طبیعت با انسان دارای هویت و روحیه زنده تری ست ولی به طور کلی بستگی به شرایط دارد.
– به نظر شما گنجاندن افراد در عکس چه تاثیری دارد؟
– افزودن افراد، به عکس ها مفهوم و فضا می دهد. این کار رابطه برقرار کردن با عکس را آسان می کند و بعضی مواقع به ما یک مفهوم از بزرگی و کوچکی یا مقیاس می دهد.
– فکر می کنید نور چه اهمیتی در عکاسی دارد؟
– خوب مهم ترین عامل برای عکاسی یک عکس خوب، نور است. بدون نور عکسی هم وجود ندارد. نور کم کار عکاسی را سخت می کند. بهمین دلیل کلید موفقیت در عکاسی این است که هنگامی که نور مناسب برای عکاسی در اختیار نداریم، بهتر است به دنبال منبع نور بگردیم. در عکاسی پرتره می توان با نور، شخصیت افراد را تا حد زیادی نشان دهیم. نور، عکس را از تخت بودن در آورده و به آن حجم و عمق می بخشد. در عکاسی پرتره، تنظیم مناسب نور از یک سطح بزرگ و وسیع اصل مهم و اساسی محسوب می شود.
– پیشنهاد شما به خوانندگان نسیم جنوب برای بهتر شدن عکاسی آنها چیست؟
– عکاسی،هنری ست که خیلی ساده آغاز می شود و خیلی پیچیده تمام می شود. این راه، راه دور و درازی ست از طرفی دیگه کسی که استعداد دارد و خلاق ست اگر کمی هم صبوری چاشنی کارش کند می تواند رشد کند. باید بگویم که درصد بالایی از عکاسی در اثر تجربه، کوشش و مطالعه و خلاقیت به دست می آید، برای این که عکس های خوبی بگیریم باید عکس ببینیم، و زیاد عکس بگیریم. دیدن عکس برای یک عکاس، حکم مطالعه تخصصی را دارد. برای عکس هایتان، هم نظر عکاسان دیگر را بگیرید و هم نظر غیر عکاسان را چون هر قشر، نظر خاص خودشان را دارند. هنگامی که عکاسی می کنید سعی کنید شما برجَو غلبه کنید نه جَو بر شما. اگر این طور شد شما موفق به گرفتن شرایط در دست خودتان می شوید و می توانند بهترین مکان، تنظیمات و زاویه را انتخاب کرده و عکس های بسیار ماندنی و ارزشمندی بگیرید. باید سریع باشید و با فضا ارتباط مثبت برقرار کنید. در ضمن سعی کنید عکس خبری را با هنر و ذوقتان آمیخته کنید تا در انتقال بهترین حس به بیننده موفق باشید.
– حرف آخر؟
– اینکه نگاه بانوان کشور ما به خود باید نگاهی عمیق تر باشد. در بعضی موارد این حق از زنان گرفته شده و وظایف کلیدی و کلیشه ای را برای او تعریف کرده اند. اما زن از ظریف ترین و حساس ترین آفریده های خداوند است. او می تواند نقش مهمی در تکامل روحی و شخصیتی دیگران داشته باشد. به شرط اینکه ابتدا خود این مراحل را طی کرده باشد. حتی هنرمندانه زیستن هم می تواند از تجلیات هنر باشد. زنان می توانند در کنار انجام وظایف مادری، خانه داری و ... به مطالعه، ورزش، شرکت در جلسات سخنرانی و غیره بپردازند و از تلف کردن وقت گران بهای خود با گفت و گوهای باطل و بی حاصل خودداری کنند، زیرا زمان کم است و راه طولانی. در این راه آن کسی موفق است که وقت خود را عزیز شمارد و از پرداختن به امور باطل و بی اساس خودداری کند. زنان و دختران جوان باید ببینند و بیندیشند که هدف از آفرینش انسان، طی مدارج و مراحل کمال و صعود روح است و تا رسیدن به پله های آخر این نردبان، راه درازی در پیش است و چقدر شیرین است که این راه با سربلندی، افتخار و بلندنظری طی شود. کسی که در طول این مسیر، بلند نظر است همواره خود را در آغاز راه می بیند و از پرداختن به امور باطل، خودداری می کند زیرا راه را طولانی می بیند و زمان را بسیار کم. او به جای رقابت با دیگران در امور روزمره، در طی مراحل رشد و کمال تلاش می کند و این نگاهی هنرمندانه داشتن است به آفرینش، خلقت و انسانها.

بابل بهمنی

حسین پورصفر



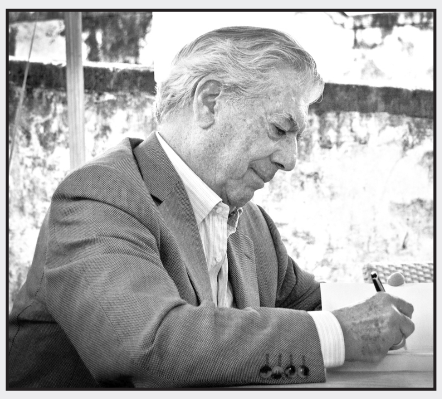
بهنودی صدای هن و هن نفس ش را می شنید. او هفت روز قبل ، برای همیشه ، از دیدار با فرزندش محروم شده بود ؛ این بود که از بستر برخاست ، پله ها را یکی یکی شمرد و به حیاط رفت !
توی حیاط فقط تاریکی بود ؛ باغچه نبود ، علف ها نبودند ، خنکای هوا نبود ، بوی نارنج ها نبود ، صدای زنجره ها نبود ، کلون در چوبی چرا ، کلون در چوبی بود ، کلون در چوبی ، درست سر جایش بود !
بهنودی کم کم باورش شد و با چشم های خودش دید که کوچه پر از مه صبحگاهی س و دیوار بیرون حیاط را دید و روی دیوار ، شاخه های انجیر پیر را دید که رو سر دیوار ، میان مه ، سر خم کرده بودند و بابل پیر و بلند را ، دید و انتهای کوچه ، عمارت قدیمی را ، دید که پهن و درشت ، ایستاده بود !
عجیب بود ، چهار دهه بعد ، قتلی اتفاق می افتاد و بهنودی فعلا دراز کشیده بود و ته مانده ی خس خس پای کسی را ، کف ساحل می شنید ؛ صدا دور بود و روی ماسه ها کشیده می شد و بعد صدا از نفس افتاد و دو نفر داشتند ، جلو روی او ، از ساحل فرار می کردند !
*
بار اول نبود که بهنودی غافلگیر می شد ؛ او وقتی حسابی هول کرد ، دوباره به رختخواب برگشت و از نو از بستر برخاست . او حالا یاد گرفته بود ، دنباله ی ماجرا را جور دیگری تعقیب کند !
محض اطمینان ، این بار ، اول که از بستر برخاست ، بی پروا ، پله ها را یکی یکی نشمرد و به حیاط نرفت ! پشت در اتاق گوش ایستاد !
بهنودی ، بی گدار به آب نزنی !
بعد با احتیاط پا بیرون گذاشت ، از پله ها پائین رفت ، حیاط تاریک بود ، در حیاط باز بود ، از آستانه ی در حیاط گذشت ، کوچه پر از مه بود ، میان مه راه افتاد و آهسته آهسته در امتداد دیوار و شاخه های انجیر پیر رفت ، بطرف عمارت قدیمی !
*
در کوچه ی انباشته از لاشه ی مه ، آنشب ، بهنودی ، چشم هایش به محاذات گوش هایش بود و روبرویش ، لابلای مه و پشت به عمارت قدیمی ، خودش بود ؛ روی پاهایش ایستاده بود و به او نگاه می کرد و لبخند سوخته ای روی لبش بود و لبخند سوخته ، یک لحظه از روی لبش محو نمی شد !
برگشته بود به سال دوم دبیرستان ! گوشت صورتش تکیده بود ، چشمانش گود بود و هرچه تلاش می کرد ، نگاه نافذش ، همقدم با لبخند سوخته اش نبود ! نگاهش تکیده و اندوه کهنه ای ، صاف از چشم او پرید و صاف ریخت ، توی چشم بهنودی !
بهنودی نفس ش را بلعید و ترسید ، نفس ش را ، دوباره بیرون بریزد ؛ آشکار بود که او از راه خیلی دوری آمده و خسته س و خودش ، خودی بحساب نمی آورد !
بهنودی زیر لب گفت ؛ نباید یک لحظه بلاتکلیف بمانم !
خشک ایستاد و هیچ عکس العملی از خود نشان نداد ؛
کار درستی نبود ، اگر دوباره خطائی ازش سر می زد ، همین هم باقی نمی ماند ! کاش فقط مردن بود و همه اش همین بود و کاری که امروز وحشتناک و غم انگیز می نماید ، کسی فردا به خاطر نمی آورد !
*
بهنودی برای بار سوم به بستر برگشت و این بار ، بدون عجله و یا دفع وقت ، لحظه ها را مستقیم و بی واسطه ، کف دستش ریخت ، رختخواب را از جا کند ، رختخواب را به کوچه آورد ، رختخواب را میان مه ، توی کوچه پهن کرد ، و بی خیال همانجا ، روی رختخواب دراز کشید !
بهنودی ، صحبت دیگری جستجو کن !
*
ملایم گفت ؛ تو با این لبخندت ، بهتره ، من از کار تو سر در نیارم ! از کار تو سر در نیارم ، حرف درشتی نیست ، بی حساب می گم ؟
ملایم گفت ؛ تو با این کرباس ، من علاقه ندارم با مرده سر و کله بزنم ! من علاقه ندارم با مرده سر و کله بزنم ، کار ناصوابی نیست ، خلاف کرده ام ؟
ملایم گفت ؛ تو با این بلبشوی که برپا کرده ای ، من می ترسم به تو نزدیک تر شم ! من به تو نزدیک تر نشم ، کم فروشی نکرده ام ، خیال ورم داشته ؟
ملایم گفت ؛ ندیده ی ابراهیم ، من پیش نگاهم خالی است ! من پیش نگاهم خالی است ، کج رفتاری نکرده ام ، خودم را فریب بدهم ؟
ملایم گفت ؛ تو از سر دلجوئی با من رفتار نمی کنی ، تو اندوه داری ! به چشات نگاه کنم ، من بی تقصیرم ، اتفاقی نمی افته ؟
ملایم گفت ؛ دستام دور کمر تو گره بزنم ، من دستام دور کمر تو گره بزنم ، دستام دور کمر تو محکم فشار بدم ، من دستام دور کمر تو محکم فشار بدم ، ببوسمت ، من تو را ببوسمت ! درست شنیدم ، من درست شنیدم؟ معلومه تو چی می گی ؛ ولی تو نمی مونی ، تو فورا گونه ت سرد می شه و نمی مونی و من از زندگی سیر می شم ! گونه ت سرد نمی شه ؟ من از زندگی سیر نمی شم ؟ من به زندگی آب و دون می دم ! تو به زندگی آب و دون نمی دی !
بهنودی ، حواست کجاس ؟
*
بعد لب های بهنودی کاملا سرد شد !

واقعیت نویسنده در گفتگو با ماریو بارگاس یوسا:

یک روایت، جلوه های و شکل های مختلفی دارد



بابک شاکر : خورخه ماریو بارگاس یوسا نویسنده شهیر اهل پرو ، برنده جایزه نوبل ادبی درسال ۲۰۱۰می باشد . او به همراه نویسندگانی چون فوئنتس ، مارکز ، کورتاسار فصل تازه ای از سبک ونوشتار را در ادبیات جهان بنا گذاشتند که به " بوم " شهرت یافت وبه نوعی توجه ادبیات جهان را به رمان وداستان در آمریکای جنوبی جلب کردند . هرچند به نظر من "یوسا" در رئالیسم وپرداخت به نظرگاه های اجتماعی وسیاسی به جای جادو ، تخیلی منطقی را پیش گرفته که این امر فاصله او را با مارکز و فوئنتس بسیار زیاد کرد. یوسا خالق نوع ادیبانه ادبیات سیاسی بود ، یعنی گرایشی که در آن شعار نبود وادبیت اثر مطرح می شد. درزیربرگردان بخشی ازگفتگوی یوسا با وال استریت ژورنال را می خوانیم ، دراین بخشها بیشتر به دغدغه خاطرهای سیاسی واندکی ادبی او اختصاص دارد :



ژورنال : شما به عنوان یک نویسنده وفعال سیاسی ، اجتماعی شناخته می شوید که درسال ۱۹۹۰ با شعار" تغییر بزرگ " به میدان رقابت آمدید و بیش از نیمی از آراء مردم را نیز به خود اختصاص دادید آیا قدرت جذبه ای بیش از جادوی قلم دارد؟
یوسا : من بارها از ورود خودبه حوزه سیاست انتقاد کرده ام وبارها گفته ام که این امر مرا ازتمامی آرمانهایی که به آنها در دنیای ذهنم می اندیشم و در دنیای نوشته هایم می پردازم دور کرده بود ، اما به واقع من برای یک تغییر فرای جاذبه چپ وهمگرایی راست به میدان آمده بودم . درست مانند یک متن که فاصله ای مساوی با واقعیت و فراواقعیت دارد. شما در سیاست در بستری جدای از امر واقعی و امر ذهنی ایستاده ای، وقتی یک سیاستمدار از آزادی حرف می زند اولین دروغ بزرگ تاریخ را بیان می کند زیرا همان آزادی را قانون به راحتی می تواند محدود کند پس آزادی و بیان آن امری ذهنی به نظر می رسد. اما تغییر بزرگی که در ذهن من می گذشت وجهی واقعی داشت ، معلوم نبود این امر واقعی نیز در عمل به چه شکلی در آید . اصلا ارزش این ریسک را نداشت .
ژورنال : یعنی ممکن بود دردنیای واقعی سیاست ، شعار شما عملی نشود و در همان پوسترهای تبلیغی باقی بماند و شما نیز به بازیچه احزاب و دسته جات سیاسی دربیایید که صرفا مدتی ذهن و زبان مردم را مشغول کنید؟
یوسا: نمی شود که دقیقا آنچه که می گویید در دنیای واقعیتها اتفاق بیفتد، گاه سالها وقت صرف نوشتن یک رمان می کنید ، وقتی رمان از درون واقعیتهای تجربی شما خارج نشود ، کم کم به هجو گویی میرسید، به جایی می رسید که دقیقا ادبیات آمریکا جنوبی گرفتار آن نشده است یعنی روایتی هنرمندانه از واقعیتهای موجود. من اعتقاد دارم که دنیای سیاستمداران دنیایی نیست که بتوان درآن دوام آورد . دوام تنها با دیکتاتوری حاصل می شود والا واقعیتهای موجود در یک کشور با شرایطی که شما به عنوان یک ایده ئالیست به آن اعتقاد دارید کم کم تغییر شکل می دهد واین تغییر شکل یک سکون ورکود ایجاد میکند، کم کم ترجیح می دهی یا سکوت کنی یا سیاست سکوت و در انتها نیز اضمحلال و ازهم پاشیدگی. تغییر بزرگ در انتهای شما اتفاق می افتد ، پس شعار من یک شعار برای نابودی خود من تلقی خواهد شد.
ژورنال : شما یک سیاستمدار در تغییر هستید، بارها دیدگاه های خود را در مسائل جاری جهان پیرامون مثل جنگ عراق نقض می کنید تا جایی پیش می روید که گاه از وجدان بیدار یک نویسنده بعید است در عین حال نیز همان وجدان یک جایی مانع شما می شود ، دلیل چیست ؟
یوسا: من یک سیاستمدارنیستم، من تنها یک نویسنده هستم که صرفا راوی رنج های خویشم ، رنجهایی که بر خویش رفته است . جهان امروز جهان تغییرات آنی ولحظه ای ست ، شما نمی توانید یک حکم قطعی را در خصوص هیچ پدیده ای صادر کنید . یک روایت همواره با فراز و فرودهای مختلفی در متن روبروست ، خود روایت نیز فراز و فرودهای تکنیکی زیادی دارد. اظهار نظرهای من نیز در متن این فراز و فرودهاست که تعریف می شود. سقوط یک دیکتاتور تمجید دارد ، کشتار مردم بیگناه تنفرآمیز است، میدان دادن مجدد به تروریستها هم قابل محکوم کردن ... پس یک روایت جلوه های و شکلهای مختلفی دارد .
ژورنال :و دقیقا همین نوع برداشت شما از سیاسیون آمریکای جنوبی یا حتی شبه قهرمانانی مانند کاسترو هست؟
یوسا: و دقیقا همینگونه که امروز شما از قهرمانی به شبه قهرمان نام می برید، می توان از یک روز یوسا را رهایی بخش و نجات بخش نام برد و روز دیگری آن را قاتل و جانی و آدمکش ، پیشتر گفتم روایتها مختلف می شود و در یک روایت سیاسی هم ماندن به هر قیمتی به دیکتاتوری جنایت ختم می شود. اگر من روزی برمبنای ایده های متکی بر مردم هوادار شخص خاص یا جریان خاصی بودم امروز می توانم به عنوان منتقد همان جریان نمود پیدا کنم و اگر اجازه نمود به من ندهند ، این یعنی جنایت و سانسور که گریبان هرحکومت و گروه و دسته و ایده ای را می گیرد. اما بهر حال به نظر من پایان دوران قهرمانان رسیده است دیگر قهرمانان با تکیه بر فردیت و جذبه جمعی نمی توانند کاری از پیش ببرند و درنهایت این گونه تفکرات محکوم به شکست خواهد بود.
منبع : وال استریت ژورنال

چراغ نیمه سوزما

(تقدیم به مادر دوستم
محمد محمد زاده)
سجاد بهزادی



یکی روشن کند چراغ نیمه سوز ما
آن روز فقط دستان تو بود و
افکارجوانی پریشان تر
و نیم نگاهی که درتمنای یک نگاه خود رابه بالا می کشید
ای همه عمر فدای یک نگاه مادرانه
یکی روشن کند چراغ نیمه سوز ما
تا زنده شود عشق نیمه جان ما
نیک باد فرزندان سالهای عمرتو
که اکنون روز وشب نگران لحظه های تواند
و مادر من که برایش مادر بودی
یکی روشن کند چراغ نیمه سوز ما
تو از کدام پدر به یادگاری
که صورت گرد و پرخال تو خاموش وپریشان می کند
هر آنچه بی خیالی مردانه است
دربی خیالی سن و خوبی های مادرانه
در این زندگی فاصله ها و سراسرکجی ها
یکی روشن کند چراغ نیمه سوز ما
دستان پرمهر نگاه تو مگر میشود خموش
عشق و پاکی و هر چه وفاست مگر میشود خموش
تو زنده ای تا شعر زنده است
اگر آینده بود قصه مادری تو
با شعری دیگر سکوت ها را خواهد شکست
بمانی یا نمانی فرقی ندارد
یکی بشکند چراغ نیمه سوز ما

نسیم جنوب
اجتماعی
شماره ۶۶۸ - یک شنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۱
NASIM JANOUB

سفرنامه باقر خودرو قباکلکیان به ابوشهر

اندر حکایت والی خوش سخن ابوشهر

به تصحیح مهدی جهانبخشان



آن بزرگ مرد والی ، آن از هر گونه شبهت خالی، آن مرد ادب و فصاحت، آن دور از هر فضاحت، آن حاکم ولایت لیان، آن یگانه خوش بیان، آن نظر کرده کروبیان، آن به ادب و گفتار نغز معروف، آن همه از دیدنش مشعوف، آن همچون دیازپام آرامبخش، مولانا شیخ الشیوخ محمد حسین جهانبخش به سنه ای که ما در بوشهر مشغول بودیم والی بود در آن دیار.

نقل است که: آن بزرگ قبل از آنکه به سیاست و کیاست روی آورد معلمی بود اندر مروکه مصمم شد علم و ادب را با سیاست ممزوج کند تا عبرتی باشد مر جهانیان را.

روایت است که: خلایق مرو سخت به او مهر داشته اند و چون خواست به بوشهر کوچ فرماید، بیشمار کس بر مفارقت از او تعزیت کردند و بر قفای هودج گریان نالان می دویدند و خود او نیز چندان اشک بریخت که هودج پر از آب شد.

شاعر میفرماید:

دور نشاید که بگردم زکس
اشگ گواه من مسکین و بس

نقل است که: از آن مردمان اندکی یار است که به بازگشت اهتمام ورزد. از کثرت اندوه جمع بیشماری در صحاری و دشت تلف شد.

چون به بوشهر فرود آمد همه کسان برای استقبال از او به سبقت همی افتادند.

گویند: مولانا جهانبخش از قامتی موزون و شکیل برخوردار بود همچون تهمتن دستان. صورت به غایت زیبا با چشمانی که در دل سنگ هم نیز نفوذ میفرمود و چون تصویر ایشان بر جریده ای ثبت می شد مردمان از آن بسیار ابتیاع میکردند که بیشمار زن و بیشمار مرد بودند.

شاعر افاغنه فرماید:

چشم سیاه داری قربانت روم من
خانه کجا داری مهمانت شوم من

چون به عمارت دیوانی ابوشهر شد، شئی بدید. گفت: این چیست؟ گفتند: نان. گفت: این نیست نان، این باشد بلای جان. نان باید آن بشود که ما خواهیم. پس سه شماره قرائت فرماییم و در انتها نان می باست که تغییر یافته باشد.

رعایای دیوان مرعوب شدند و نان مرغوب. پس برای آرامش و اطمینان پنج هزار نانوا را سیاست کردند.

شخصی نزد او بیامد و بگفت: نسوان و خواتین رعایت رفتار ننمایند، تا آنجا که دل در سینه ما چون پرنده ای در قفس سر به دیوار می کوبد.

مولانا جهانبخش بفرمود: تو خود دیده را مهار کن ، تا، دل دست از سگی بردارد.

چندی گذشت ، قاصدان و معاندان و اهل فتن بر او خرده گرفتند که چه کردی برای دیار لیان؟ فرمود: جهانبخشان که یک "الف" و"نون" از ما بیشتر است و هفده سال مزدوری قلم کند ، بهر عمران این دیار هیچ غلط نفرموده، ما که بی "الف" و "نون"ایم چه جای شکوه و شکایت ازما؟... دغدغه ما این خواتین باشد که ایمان اهالی را برباد دهند با جلوه گری.

گویند: روزی او را در دست دشنه ای دیدند. پرسیدند: چه باشد این؟ فرمود:غده ای بر جسم شهر بوشهر باشد که آن را خواهم برون کردن به جهت التیام، و آن حاکم بلدیه ، مولانا توسلی، بود.

رقه های یومیه و معانت بر او تاختند و والی دست خود ببرید از زیادت هجمه ، چون چندی بر آمد بفرمودکه: اندر جهنم سوزان لیان یک جمعه کم باشد. به امر او پنجشنبه هم جمعه گشت. چون چنین شد آنان که از یار و دیار دور بودند، وقت کافی به دست شد برای موانست و مواجهت با یار و دیار. بیت:

دلبر ازما دور و ما دور از وطن
پس دهم کش، لحظه و وقت و زمن
تا بیا سایم دمی با سروران
بعد از ان غرم چو نان، شیر ژیان
جمعه را در هفته دوتا کرده ام
در دو شب خفتیده لالا کرده ام

ظریفی از او بپرسید : یا شیخ، چه را دوست داری که بر دل صفا نشاند؟ ته لنجی را افزون کردن، تا دل جاشویان را شاد کنم و بر سفره یشان ، نان فراوان آورم و از این ره اولاد و افوادشان دست به دعا بردارند و جان ما مصون بماند از بلایا.

پس بپرسیدند: دیگر ترا چه دل صفا دهد؟ گفت: رفاقت و موانست با اهالی مطبوعه، که چشم و گوش خلایق باشد بر اعمال ما.

اندر حکایات است که: روزی مولای ما جهانبخش ، از معبری گذر میفرمود، دو جوان را دید که به یگدیگر آویخته بودند و جملات و کلمات رکیک بر زبان جاری مینمودند از شنیدن آن کلمات دردی برسینه مولانا جهانبخش مستولی شو و از هوش بشد و سه روز بر این منوال زمان بدو می گذشت. چون بهوش شد او را گفتند: شیخ بر شما چه رفت که از هوش شدی؟

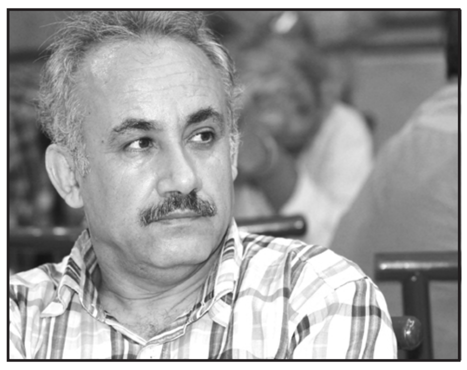
گفت:ترسم از این بود که این جوانان چون فردا که خواهند مقام گیرند ، با این ادب و گفتار غیر نیکو، خلایق را خطاب کنند و بر آبرویشان گزند رسانند. جملگی این درایت و فصاحت مولانا جهانبخش را خوش آمد و بر او تکبیرها زدند.

مثل بچه آدم بنشین...

چهار کلام با یونس قیصی زاده

جوابیه ای طنزگونه به سرمقاله «شجاعت نامه سفرهای دولت به بوشهر»

اسماعیل منصورنژاد *



یونس قیصی زاده چند هفته قبل ایراد گرفته بود که مثلاً چرا استاندار گفته «مطبوعات بوشهر جرأت و شجاعت ندارند خدمات دولت را منعکس کنند.» بعد هم بدون توجه به اصل «حکمت و فلسفه و منطقه»، طرحهای نیمه تمام دولت را ردیف کرده بود و چه و چه و چه. حالا نمی فهمم استانداری جواب داده یا نه، ولی اگر زمان آقای افراشته بود، شخصاً به خاطر کمک به یک همولایتی، جواب مفصل می دادم تا قیصی زاده و امثالهم حساب کار دستشان بیاید. یارو کمک دولت که نمی کند، هیچ، رگ گردنش هم ورم کرده که چرا خانه مطبوعات را ویران کرده اند. یعنی این دولت هیچ چیز قابلِ تعریفی ندارد؟

بفرما، این هم یک نمونه. اولاً: من یکی تا آخر عمر مدیون این دولتم. این دولت برای هر کسی نماسیده، برای من یکی ماسیده. هفت سال پیش وقتی که ورق برگشت، اولین کسی که فهمید روزنامه نگاری بیهوده ترین کار در عالم خلقت است، من بودم. همان زمان هفته نامه آوای بهارستان را زدم توی سر حمید آب آذر و جل و پلاسم را جمع کردم و رفتم خانه. خدا را شکر که به برکت همین دولت حاضر (که ای کاش هشت سال دیگر دوام می آورد)، از نکبت کتاب و مصیبت سواد و سایر بلایا و مفاسد این شغل راحت شدم. دیگر حرص و جوش هم ندارم. چون خودخوری نمی کنم، سیگار را هم ترک کردم. سیگار را که ترک کردم، تازه یادم آمد چطور باید پول دربیاروم. خداوکیلی همان دو سال اول دولت احمدی نژاد، چهار برابر ۸ سال دولت خاتمی پول درآوردم.

دیماً: همین ارشاد بوشهر آنقدر هوای مرا دارد که مجوز کانون تبلیغاتی ام را باطل کرد. اول ناراحت شدم؛ ولی بعد که فهمیدم به خاطر خودم بوده، کلی ممنون شدم. درک این خدمت بزرگ دولتِ به من، خیلی راحت است، مگر اینکه کور باشی و نبینی. قبلاً که مجوز داشتم، برای هر فاکتور کلی پول می دادم به اداره دارایی. از وقتی مجوزم باطل شد، می روم پیش این و آن فاکتور می گیرم و مالیاتش را هم آنها می دهند. الان از شر کرایه مغازه، هزینه آب و برق و تلفن، مالیات و... آدمهای علافی که اگر با فونت تیتر ۱۵۰ هم بنویسی «مانع کسب ما نشوید» بازهم ول کن نیستند، راحت راحت شدم. کار و بارم هم رو به راه است. اگر قیصی زاده غرض و مرض نداشت، حداقل درباره همین مزایایی که در این دولت نصیب من شده، یک مقاله جانانه می نوشت.



و اما جواب مفصل، به شرطی که قیصی زاده جرأت کند و چاپش کند. لطفاً طبق قانون «صداتو بیار پایین» چاپش کن و اما و اگر هم در نیاور:

۱ ـ راه آهن عسلویه، محمود احمدی، برازجان، شیراز اگر تمام نشد، دلیل داشت. همین که بوی راه آهن و ریل به مشام همولایتی های ما در محمود احمدی رسید و فهمیدند قرار است تمام «سبخ زار» آهن کشی بشود، هر کسی دست به کار شد که گوشه ای از «سبخی» را به نام خودش ثبت کند. خدا وکیلی شوره زاری که سالهای سالِ یک نفر سراغش را نگرفته بود و خیلی ها شک داشتند که اصلاً سبخ زاری هم وجود دارد یا نه، شد محل منازعه و دعوا و مرافعه و شکایت کشی. یکی می گفت فلان بخش سبخ زار مال اجداد من بوده. دیگری مدعی شد که در دوره «احمد سنگک» و زمانی که «غوری مَح غوری» خان منطقه بوده، ما توی سبخ زار خیارشور میِ کاشتیم و صادر می کردیم به «سَلمَکِ هنَیشو» در دشتی. مثلا فامیل من که جد اندر جد «منصورنژاد» بوده اند، به خاطر اینکه ثابت کنند تمام سبخ زار مال خودشان بوده، مدعی شدند که نام خانوادگی ما از اصل «سبخ نژاد» بوده و بعدها بیخود و بی جهت شده «منصورنژاد» و لابد توطئه ای در کار بوده و... همینطور بگیر و برو تا سایر اقوام که دلایل قرص و قایم خودشان را داشتند. خدا بدهد برکت درخواست برای تغییر انواع نام خانوادگی به «سبخ پوریان، سبخ زاده اصل، شوری زاده، مسیله پور سبخ داران، سبخیان منفرد» و... به قول عربها: هکذا دوالیک!

بدبختی اینجاست که جاده کنار راه آهن هم که ناسلامتی قرار است روستای آباد را از ناحیه غربی به اهرم وصل کند، شد مزید بر علت و عامل مکمل و علت تامه مرافعه راه آهن. هنوز داغ راه آهن کهنه نشده بود که همولایتی ها بهانه دیگری هم دستشان آمد تا تمرین شکایت نویسی بکنند. هرچند به اندازه چهار برابر دوره اصلاحات، استعداد نویسندگی و انشاءنویسی در منطقه شکوفا شد، ولی وقتی تمام همولایتی ها افتادند به جان هم و دادگاه اهرم پر شد از دعاوی «سبخ زاری»، بنده به دولت عریضه دادم که آغا جان ایست! عرض کردم به دولت که پناه بر خدا اگر راه آهن و جاده کنار آن تکمیل شد؛ یهو دیدی سبخ زار «محموداحمدی»، «اشکالی» و «آباد» شد جنوب تگزاس و نعوذ بالله ظهور انواع «جاِن وین» و «کِرک داگلاس» و غیره آن هم بر سر سبخ زار متروکه که سالهاست «گتک» و «کاکُل» هم توی آن نمی روید. و بالاخره دولت لبیک گفت و طرح تعطیل شد. مردم رفتند خانه هایشان. دادگاه اهرم خلوت شد و... الفاتحه. حالا غر و لند کن که چرا راه آهن تکمیل نمی شود. اگر مثل من مال محموداحمدی بودی، در وصف همین خدمت دولت صد مقاله می نوشتی. حیف که وقت ندارم، وگرنه خودم یک کتاب مفصل می نوشتم تا چشم تو، رضا معتمد و همپالگی هایتان دربیاید. بویژه حسن لاوری که یحتمل هدف از خلقت ایشان گیردادن به انواع دولت بوده است.

۲ ـ آدم باید خیلی پرت باشد که خیال کند حتماً باید اتوبان بوشهر گناوه تکمیل شود. اگر این اتوبان تکمیل شود، تصادفات هم کم می شود. نتیجتاً تعداد آدمهایی که بیکار می شوند، لا تعد و لا تحصی است. دولتی که یکی از سیاستهایش اشتغالزایی است و همین حالا هفته ای یک میلیون نفر آدم را می گذارد سر کار، چطور دلش رضایت می دهد که این همه آدم از صافکار بگیر تا برادران سیار «خریدار اتومبیل تصادفی تلفن: ۰۹۱۷۳۱۷۰۰۰۰» بیکار شوند؟ همین عده اگر بیکار شوند، جل می شوند روی سر زن و بچه و یادآوری اختلافات خانوادگی و افزایش آمار طلاق و... الی آخر. وقتی کشیدن یک جاده این همه مصیبت و بدبختی به بار می آورد، چرا باید کشیده شود؟ اگر دست من بود، می گفتم گریدر بردارند و لنگه راست یا چپ بزرگراه بوشهر ـ برازجان را هم صاف کنند تا آمار اشتغال برود بالا.

همینجوری کتره ای یک چیزی می گویی قربانت گردم. حرف قحطی است که این چیزها را می نویسی توی هفته نامه؟ همین کارها می کنید که خانه مطبوعات را روی سرتان خراب می کنند و سهمیه کاغذتان را می دهند به آن کسی که مقاله بهداشتی ـ دولتی می نویسد. برو از بعضی همکارانت یاد بگیر که زندگی شان روی ریل است و سهمیه کاغذشان هم سر جای خودش. مگر ناخوش احوالی برادر من که بند کرده ای به دولت؟ برو تمام تاریخ ایران را بگرد اگر دولتی مثل این یکی پیدا کردی بزن توی سر من.

۳ ـ حکایت استادیوم ورزشی تنگک هم اظهر من الشمس است که چرا تکمیل نشد. درست روبروی همین استادیوم قهوه خانه ای علم شده که انواع قلیان دارد و در خدمت جوانان، که به سلامتی اخیراً از گوششان هم دود در می آید. ترافیک به حدی است که اگر پیرمردی وارد قهوه خانه شود، باید «دکُرپا» و در پیاده رو بنشیند و قلیان کوفت کند. کنار دریا دقیقاً ۴۰ اکیپ سیار و در کل ۸۰ نفر خدمات قلیانی به جوانان عزیز عرضه می کنند. انواع مواد مخدر به سلامتی به قیمت مناسب به علاقمندان عرضه می شود و از این بابت کلی اشتغال ایجاد شده. براحتی می شود با پول یک کیلو گیلاس، ۱۰«بست» تریاک خرید و حدود دو هفته خمار بود و... کوبیدن بر طبل بیعاری و سیر و سلوک در عالم خلسه و چرت زدن و... باقی الزامات و این همه شور و نشاط. اگر تا به حال گذار امثال جنابعالی به کنار دریا افتاده بود که می دیدید که دختر و پسر نشسته اند پای قلیان و چطور هنرمندانه با انواع دود فضای رمانتیک و شورانگیزی را در زیر نورافکن ها ایجاد کرده اند، دم از تکمیل این استادیوم لعنتی نمی زدید.

جنابعالی اگر به فکر مردم و جوانان عزیز بودی، تلاش می کردی که این استادیوم حتی اگر تکمیل هم بشود، با لودر شهرداری آوار شود. وقتی این سالن و استادیوم ۱۵هزار نفر آدم توی خودش بگنجاند، اول از همه قهوه خانه روبروی استادیوم فوت می کند و بعد هم ساحل شورانگیز و رمانتیک دریا می شود سوت کور عینهو صحرای آتاکاما در امریکای لاتین و نزول هزار بلایای دیگر از جمله بیکار شدن ۴۰ اکیپ دونفره قلیانی و مجموعاً آوار شدن ۸۰ نفر آدم بیکار روی سر دولت.

الان چندتا موتوسوار توی شهر ویلان و آواره اند؟ محض اطلاع جنابعالی که نیازی به اطلاع هم ندارد و خودت می فهمی، گوش من سنگین است و مشکل «اتواسکلروز» دارد. دکتر معالج هم سفارش اکید کرده نباید در جای خلوت زندگی کنی و گرنه گوش ات وزوز می کند. الان خوراک گوش من سر و صدای موتوسیکلت هاست. می فرمایید استادیوم تکمیل شود و این همه موتورسوار بروند توی استادیوم ورزشی تنگک یا هر جهنم دره دیگر و شهر بشود سوت و کور و گوش من هم «کِپ» کند؟ حبذا به این غیرت و روح رفاقت. آن وقت بگو من رکن چهارم دموکراسی ام. تو اول دموکراسی اش را نشان من بده، من تو را می گذارم رکن اولش. تو که هوای رفیق «کر»ات را نداری، از اصول دمکراتیکاسی چه می دانی؟

۴ ـ این بومی گرایی ات مرا کشت. تیم شاهین که بوشهری است و زیر فشار مالی پارس جنوبی، همه اعضایش از مربی بگیر تا بازیکن غیربومی هستند. پارس جنوبی که مال همه مملکت است چرا باید بیشتر اعضایش بومی باشد؟ استخدام افراد بومی بدبختی هایی هم دارد. از جمله: آدم بومی ـ اگر زوجه هم داشته باشد ـ دایم توی خانه است و مزاحمت برای والده بچه ها و خطر انفجار جمعیت. آدم غیربومی مرتکب این معصیت نمی شود و سرش توی کارش است و افزایش راندمان و تولید در عرصه ملی. وقتی می بینید که آدم غیربومی بیشتر استخدام می شود، چرا در هفته نامه تان به مردم اعلام نمی کنید بروند لامرد خانه کرایه کنند و از آنجا درخواست کار در پارس جنوبی بدهند؟ کاری دارد؟ یکی از آشناهای ما که بیکار بود و باعث دردسر فامیل و از فرط بیکاری از سر صبح تا شب عین لوک مست و ورزای «لیوه» بوره می کشید، مدتی رفت یکی از دهات اصفهان خانه خواهرش و از آنجا قبض آب و برق شوهر خواهرش را برد اداره کار و تقاضای درخواست در پارس جنوبی را داد و الان هم به سلامتی سر کار است. هر دو هفته یکبار هم می رود اصفهان. آنجا یک زن درست و حسابی هم گرفته است. اگر این یابوی چموش در ولایت می ماند، خداوکیلی کسی اعتبار نمی کرد یک دختر کور و کچل ۵۰ ساله بدهد دست او. حالا هی بزن بر طبل بومی گرایی تا بومی دانت پاره شود.

۵ ـ درباره بیمارستان نگو که به دلم نچسبید. بیمارستان که تکمیل شده و دکتر هم تا دلت بخواهد؛ فقط مانده بیمار که الحمدلله نداریم. وقتی کسی بیمار نمی شود، دولت چه کار باید بکند؟ مثلاً می فرمایید دولت پتاسیم بریزد توی آب لوله کشی تا خلایق ریغ کنند و بدوند به سمت بیمارستان؟ وقتی دو بیمارستان موجود در شهر، آدم را خیلی راحت رو به قبله می کنند و آپاندیس یک فلک زده همزمان با صدور گواهی فوتش تشخیص داده می شود، چه نیازی به بیمارستان جدید داریم؟ ولی از یک نظر با تکمیل و راه اندازی بیمارستان جدید موافقم: هنوز در و پنجره و شیشه هایش سالم است و بوی خوبی هم دارد و آدم آنجا راحت تر می میرد و زجرکش نمی شود. از این نظر خداییش باید فکری به حال اموات بکنند تا بندگان خدا راحت تر و در ملافه تر و تمیز به دیار باقی اسباب کشی کنند.

۶ ـ محسن شریفیان و آکا صفوی ممنوع الخوانندگی شده اند؟ عجب؟ الان چند سال است درخواست داده ام که این دو نفر را ممنوع التردد هم بکنند، چه برسد به «ممنوع المزقان». بالاخره رسیدگی شد. همین محسن شریفیان چندبار از جیبش خرج کرد که موسیقی بومی را معرفی کند. آدم به این شخص چه بگوید؟ وقتی آدم می تواند برود مثل یک بچه عاقل بشود مسئول روابط عمومی یک اداره و در وصف دولت کتاب بنویسد و آمار اشتغال دربدهد و روزی یک زمین لم یزرع را توی کاغذ آباد کند، باید عقلش پاره سنگ بردارد که بنشیند کتابی بنویسد در باره اینکه نمی دانم فلان بخت برگشته در فلان سال نی انبان را سوراخ کرد و فلانی آمد آن را دوخت. یا فلانی موقعی که باد توی نی انبانِ می کرد، شکمش را از ناف به بالا پُف می داد و باسنش را مثلاً دو درجه به چپ می سرانید و الخ. خب، این چه به درد دولت می خورد؟ اگر محسن شریفیان یک هفته به خودش زحمت می داد و در یک کتاب ۲۰ صفحه ای تمام دولتهای قبلی را فاسد معرفی می کرد و فی سبیل الله چهار تا حرف نتراشیده را هم حواله هاشمی رفسنجانی ـ که هنوز توی بورس است ـ می کرد، تا آخر عمر نانش توی روغن بود. همین آکا صفوی چرا مدام می آمد توی خانه مرحوم مطبوعات و جلسات ادبی و آواز بدون ساز می خواند؟ من تحقیق کردم و فهمیدم دلیلی که آکا نباید بخواند این است که خودش به تنهایی و بدون ساز می خواند. خب چرا نمی رود چند نفر دیگر را هم تراله خودش بکند تا اگر قرار شد دستگیرشان بکنند، معامله جمله ای کرده و یکجا هفت ـ هشت ـ ده نفر دستگیر شوند؟ شک ندارم که خانه مطبوعات را هم به همین دلیل تعطیل کرده اند. دستشان درد نکند. آکا صفوی اگر می فهمید، می شد مجری تلویزیون و گُر و گُر از دولت تعریف می کرد؛ نه اینکه بنشیند خوانندگی کند. آدمی که برای دولت نمی خواند، همان بهتر که برای هیچ کسی نخواند.

۷ ـ فرودگاه بوشهر را ببرند خارج از شهر؟ عمراً اگر مردم قبول کنند. پروازها چنان سر ساعت انجام می شود که به محض نشستن و برخاستن هواپیما یک آدم حواس پرت مثل من می فهمد آن لحظه ساعت چند است و عقربه کوچک کجای عقربه بزرگ است و ثانیه شمار دقیقاً بر روی کدام عدد تمرگیده است. برو بگرد توی شهر ببین چند نفر ساعت مچی روی دستشان است؟ نگرد که نیست. همین الان پاشو برو فرودگاه تا ببینی چطور جوانان ناکام لب تاپ دستشان است و در محوطه فرودگاه مجانی چت می کنند و با اینترنت فرودگاه برنامه دانلود می کنند. اگر فرودگاه را ببرند بیرون شهر، جنابعالی اجازه می دهی جوانان عزیز لب تاپ شان را بردارند بیایند توی هفته نامه نسیم جنوب و بر دلِ اهل و عیال با «دده بزم آرا» چت کنند؟ آن وقت هم بگو چِرا دولت چنین نمی کند و چنان می کند.

خانه مطبوعات که رُمبید روی سرمان. (الهی شکر تو. مدام زنگ می زدند که بیا کامپیوترش را درست کن و نمی دانم کاغذ توی چاپگرش گیر کرده. خدا ریشه اش را بخشکاند که هزار دردسر داشت.) حالا بنشین و مثل یک بچه آدم به زن و بچه ات برس. چه مرگت شده که بند کرده ای به دولت؟ بعید نیست خواسته باشی با این طنزنوشته، پای مرا بکشی به میدان تا اگر قرار باشد بی «تُر و سراغ» شوی، تنها نباشی.

* سردبیر سابق هفته نامه های پیغام، آیینه جنوب و آوای بهارستان.

تجمع جوانان جویای کار عسلویه در پارس جنوبی

آقای وزیر نفت! باور می کنید جوانان عسلویه بیکار هستند؟

عسلویه واقع در جنوب شرقی ترین نقطه استان بوشهر یکی از مناطق مهم کشور از نظر انرژی و ذخایر گازی موجود در آن است. ذخایری که ۸ درصد گاز کل جهان و بیش از ۴۸ درصد گاز کل ایران برآورد می شود. این یک حقیقت و یک واقعیت غیر قابل انکار است که این بخش استراتژیک از کشور ، نقش مهمی در تپش قلب اقتصاد ایران ایفا می کند.

بیست و اندی فاز در یک منطقه ی کوچک از کشور، وجود دو نیروگاه تولید برق به فاصله ی ۲۰ کیلومتری از هم، این منطقه را استراتژیک تر و پر اهمیت تر از سالهای گذشته کرده



است.هجوم جمعیت کارگری و شاغل در شرکتهای موجود در این منطقه، وجود فلرهای بیش از حد معول در این منطقه، ترافیکی شدن خیابان های عسلویه، از بین رفتن مراتع و زمینهای کشاورزی موجود! نشان از آن دارد که کسانی هستند که در این منطقه در حال کار و فعالیت هستند. دهها هزار نفر! در منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس شاغل هستند که از قومیتها و نژادها و مناطق مختلف کشور هستند. از بلوچ گرفته تا شمالی و ترک تبریز تا ترکمن و اصفهانی و شیرازی و یزدی و خراسانی.

وجود این همه نیروی کار قوت قلبی می دهد برای شکوفایی اقتصاد ایران اسلامی درسالی که هرسالش اقتصادی تر از سال گذشته است. ولی باید توجه داشت که این طرحها و اقدامات و پیشرفت شرکتهای موجود نباید به ضرر کسانی باشد که سالها در این منطقه بوده اند و به خاطر همین پیشرفت جمهوری اسلامی مراتع و زمینهای خود را از دست داده اند و آسمان شهرشان آلوده به هوای سمی شده است.

امیدوار بودیم وجود شرکتها و به طبع آمدن اشتغال به منطقه راه در آمد و لقمه ی عیشی باشد برای مردم بومی این منطقه. ولی در چند سال اخیر در رابطه با اشتغال جوانان تحصیل کرده و بومیان بیکار ، شاهد کم لطفی هایی از جانب مسئولین بودیم که در واقع نمی توان و نمی شود آن را جز آرمان های انقلاب و یک حکومت اسلامی نامید. چرا که هنوز که هنوز است این جوانان جویای کار هستند!

در هفته گذشته اما وقتی جوانان تحصیل کرده ی عسلویه همه ی راههای استخدام را بدون هیچ نتیجه ای پشت سر گذاشته بودند، دست به تجمع اعتراض آمیزی در منطقه ویژه و دقیقا در برج شهید تندگویان زدند و خواهان احقاق حقوق خود از جمله اشتغال بودند. آنها قبل از آن، جلوی اداره کار و اشتغال منطقه ویژه تحصن کردند ولی با بی توجهی مسئولین مواجه شدند که باعث گردید آنها به برج تندگویان واقع در منطقه ویژه بروند و آنجا تحصن کنند. بسیار محترمانه وارد برج شدند و در طبقه ی همکف جلوی حاضرین آنجا اعتراض خود را نشان دادند. آنها پارچه نوشته ای در دست داشتند با این عنوان " مردم بخش عسلویه... آلودگی آری ، کار نه!!!" آنها خواسته ای جز به کارگیری نیروی کار بومی، در شرکتهای منطقه نداشتند. ۵ نفر از معترضان مامور گفتگو با قائم مقام منطقه ویژه پارس و حاجیانی و حیاتی از اداره کار و اشتغال و چند مسئول دیگر از جمله حراست شدند؛ جلسه ای دو ساعته که نتیجه ی آن می شود: هر ماه حدا اقل ۱۰ نفر از جوانان عسلویه به کار گرفته شوند. و این جلسات ادامه داشته باشد تا همه ی جوانان بیکار بومی سرکار بروند. آقای وزیر نفت! آقای قاسمی باور می کنید جوانان عسلویه بیکار هستند؟؟! باور می کنید فوق لیسانس ما هنوز که هنوز است دنبال کار می گردد؟؟! شاید باورش سخت باشد ولی حقیقت دارد. آیا وزیر نمی تواند با یک دستور به تمام این شرکتها، بچه های بومی عسلویه را به کار گیرد؟ نمی تواند به شرکتهای خصوصی اینجا فشار بیاورد نیروی بومی سرکار ببرد؟

منبع:وبلاگ بندو عسلویه

مرگ، دور از گرما و شرجی بوشهر

روایت «منیرو روانی پور» از مرگ صادق چوبک



صادق چوبک سیزده تیر ۱۳۷۷در شهر برکلی در آمریکا درگذشت. منیرو روانی پور ، نویسنده و مترجم درسوگ او می‌نویسد: « در شهر سیاتل آمریکا، ماهی غریبی است به نام «سالمن» که اندک زمانی بعد از تولد به اقیانوس می‌رود تا زندگی کند و چند ماهی پیش از مرگ به زادگاه خود بر می‌گردد. بر می‌گردد تا همانجاکه به دنیا آمده است بمیرد. در بازگشت، جریان آب به خلاف حرکت ماهی است. گاهی روزها می‌گذرد و ماهی یک میلیمتر هم جلو نمی آید. من ساعت ها در پشت شیشه‌ای در «سیاتل» یکی از آنها را زیر نظرگرفتم. با چه تقلایی، با چه توانی، جریان مخالف آب را پس می‌زند! چه نگاهی دارد این ماهی، هرلحظه که پیش می‌رود و هنگامی که فشار آب دوباره او را به عقب می‌راند! نگاه ایرانیان دور از وطن همیشه مرا به یاد این ماهی می‌اندازد.

حالا می‌توانم بگویم که صادق چوبک ، در آخرین لحظات زندگی، چطور با بهت و حیرت نگاه کرده، چطور با امواج مخالف دست به گریبان شده و پیش از اینکه خورشید زادگاهش را ببیند از نفس افتاده، و نمی‌دانم در آن لحظه [illegible] به یاد آورد؟ آن تابنده‌های آخر: «تو فکر می‌کنی من اینجا می‌میرم؟ اینجا تو این غربت...« ماهی سالمن نمی‌خواهد در اقیانوس بمیرد. رودخانه خودش را می‌خواهد، زادگاه خودش را. چه سخنی می‌شود گفت درباره نویسنده‌ای که کتابهایش بیست سال اجازه چاپ نداشته و تاریخ انتشار قصه‌هایش همه به قبل از انقلاب بر می‌گردد. حالا چوبک هم نیست که به من می‌گفت: «وقتی به مرگ فکرمی‌کنم خوابم نمی‌برد. هر شب منتظرم که صبح شود و خورشید را دوباره ببینم، صدای قدسی (همسرم) را بشنوم. گاهی با خودم حرف می‌زنم، یعنی من اینجا می‌میرم...؟» بعد می‌گوید: بتهوون هم مرد، شکسپیرهم مرد،...اما دلم می‌خواهد قبل از مرگ یکبار هم که شده، توی آن گرما و شرجی بوشهر، تکیه بدم به نخلی و یک کاسه آب خنک بخورم... دختر، هر وقت رفتی ولایت، هر جا نشستی یاد من بکن،...یاد من‌باش و بعد از فائز می‌خواند:

اگر شاهی بمیرد از وطن دور
به خواری می‌برندش بر سر گور

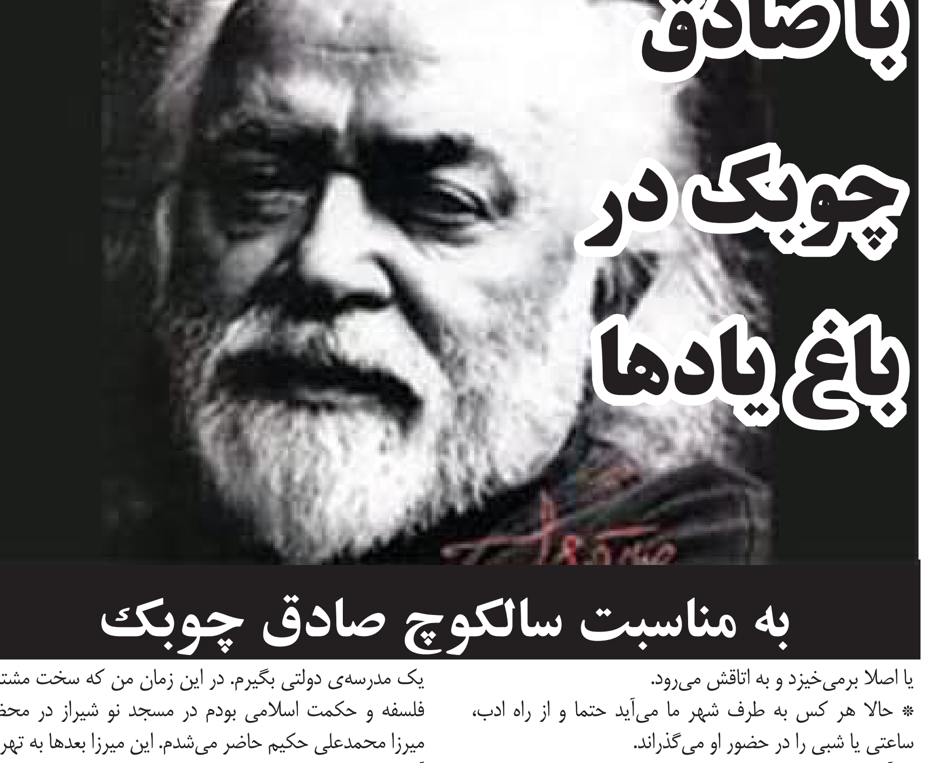
صدا توی گلویم می‌شکند، وقتی می‌خواهم جوابش را با بیتی از فائز بدهم... چطور است از کتاب تنگسیر حرف بزنیم.

ـ ها، وقتی نوشتم، دادم دست برادرم، خواند و گفت: آخر من هم بوشهر بودم، ولی چطور تو اینا رودیدی؟ منیرو، من هم راجع به دریا نوشتم. همان قصه‌ی چرا دریا طوفانی شد، اما وقتی کتاب «اهل غرق‌تو را خواندم« گفتم نی دختر، چه طور دریا روئی طوری دیده؟! گل جا و این قصه‌های جوراجور...؟

این‌صدای اوست. صدای مهربان او که همسرش ـ زن یگانه و صبورش را صدا می‌زند: قدسی، قدسی، به منیرو بد نگذره...و این صدای من است، صدای عزادار جنوبی، ای واویلا! چه نهنگی به گل‌آری...؟

منبع : پژوهشگران معاصر ایران، جلد شش، اتحاد، ص ۷۸۷

با صادق چوبک در باغ یادها



به مناسبت سالکوچ صادق چوبک

آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای از تک‌نگاری دکتر صدرالدین الهی از صادق چوبک است؛ پنج سال پیش از درگذشت او.

از آنجا که صادق چوبک اهل گفت‌وگو با مطبوعات نبود و دهه‌های پایانی عمرش نیز کم‌کار، گزیده‌ای از این تک‌نگاری که می‌تواند خوانندگان گرامی را با وجوه گوناگون شخصیتی چوبک – آن‌گونه که بود؛ نه آن‌گونه که ترسیم می‌شود– آشنا کند.

***

چوبک اهل مصاحبه نیست و به موعظه‌ی «پیر می فروش» از «مصاحب ناجنس» احتراز می‌کند. به این جهت من از او اجازه گرفتم که آنچه را که در طول این ۱۵–۱۰ سال در کنار او، از دهان او چه به صورت نقل خاطره و چه به شکل نظر شخصی شنیده‌ام، جسته و گریخته گردآورم و به تأیید خود او برسانم و چاپ کنم. با رندی عالم‌سوز چون او، جز این نمی‌توان کرد. (صدرالدین الهی، برکلی، تابستان ۱۳۷۲)

***

* بیماری چشم سخت آزارش می‌دهد. به زحمت، یک‌هشتم از تمام بینایی را حفظ کرده است. روزی در یک فروشگاه بزرگ مقابل انبوه دفترهای سفید و کاغذهای یادداشت، آستین مرا گرفت و کشید و گفت: «الهی، این همه دفتر و کاغذ سفید، حالم را بد می‌کند. از اینکه نمی‌توانم سیاهشان کنم. فکرها و قصه‌هایی در سرم می‌جوشد خیلی قشنگ و وقتی نمی‌توانم بنویسم از این ناتوانی عصبانی می‌شوم.» و بعد به طنز و جدّ افزود «این‌ها را که می‌بینم یاد قصه‌ی عبید می‌افتم و آن مخنث و مار خفته و آن حمله‌ی مخنث که «دریغا مردی و سنگی».

* افسوس بسیار دارد برای بسته‌ی بزرگی از یادداشتها و نامه‌هایی که از تهران برایش پست شده و هرگز به امریکا نرسیده است. نامه‌هایی از هدایت، خانلری، فرزاد، ذبیح بهروز و دیگران و قصه‌ها و طرح قصه‌ها و ترجمه‌هایی که باید به آنها می‌رسیده و حالا از دست رفته است.

* از چند حکایت که در ذهنش جولان دارد حرف می‌زند و اینکه با تقریر، کار تحریر را نمی‌توان انجام داد. در فکر است که درباره‌ی دامهایی که در زندگی پیش پای آبروی او گسترده شده چیزی بگوید. بر سبیل خاطره می‌گوید: «می‌خواهم اسم این کار را بگذارم «دامها و دانه‌ها» این‌طور کار را شاید بشود روی نوار گفت و بعد پیاده کرد».

* گاه ساعتها با دفترهای جالبی که از روزگار گذشته دارد خلوت می‌کند. گاه تکه‌ای از آن را بر محرمی فرومی‌خواند. چوبک شاید اولین و تنها نویسنده‌ی ایرانی است که روزنامه‌ی خاطرات نوشته به طریق دقیق روزانه. تنی چند از ما این دفترها را دیده‌ایم.

* از مرگ نمی‌ترسد اما یک نوع وحشت از ناشناخته در همه‌ی اوقات با اوست. از اینکه تنها بماند، از اینکه در جایی باشد که راه بیرون رفتن از آن را نداند، از اینکه آوار بر سرش فرود آید، از اینکه فضای حرکتش محدود باشد، از اینکه نفسش تنگی کند. از همه‌ی اینها وحشت دارد، می‌گوید: «زندان بد است. جایی که آدم نتواند اختیار حرکت و رفتارش را داشته باشد دوست‌داشتنی نیست».

* کودکانه و بی‌غش متأثر می‌شود. شعر «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند» را که می‌خواند اشک می‌ریزد و بر جهان بی‌ترحم نفرین می‌فرستد. از مرگ گیاهی در گلدان خانه‌اش مضطرب و غمگین می‌شود. حتی دلش نمی‌آید که میوه‌ی درختهای خانه را بچیند یا گلهای رازقی درشت و خوشبو را از شاخه جدا سازد و در گلدان خانه بگذارد. می‌گوید «خراب‌کردن طبیعت و دست‌زدن به زیباییهای آن وحشیگری است، خونریزی است».

* شیفته‌ی آزادی و عدالت است. این را در جانش دارد. با همه دیکتاتورها در جنگ است. تعبّد را از هر نوع، نشانه‌ی ذلت انسان می‌داند. گاه با حرارت یک جوان انقلابی داد می‌زند: «من تمام عمرم با ظلم و ستم جنگیده‌ام و در ستایش آزادی نوشته‌ام. آزادی جوهر من است».

* خوشحال است که هیچ‌وقت آنچه را که مردم می‌خواسته‌اند ننوشته که به دستشان بدهد. می‌گوید: «شیللر شاعر آلمانی معتقد است به مردم آنچه را که می‌خواهند، ندهید. بلکه آنچه را که لازم دارند، بدهید».

* از مردم آسان‌پسند بیزار است و معتقد است آدمهایی که کارهای ساده و آسان را دوست دارند حق ندارند آثار او را بخوانند. می‌گوید: «به ظاهر کارهای من نگاه نکنید. این کارها را باید با حوصله و باتوجه به زمانی که نوشته شده، خواند».

* می‌گوید: «وقتی کاری از آدم «صادر» شد – و روی کلمه‌ی صادر تأکید می‌کند– دیگر اختیار آن دست آدمی نیست. این کار مال همه است و هر کس حق دارد هر طور می‌خواهد درباره‌ی آن قضاوت کند» و ما هرگز ندیده‌ایم که از سخت‌ترین انتقادها به رنجیده‌خاطری یاد کند.

* اگر از کار نوشتن کسی خوشش بیاید یا نوشته‌ای را پسندیده باشد با لحنی نیمه‌جدی و نیمه‌شوخی می‌گوید «معلومات آقا را خواندیم بسیار خوب بود»، و گاه به اصرار می‌کوشد که نویسنده را به انتشار اثر به صورت کتابی وادار کند.

* وقتی اظهار فضل در اطرافش زیاد می‌شود، اصلا به حرف کسی گوش نمی‌دهد. در این حال یا برای خود زمزمه می‌کند یا مثل علاءالسلطنه پدر مرحوم حسین علاء خود را به خواب می‌زند یا اصلا برمی‌خیزد و به اتاقش می‌رود.

* حالا هر کس به طرف شهر ما می‌آید حتما و از راه ادب، ساعتی یا شبی را در حضور او می‌گذراند.

* آثارش به روسی و طبعا به همه زبانهای امپراتوری سابق شوروی ترجمه شده. تعریف می‌کند که ترجمه‌ای به زبان چک از یکی از داستانهایش را از چکسلواکی سابق برایش فرستاده بودند. در اینجا به طبیبی که نسل دوم مهاجر بوده، داده است، و مادر این طبیب که هنوز به آن زبان می‌خواند، پس از خواندن قصه به پسرش می‌گوید «این قصه‌ی بزرگی است، دلم می‌خواهد نویسنده‌اش رابببینم». خوشحال است که قصه‌ی محبوبش سنگ صبور به روسی توسط جهانگیر درّی و زویا عثمانوا ترجمه شده و به انگلیسی هم قانون‌پرور آن را برگردانده و خوب برگردانده است.

* از ترجمه‌های دیگری که از کارهای او توسط ایران‌شناسان معتبر صورت پذیرفته یاد می‌کند: آربری قصه‌های او را ترجمه کرده، ژیلبر لازار، در دستور زبان فارسی خود کرارا از او شاهد آورده، پرفسور بویل یک کلید فهم معانی برای انتری که لوطیش مرده بود نوشته، پروفسور بگلی، تنگسیر او را به انگلیسی برگردانده و بر آن مقدمه نوشته. خود چوبک در این کار او را کمک کرده و حتی عنوان انگلیسی کتاب را که The Man and His Gun است او برای تنگسیر برگزیده و به بگلی پیشنهاد کرده است.

* در مورد سنگ صبور حساسیت خاص دارد. معتقد است که این کتاب در میان آثار دیگر او مظلوم واقع شده و بیش از هر اثر دیگری به آن ستم رفته است.

* می‌گوید: «سنگ صبور قرار بود داستان دوازدهم کتاب خیمه‌شب‌بازی باشد. طرح این داستان را من در سال ۱۳۲۰ ریختم. اول اسم آن را گذشته بودم «لعان»، یعنی فرزندی که پدر در حلال‌زادگی او شک می‌کند و در حقیقت با نفی و انکار ابوّت خود، فرزندی را که به او منسوب است طبق قوانین اسلامی از خود نمی‌داند. اصل داستان حکایت زنی است که بر سر چهار زن دیگر وارد خانه‌ای می‌شود و مرد خانه که در حسرت فرزند می‌سوزد از او صاحب اولاد ذکوری می‌شود، اما یک اتفاق به همراه توطئه‌ی چهار هوو سبب می‌شود که این بچه «لعان» بشود. اتفاق همان است که در سنگ صبور آمده؛ یعنی بچه در شلوغی حرم شاه‌چراغ به علت خوردن آرنج زائری به دماغش، خون‌دماغ می‌گردد و بر اساس یک خرافه که می‌گوید اگر حرامزاده‌ای وارد حرم شاه‌چراغ بشود، خون‌دماغ خواهد شد، انگ حرامزادگی بر پیشانی طفل می‌خورد. این داستان که قرار بود داستان دوازدهم خیمه‌شب‌بازی باشد، ۱۱ بار نوشته شد، ماشین شد، آماده شد که به مطبعه برود، ولی چون راضی نبودم، دوباره از سر نوشتم و بالاخره صورت دوازدهم آن به چاپ رسید».

* او معتقد است که «همه حرفهایش را در سنگ صبور زده است و سنگ صبور سرفصل تازه‌ای در داستان‌نویسی معاصر ایران است» در مورد ایرادی که به نمایشنامه‌ی آخر داستان می‌گیرند و نیز دو نمایشنامه‌ی داخل داستان و نقل تمام حکایت رستم فرخزاد از شاهنامه در متن داستان، او معتقد است: «این ایرادها را کسانی می‌گیرند که روح سنگ صبور را نشناخته‌اند، مخصوصا نمایشنامه‌ی آخر کتاب، حکایت درخت دانش است که در باغ سنگ صبور روییده».

* در مورد سنگ صبور نکته‌ی جالبی را به یاد می‌آورد. او با یکی از قهرمانان این داستان از نزدیک آشنا بوده و نشست و برخاست داشته است. سیف القلم، جانی معروف و قاتل زنان بدکاره‌ی شیراز. می‌گوید: «سال ۱۳۱۳ من از مدرسه‌ی امریکایی تهران به شیراز برگشتم که تصدیق سیکل اول متوسطه را از یک مدرسه‌ی دولتی بگیرم. در این زمان من که سخت مشتاق فلسفه و حکمت اسلامی بودم در مسجد نو شیراز در محضر میرزا محمدعلی حکیم حاضر می‌شدم. این میرزا بعدها به تهران آمد و در مدرسه‌ی سپهسالار و دانشکده‌ی معقول و منقول از اجله‌ی مدرسین حکمت الهی شد. در محضر او بود که من با یک سید شیرازی‌الاصل هندی‌شده آشنا شدم. مردی بود با لباس سفید کتان پاکیزه که می‌گفت از هندوستان آمده و طالب کسب کمالات معنوی است؛ چون انگلیسی او خیلی خوب بود با من که شاگرد مدرسه‌ی امریکایی بودم، خیلی زود اخت شد و ساعتها با هم حرف می‌زدیم و وقت می‌گذراندیم. روزی که او را به جرم قتل گرفتند، برای من روز عجیبی بود؛ زیرا با محاسبه‌ی روزهایی که او مرتکب قتل زنان شده بود، می‌دیدم که این روزها درست مصادف با ایامی بوده که او یا قتل را انجام داده و به مدرسه آمده بود یا بلافاصله بعد از درس به سراغ قربانی خود رفته بوده است».

* به یاد می‌آورد که در همان زمان شرح گزارش‌گونه‌ای از کار سیف‌القلم نوشته و به تهران برای معلم مدرسه‌ی امریکایی‌اش، حسین شجره، که سردبیر روزنامه‌ی ایران زین‌العابدین رهنما بوده، فرستاده است و او هم این شرح را با مقدمه‌ای درباره‌ی قابلیت های نویسندگی چوبک جوان در چند شماره‌ی ایران چاپ کرده است.

* معتقد است که در طول زندگی از همه‌ی نویسندگان خوانده و آموخته است. ۱۷ ساله بوده که جنایت و مکافات داستایوسکی را خوانده، تا آن زمان جز همان شرح مربوط به سیف‌القلم در روزنامه‌ی ایران و چند مقاله در روزنامه‌ی محلی بیان حقیقت اصلا چیزی ننوشته بوده است. می‌گوید: «جنایت و مکافات مرا دیوانه کرد. دنیای جنایت و مکافات دنیای تازه‌ای بود که گاه آدم از به یاد آوردنش به خود می‌لرزید». داستانهای داستان‌نویسان خارجی را بسیار خوانده است و از آن میان چخوف، موپاسان، اوهنری، مارک تواین، توماس مان، سلمالاگرلوف را خیلی دوست دارد، اما عاشق والکنر است و این را پنهان نمی‌دارد. این اواخر اظهار علاقه می‌کرد که اگر ترجمه‌ی انگلیسی Antimemoires آندره مالرو برای شنیدن روی نوار باشد، آن را بگیرد و بشنود. همان‌طور که خواهان دوباره یادآوردن La Condition Humaine مالروست. از وقتی که نمی‌خواند، از کتابخانه‌ی کنگره نوارهای ویژه‌ی شنیدن را می‌گیرد و گوش می‌دهد.

* معتقد است که نویسنده باید بخواند، زیاد بخواند، دائما بخواند و مصالح کار خود را با خواندن، فکرکردن، به یادآوردن و منظم ساختن آنها آماده کند. از شبهایی حرف می‌زند که با مدادهای تازه‌تراشیده ساعتها روی صفحه‌ای می‌نوشته و پاک می‌کرده و دوباره می‌نوشته تا صورت مطلوب کار را پیدا می‌کرده است. معتقد است نویسنده مثل یک بنا باید با کمک مداد و تردیدش مرتب کار تراز و شاغول را دنبال کند تا پی دیوار اثر، کج گذاشته نشود و ناگزیر دیوار تا ثریا کج نرود.

* از دشتی به احترام و نیکی یاد می‌کند و کارهای ادبی او را می‌ستاید و تقی‌زاده را فارغ از همه‌ی اتهامات مخالفان، محققی بزرگ و پژوهشگری ارجمند و گمشده در غبار دشمنی ها می‌داند.

* با سیاست و بازیهای آن دشمنی آشتی‌ناپذیر دارد. از در افتادن به تله‌ی سیاست سخت می‌هراسد و در حقیقت آن ماهی عاقل است در برکه‌ی روزگار. در جواب عبدالحسین نوشین که وعده‌ی اهدای مدال ماکسیم گورکی را در ازای پیوستن به جنبش توده‌ای به او می‌دهد، می‌گوید: «نه» و در برابر اعتراض او که صادق خان را طرفدار مکتب هنر برای هنر می‌خواند، پاسخ می‌دهد که: «مگر تولستوی رمان جنگ و صلح را برای حزب کمونیست نوشته است؟» مشابه همین جواب را دارد برای رسول پرویزی که از طرف عَلَم، ریاست لژیون خدمتگزاران بشر را به او پیشنهاد کرده بود. او برای احسان طبری و استعدادش که لگدمال «اوامر حزبی» شد سخت متأسف است.

* از هدایت همواره به‌عنوان دوست بزرگتر و مشوق و راهنمای جوانترها یاد می‌کند. آدمهای دوروبر هدایت را که به یاد می‌آورد، افسوس می‌خورد. معتقد است که آن دوره‌های شبانه و گشت‌وگذارها، هم ثمر ادبی داشت و هم معنی دوستی را نشان می‌داد.

* افسوس می‌خورد که هدایت نماند تا سنگ صبور را ببیند و این را واقعا از ته قلب می‌گوید و معتقد است: «اگر هدایت بود از این خیلی خوشش می‌آمد ... خیلی ... ».

* باز به یاد می‌آورد: «هدایت در یک روز زمستانی ۱۳۲۴ در کافه‌ی فردوسی به من گفت: چوبک به جنگت رفتم. نفهمیدم مقصودش چیست. شب که داشتیم می‌رفتیم کافه‌ی ماسکوت، باز گفت پیام نوین را بگیر، ببین چطور به جنگ «بعدازظهر آخر پائیز»ت رفته‌ام. مجله را گرفتم. دیدم هدایت داستان «فردا» را بر اساس گرته‌ی تکنیکی «بعدازظهر آخر پائیز» نوشته است. داستان «بعدازظهر آخر پائیز» قدم اولی از نوع داستانهای واقعی بود که راوی از درون خود حکایات و حوادث بیرون را می‌دید و نقل می‌کرد. هدایت در «فردا» کارگر چاپخانه را به همین صورت درآورده بود. ساکت می‌شود و می‌افزاید: «داستان "فردا" داستان ضعیفی از هدایت است» و با حجب همیشگی‌اش از اینکه هدایت در جنگ باخته، چیزی نمی‌گوید.

* به یاد می‌آورد که برای چاپ کتاب خیمه‌شب‌بازی، احمد مهران پسر حاج معتضدالدوله‌ی رفاهی مالک عمده‌ی کوچه‌های مهران و رفاهی در لاله‌زار هزار تومان پولی را که پیش پسر عمه‌اش دکتر محمود مهران وزیر فرهنگ دوران محمدرضا شاه جمع کرده بود به او قرض داد و قرار شد که این قرض را خردخرد پس بگیرد و به این طریق خیمه‌شب‌بازی در هزار نسخه با خرج هزار تومان چاپ شد.

* به یاد می‌آورد که کتاب در همان چاپخانه‌ای چاپ می‌شد که مجله‌ی صبا در آن به چاپ می‌رسید. روزهای سه‌شنبه، روز آخر صفحه‌بندی مجله بود و کارگرها باید مجله را می‌چیدند و هم هر سه‌شنبه بود که چوبک تکه‌ای از کتاب را به چاپخانه می‌فرستاد. کارگرها چیدن صبا را کنار می‌گذاشتند و قصه‌ها را که برایشان جالب بود دست می‌گرفتند. در همین‌جا به خاطر می‌آورد که ابوالقاسم پاینده به مرارتی او را راضی کرد که روز ارسال خبر به چاپخانه را عوض کند و به یاد می‌آورد که همان کارگران چاپخانه اولین خوانندگان کتاب او بودند. می‌گوید: «آنها چندین نسخه کتاب را مجانی بردند و خواندند و خوردند. ولی حقیقت را بخواهید کارگران ساده‌ی چاپخانه‌ی مهر ایران بزرگترین مشوقان من در کار نویسندگی بودند».

* حکایت می‌کند که دکتر خانلری را برای اولین بار در ۱۳۱۴ در تهران دیده و با او به معرفی مسعود فرزاد آشنا شده است. در فروردین‌ماه ۱۳۱۷ دکتر خانلری در معیت علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت به خوزستان می‌رود. چوبک در دبیرستان شرافت خرمشهر معلم بوده است و خانلری به سابقه‌ی آشنایی تهران به خانه‌ی او وارد می‌شود و پنج شش شبانه‌روز با هم به سر می‌برند. او معتقد است که این دیدار دوران جوانی به آشنایی عمیق آن دو منجر می‌گردد و سالها ادامه می‌یابد.

* خانلری به هنگام انتشار «انتری که لوطیش مرده بود» در پاریس به سر می‌برده است (سالهای ۱۳۲۸–۱۳۲۹). چوبک از نامه‌ی بلند و تحسین‌آمیز خانلری درباره‌ی کتاب یاد می‌کند و افسوس می‌خورد که این نامه‌ی چندین صفحه‌ای در تهران مانده است و شاید هرگز بازیافته نشود.

* معتقد است که دکتر غلامحسین یوسفی جالبترین و کاملترین نقدها را بر «تنگسیر» نوشته است. هنگام انتشار این نقد این دو یکدیگر را ندیده بودند. چوبک خوشحال است که دکتر یوسفی چند سالی پیش از آنکه روی در نقاب خاک کشد به برکلی آمد و این دو یکدیگر را در خانه‌ی چوبک دیدند و یوسفی شبی تا صبح با او به صحبت نشست و بیشتر با او خو گرفت.

... و حرف آخر

* بالاخره چوبک معتقد است که قطعه‌ی «آه انسان» که او در چاپ دوم خیمه‌شب‌بازی آورده و آن را جانشین قصه‌ی «اسائه‌ی ادب» کرده است که زیر تیغ سانسور آن زمان تلف شده، از شمار قویترین کارهای اوست.

* چوبک می‌گوید «قطعه‌ی آه انسان» اتوبیوگرافی من است به زبانی که اگر بخواهیم شعر سفید توانیمش خواند. او می‌گوید: «در این قطعه کودکی من هست» و به زحمت با عینک مخصوص عدسی‌وار آن را می‌خواند با صدایی که جوانی و جوش را به صاحب خود بازگردانیده ...

و پیرمرد، قصه‌ی زندگی خود را آغاز می‌کند. کی می‌گوید که او پیام‌آور مرگ است؟ کی می‌گوید که او مبشّر زشتی است. «آه انسان» صدای پیروزی انسان بر مرگ، زشتی و تباهی است و همیشه به روزگاران چنین باد.

http://www.ghanoononline.ir

تنگسیر بی گور

یادداشتی بر رمان تنگسیر اثری از صادق چوبک

رمان تنگسیر با آمیزه‌ای از رگه‌های اجتماعی و سنن مردم تنگستان، برشی تاریخی از اواخر دوره‌ی قاجار است و اما برگرفته از زندگی یک شخصیت که با عصیان، رهبری و یا تأثیرگذاری‌اش بر جنبش های اجتماعی، مستندات تاریخی و تقویمی داشته باشد نیست. نام اثر نیز گویای این است و تنگسیر، به مردی و زنی از مردم تنگستان که از توابع دشتستان است گفته می شود.

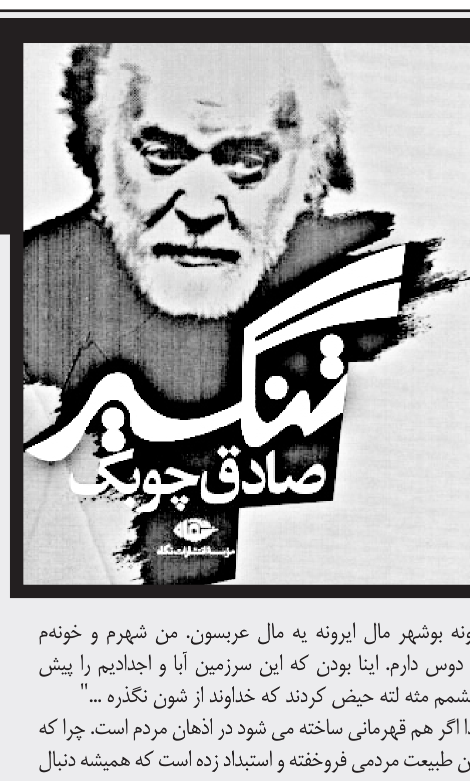
در این رمان نیز یک تنگسیر بی نشان و پابرهنه‌ای را داریم که بومی‌ها "زارمحمد"ش می‌گویند و در بوشهر دکان جوفروشی دارد و هر روز، آفتاب نزده از دهکده‌ی" دواس " با پای پیاده راه می افتد می رود سر کارش و شبانه که هوا خنک است باز می‌گردد. از زوایای ذهن شخصیت اصلی داستان و تک گویی‌های درونی وی، زندگی تنگسیر مرور می شود و او را فردی می بینیم مثل هزاران تنگسیر دیگر و اما با ویژ گی‌هایی که به‌طور طبیعی در هر فرد متفاوت است. نویسنده با ارائه‌ی تصاویری از محیط اقلیمی و اشاره به روحیات محمد تنگسیر، خواننده را به قلب حادثه پرت می‌کند.

تنگسیر که روزگاری تو کشتی پرس پُلیس زمان مظفرالدین شاه، سکاندار بود و غواص و بعدها پیش انگلیسی‌ها آهنگر و آشپز و پیشکارو دوره‌ای هم تفنگداری که به سرکردگی "رئیس علی دلواری" علیه انگلیس‌ها جنگیده بود ، در حالی‌که پاهای گنده‌ی برهنه‌اش تو ماسه‌ی نرم و سوزان فرو می‌رفت و آن را می خراشید نگاهاش می‌افتد به پرچم انگلیس که شق و رق رو دکل دیلاقش تو آسمان نیلی موج می خورد: " چن ساله که من این بیرق را همینجوری می بینم که هیچ وقت نمیذارن کهنه بشه و آفتاب رنگ و روش ببره ، عوضش بیرق خودمون که رو"امیریه" زدن آفتاب رنگ و روش برده و سفید سفیدش کرده ... هنوز خون جوونای تنگسیر تو نخلسّونای " تنگک" خشک نشده . خدا می دونه چقد تنگسیر کشته شد. مگه ما کم ازشون کشتیم . همه این کارا برای این بود که امروز علم یزید اینجا نباشه که هس... آب شیرین مال ایناس. خونه‌های خوب، پول زیاد، اسب و کالسکه، همش مال ایناس... من با دس خودم تو جنگ تنگک باهمین تفنگ مارتینی که تو خونه دارم، پونزده تاشون را کشتم ..."

زار محمد که مرد خانه‌های توسری خورده‌ی سنگی و کپرها بود، نظاره گر اجتماعی است که عدالت از آن رخت بر بسته و آنها که بر مسند داد و قانون‌اند و امیریه را می گردانند خود همه سرتا پا عمله ی ظلم‌اند و شریک دزد و رفیق قافله و چنین هم هست که دل‌اش از این مردم می‌گیرد: " تو زندگی هیچ چیز نیس که بقد شرف و حیثیت آدم برابر باشد. حتی جون آدما ... باید چهار تاشونو بکشم، کریم حاج حمزه، ابوتراب، آقا علی کچل و محمد گنده رجب ... ما تنگسیرا مردم ساده دلی هسیم. دوهزار تومن پول نقره چرخی داشتم که دسترنج بیس سال جون کندنم بود ... برای پولش نیس. اینا آبرومو تو بندر بردن. میگن پولاتو حقه بافور کریمه ... من این این کارا را برای خاطر بچه‌هام می‌کنم که دیگه کسی پیدا نشه به اونا ظلم کنه ..."

رمان تنگسیر با چنین بن مایه‌هایی به عمق جامعه نفوذ می‌کند و با ارائه‌ی تیپ‌های برجسته‌ای که نمادهای زر و زور و تزویر در جوامع سنتی هستند و نظام‌های استبدادی، شخصیتی در خط داستان تکامل می‌یابد که سر خورده‌ی مبارزات اجتماعی است و روزگاری در ستیز با استعمار و استثمار تا پای جان رفته و حالا چاره ای نمانده جز آن‌که خود به پا خیزد . به زن‌اش " شهرو " می گوید : " شهرو جونم ما تنگسیرا مردم بدبختی هسیم. همش ظلم ، همش حرف زور. بالاخره نباید یکی پیدا بشه و ریشه این ظلم را بکند؟ مرد نباید دس بذاره تو دستش بنشینه که دیگرون بیان حقش را بگیرن بذارن تو دستش ... من از ظلم بدم میاد. اگه سرم بره باید حقم را بگیرم ... تو نمی دونی آدمیزاده چقه بدجنسه ..."

با چنین عاطفه ، حس و شعور غریزی است که قهرمانی شکل می گیرد که باید یک تنه بر خیزد و خون کند و تقاص برگیرد . چوبک که در بستری از رئالیسم اجتماعی، تنگسیر را به کوران مبارزه می‌کشد، هرگز از او یک قهرمان شکست ناپذیر نمی سازد و او مدام در کنارهمه‌ی قوت‌هایی که دارد ضعف‌های خود را نیز یدک می کشد. او فقط روزگارش را سیاه می بیند و چون فریادرسی نمی بیند در جواب آنها که می‌گویند " یه شکایتی به احمد شاه می نوشتی ومی فرستادی تهرون بد نبود. بالاخره شاه مملکته!" جواب می دهد : " ... باور کن که احمد شاه اصلا نمی دونه بوشهر مال ایرونه یه مال عربسون. من شهرم و خونه‌م را دوس دارم. اینا بودن که این سرزمین آبا و اجدادیم را پیش چشمم مثه لته حیض کردند که خداوند از شون نگذره ..."



لذا اگر هم قهرمانی ساخته می شود در اذهان مردم است. چرا که این طبیعت مردمی فروخفته و استبداد زده است که همیشه دنبال قهرمان می‌گردند و حتی وقتی که تفنگچی ها سراغ زن و بچه ی او می روند می‌گویند : " بندر را به خون کشیده ... اسم شوورت را گذاشتن شیر محمد ... مرغ شده و پر گرفته رفته هوا ...."

محمد ولی با همه‌ی ویژگی‌های یک رنجبر بومی، کیمیایی را در ذهن و دل‌اش دارد که دیگران ندارند: " زیر بار زور نمی روم . ... من از مرگ نمی‌ترسم. مثه خواب میمونه. اگه از مرگ می‌ترسیدم دس به اینکارا نمی زدم . چقدر شهر خاموشه. مثه اینکه همه مردن ...بهتره که نعشم دستشون بیفته تا زنده م ..."

او نیز یکی از بی شمارانی بود که بر اثر تعدی و ظلم حکومتیان، تفنگچی‌های حکومتی در نظر آنها خارجی بودند و به همان چشم که به هندی‌ها و انگلیسی‌ها نگاه می‌کردند، به آن‌ها هم همان‌طور نگاه می‌کردند.

شهرو و بچه‌ها در کپرند و زیر چنبر تفنگچی‌ها و محمد در قلب شهری که با همه‌ی خطرهای فرارویش شبانه باید از آن‌جا در رود که همه جای آن پر از گزمه و مأموراست. شهرو به سرفه‌ی خشک افتاده و چهره‌اش نیلی است واق می زند و چشمانش‌تر و دل نگران شوهر شهسوارش که گفته اگر آمدنی بود تا صبح خواهد آمد. محمد نیز که از بس فریاد زده بود مثل آن بود که از گلویش خون می‌ریزد، در لحظه‌های خواب وبیداری‌اش در پستوتی که خفا گزیده، شتابی درونش راهمچنان می خورَد: " ... توسرش جوش می خورد که هنوز دارد از خانه‌ای به خانه‌ای می رود و یکی را به خون می غلطاند ... شب‌های توفانی و امواج خرد کننده‌ی دریا توسرش ول شده بود. سکان تودستهایش چسبیده بود. کشتی پرس پلیس مثل پوست گردو رو امواج دریا زیر وزو می شد. راههای دریا را که خوب می‌شناخت، گمشان کرده بود. شهرو و بچه ها رو تخته پاره‌ای رو آب ولو بودند ... ماهی ها مثل شعله شمع سوسو می زدند ... روعرشه یک فوج سگ و کفتار و گرگ، مشق تفنگ می‌کردند و یک گراز پیر آنها را مشق تفنگ می‌داد ... گراز ، رخت تفنگچی های حکومتی تنش بود ...."

زار محمد نیم جانی به در می بَرَد و با کشتن نایب، شهرو و فرزندانش را از مهلکه برداشته و در نخلستانها که صدای پرپر جغد ها خاموشی اش را می‌شکست، سراغ بلمی را می‌گیرد که برای لحظه‌ی گریز تدارک دیده است: "محمد هنوز پس پس می رفت و شهرو و پسر و دخترش، پشت سر او پیش می‌رفتند. فاصله‌ی آنها با تنگسیرها و تفنگچی ها کم بود. درخشش فسفری سطح دریا از پشت نخلستانها هویدا شد و نرمه موجهای کف آلود و ماسه های کرانه می لغزید و کالبد سیاه بلم را رو آب می رقصاند . شهرو با کیسه‌ای که تو دستش بود تو بلم رفت و دخترش را بالا کشید. یکی از تنگسیرها بند بلم را از نخلی که آن را مهار کرده بود باز کرد و محمد و پسرش تو بلم بودند و شهرو بندو تو بلم کشید ... پارو تو دل آب غوطه خورد و بلم یله شد و رقصید و پس رفت و آب شکاف برداشت و نور ماه لیز خورد و آب سیاه شد و سفید شد و دریا جان گرفت و نرمه موج ها اخم کردند ... تو دریا و بیابان و نخلستان و تو گوش محمد و شهرو همهمه پیچید ، خدا نگهدار."

زار محمد تنگسیر می رود و اما شیر محمد در دل ها می‌ماند . شیر محمدی که تقدیری چون چوبک می یابد. چرا که هیچ کدام معتقد نبودند که "وقتی ما نباشیم دنیا برای چه خوبه ..." و هرکدام تا دم آخر ، ورد زبانشان این بود: " اما آقا خدا سر شاهد که هیچوقت من دلم نمی خواس از این سرزمین برم ... شاید من اصلا گور نداشته باشم ، گور می خوام چکنم ..."

صادق چوبک ، آن تنگسیر بی گور اگر هم می رود اما نام و یادش، همچنان در دل‌ها می ماند و زندگی چند باره‌اش را همچنان در قالب شخصیت هایی که در آثار داستانی‌اش آفریده تجدید می کند.

در سخن از راز مانایی رمان " تنگسیر " به عنوان یک اثر برجسته‌ی ادبی، جدا از نثر صریح، ساده، روان و متعلق به شخص چوبک که با واژگان و جانمایه‌های زبان گفتاری جنوب ایران گره خورده، باید از ویژگی‌های واقع گرایانه‌ی آن و مهارت توانمند او در پردازش شخصیت‌ها نیز یاد کرد. کاراکترهایی که در سیر حوادث داستان است که، توان‌های نهفته و کیفیات ذهنی و روحی آنها آشکارتر می شود و شخصیتی چون زار محمد تنگسیر به نمودی پیش ساخته شده از یک قهرمان بدل نمی‌شود. اتفاقات فرعی رمان در همسویی با خط داستانی آن که در حقیقت بر اساس یکی از فرمول‌های کلاسیک داستان نویسی که همانا انتقام جویی بر اثر ستمی است که به یکی رواشده پرداخت گردیده، چنان شکل و جلایی به اثر می‌دهد که آمیزه‌ای همگون از هنر،خیال و واقعیت را پیش روی خواننده می‌گسترد. خشم، مهر، نفرت و انتقام در لایه‌های رمان، طوری است که نهایتأ به همذات پنداری خواننده با کاراکترهای اصلی اثر منجر می‌شود. خصوصا شخصیت زار محمد به شکلی است که ضمن بیان حس و ذهنیات اش، همزمان عمل نیز می‌کند. او که سرخورده ی نظامی مستبد و استعمار زده است و اگر نظم و قانونی هم به ظاهر در آن است صرفا به خاطر ایجاد فرصت‌هایی است که از ما بهتران و خودی ها به چپاول و انباشت سرمایه بپردازند، غیر از شخصیت مستقلی که در داستان دارد قهرمانی نمادین نیز می شود که دل مشغولی‌های یک ملت نیز در آن گنجانده شده‌است.

صادق چوبک و هنر قصه نویسی او، نیازمند تأمل و تعمق بیشتری است و باید به قضاوت پاره‌ای از منتقدان که سعی می کنند اورا به سبب رمان "سنگ صبور"ش نویسنده‌ای ناتورالیست قلمداد کنند، کمی حساس بود. به باورمن هرچند که "چوبک" در بعضی از داستان‌های کوتاه و رمان سنگ صبورش بی پروا از زشتی ها پرده برمی دارد اما در آثار او، ادغامی می‌بینیم از سبک‌های مختلف ادبی که به اقتضای موضوع، فضا و حتی اوج و فرودی که داستان می طلبد، با آگاهی تمام از آن‌ها بهره می بَرَد.

منبع: http://omid-adabiat.mihanblog.com

بازتاب

چه کسی بنجل وارد می کند: ملوان رنج کشیده یا میلیاردر مرکزنشین؟

الیاس احمد حسینی



رنجنامه ناخدای دیری به قلم دوست فرزانه فرزین خجسته را خواندم، خیلی حرف‌های ناگفته برایم تداعی شد، اگرچه گوش شنوایی نیست اما باید آنقدر فریاد زد تا بالاخره شنیده بشود. طی ماه‌های اخیر فشارهای سنگین و سهمگینی بر گرده مرزنشینان وارد شده که روزانه اخبار حوادث و عکس‌العمل‌های آن از قبیل تجمع، اعتصاب، اعتراض و در مقابل، از وعده‌های سر خرمن گرفته تا دست‌های بالا و در آخر تهدید، نقل مجالس و رسانه‌های خبری است، اگر چه تنها بعضی از جراید و رسانه‌ها این وقایع را پوشش می‌دهند و الحق و انصاف آنان هم از این خوانی که توسط مسئولان طی این چند وقت گسترده شده بی‌نصیب نمانده‌اند.

ناخدای دیری به نکاتی اشاره کرده بودند که هرکدام از آنان خود حدیث مفصلی از درد و رنج و عقده‌های فروخورده شده جماعت و صنفی است که همیشه وجه‌مصالحه عده‌ای از مابهتران قرار می‌گیرند. قصد آن نداشتم که به یکایک موارد بپردازم، اما نکته قابل‌تامل و تاسف که نمی‌شود به سادگی از کنار آن گذشت نوع نگاه و دیدی است که به ما مردم جنوب و استان بوشهر بخصوص توسط مرکزنشینان وجود دارد. از قرار معلوم آن‌ها ما را هنوز در دوران ماقبل تاریخ به حساب می‌آورند و به زعم خود هنوز در خواب غفلت و عقب‌ماندگی و قانع به لقب پرطمراق مناطق محروم و تسهیلات ویژه آن دل‌خوش کرده ایم. شاید عده‌ای ایراد بگیرند که این چه ذهنیت و برداشت منفی نسبت به مسئولان تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر است که دلسوزانه از خود مایه می‌گذارند و شب و روز را بر خود حرام کرده‌اند و به دنبال گشودن گره کور از کار ما مردم دارند.

ناخدای دیری گلایه کرده بود که اقلامی که تصمیم‌گیرندگان برای ما ملوانان و لنجداران مصوب کرده‌اند و اجازه ورود داده‌اند شامل فانوس، سوزن چرخ خیاطی و ناخن‌گیر است که دیگر فقط به کار موزه‌های تاریخی و پژوهشی می‌خورد. ما که به شکرانه، برق هسته‌ای داریم پس فانوس به چه کارمان می‌آید! کجا این قدر ناخن برای ناخن‌گیرها گیر بیاوریم! آیا این را تنها نشانه‌ای از بی‌اعتنایی، بی‌مسئولیتی و ما را جز فراموش‌شدگان تاریخ انگاشتن؛ می‌شود نامی گذاشت؟ آیا مسئولان و منصوبان استان و شهرستان‌ها نقشی در این کرامات ندارند؟ آیا رهنمود آن‌ها نیست که این چنین ما را به سخره بگیرند؟ آیا نماینده‌ای از استان نبود که نسبت به این مصوبه اعتراضی نماید و مردم را در جریان امور قرار دهد؟ ناخدای دیری عزیز، برای اثبات این مدعا تنها کافی است نگاهی به فهرست کالاهای وارداتی از کشور چین که از گمرک ایران دریافت شده بیندازیم تا متوجه بشویم که واقعا پشت پرده چه خبر است، اگر چه دیگر پرده‌ای باقی نمانده است.

این آمار نشان می‌دهد در کنار اقلام ضروری و کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای، برخی کالاها نیز به کشور وارد شده که به قول معروف در قوطی هیچ عطاری نمونه آن پیدا نمی‌شود. جالب اینجاست که برخی از این کالاها به دستور کارگروه حمایت از تولیدکنندگان دولت با نرخ ارز دولتی وارد ایران می‌شود.

روزنامه «جام‌جم» فهرستی از «عجایب وارداتی» ایران از چین را منتشر کرده است که اقلامی چون سنگ قبر، شلاق، تازیانه، چکش و پتک، کراوات و پاپیون، مرجان، کاسه لاک‌پشت، سبد و بخشی از کتاب‌های فارسی چاپ چین را در بر می‌گیرد. روزنامه «جام‌جم» در شماره روز یک‌شنبه، ۲۱ خرداد، در گزارش خود اشاره کرده است که در این فهرست، کالاهای دیگری چون بامبو، تقویم و سر رسید، حصیر، پیچ و پونز، سنجاق سر، دکمه، چوب سیگار و اجناس تزئین درخت کریسمس به چشم می‌خورند. این گزارش براساس جدیدترین آمار و ارقام ارائه‌شده از سوی گمرک جمهوری اسلامی ایران تهیه شده است. در بخش دیگری از این گزارش آمده است که برخی از این کالاها از جمله چیپس، زیپ، میز بیلیارد و مانکن خیاطی به دستور کارگروه حمایت از تولیدکنندگان دولت و با نرخ ارز دولتی وارد ایران می‌شوند. در فهرست مذکور آمده‌است که هم در سال ۸۷ و هم در سال ۸۹ حدود ۱۵ هزار دلار برای واردات کراوات و پاپیون از چین هزینه شده است.

این در حالی است که مسئولان، کراوات و پاپیون را به عنوان «مظاهر فرهنگ غربی» مذموم دانسته و به دستور اداره اماکن نیروی انتظامی، از خردادماه فروش کراوات در مغازه‌های ایران ممنوع شده است. حال ناخدای دیری حتما متوجه شده‌اند قبای سه هزار میلیاردی یکی از چند صد تای آن است که ما خبر نداریم.

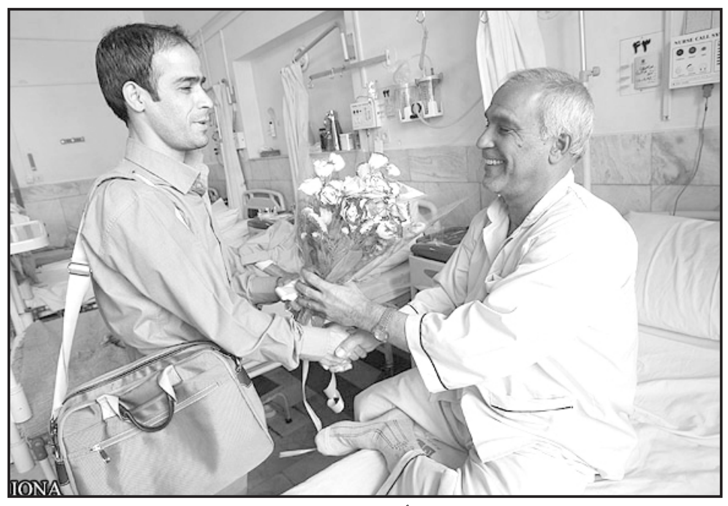
گزارش روزنامه «جام‌جم» هم‌چنین می‌افزاید: «در حالی که ایران خود یکی از صادرکنندگان عمده سنگ‌های تزئینی و گرانیتی به اروپاست در سال ۸۷ مبلغی معادل ۸۶۸ هزار دلار سنگ قبر از چین به ایران وارد شده‌است!» به راستی چه کسانی این اقلام را با ارز دولتی وارد می‌کنند؟ این‌ها چه نوع کالای سرمایه‌ای است! ناخدای دیری براستی این سنگ‌ها مزار چه کسانی را آباد می‌کنند و نون چه کسانی را آجر؟

در پایان آیا براستی با این همه واردات غیرضروری از مبادی رسمی کشور آن هم با مجوزهای رسمی و ارزهای دولتی توجیهی منطقی برای این همه پافشاری بر محدودیت‌های غیرضروری و غیرمنطقی بر صنف ملوان، لنجدار و بازاری وجود دارد؟

منبع : گناوه آنلاین

پیشکسوت جامعه قرآنی بوشهر، در بستر بیماری

کم‌توجهی به فعالیت‌های مردی که سلامتی خود و زندگی اش را صرف آموزش قرآن به جوانان و نوجوانان این مرز و بوم کرده است



در هر جامعه‌ای افراد زیادی هستند که برخلاف خدمات بسیاری که ارائه کرده‌اند، اما ناشناخته مانده و بر این امر نیز اصرار داشته‌اند تا جایی که به فراموشی سپرده می‌شوند و کسی سراغی از آن‌ها نمی‌گیرد و به فکر نمی‌افتد که روزی همین افراد گرداننده چرخ همان جامعه در شغل خود بوده‌اند. عبدالرضا عبدالله‌زاده، ۵۸ ساله متولد بوشهر، فعال، مدرس و پیشکسوت قرآنی کشور، برای عمل جراحی بر روی تارهای صوتی حنجره‌اش ـ که به خاطر فشار زیاد به حنجره، آسیب دیده است ـ به تهران آمده بود، زمان عمل جراحی حنجره‌اش برابر شده بود با برگزاری مسابقات بین‌المللی قرآن و در هیاهوی همین مسابقات تارهای صوتی‌ای که روزی با افتخار نوای نورانی قرآن را با ارتعاشات خود به گوش تشنگان کلام وحی می‌رساند زیر تیغ جراحانی رفت که پیش از این او را پنج بار دیگر با این تیغ تیز آشنا کرده بودند. قرار شد برای تهیه یک گزارش به بیمارستان امیر اعلم، جایی که قرار بود برای ششمین بار جراحی شود تا شاید این تارهای خسته بیشتر از این تخریب نشوند، برویم. بعد از عمل جراحی، دکتر حرف زدن را برایش ممنوع کرده بود و فقط با نوشته جواب سؤالات ما را می‌داد. عبدالله‌زاده در ابتدا به معرفی فعالیت‌هایش پرداخت، فعالیت‌هایی که فقط گوشه کوچکی از آن آنچنان گسترده بوده است که خود به تنهایی سوژه چندین گزارش می‌شد، این پیشکسوت قرآنی اگر چه برای نسل جدید جامعه قرآنی کمتر آشناست، ولی بسیاری از قاریان فعلی کشور از شاگردان وی بوده‌اند.

خودش بر این اعتقاد است که نسل جدید شاگردان وی در سال‌های آینده حرف‌های زیادی برای گفتن در عرصه قرآنی کشور خواهند داشت. وی کریم منصوری، قاری بین‌المللی قرآن کشور، رضا دیانت، حافظ کل قرآن و عباس هاشمی، نفر اول بیست و هشتمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن جمهوری اسلامی ایران را از جمله شاگردان خودش می‌داند و معتقد است نسل جدیدی از شاگردان وی در راه هستند که در آینده به ستاره‌هایی در فعالیت‌های قرآنی کشور تبدیل خواهند شد.

عبدالله‌زاده از کلاس سوم ابتدایی، روخوانی قرآن را در یک مکتب‌خانه و با شیوه‌های قدیمی فرا می‌گیرد، خودش در ادامه می‌گوید (می‌نویسد): خیلی علاقه داشتم با علم قرائت قرآن آشنا شوم. اما در آن زمان در بوشهر نه استادی بود و نه کتابی که در این زمینه به من کمک کند، هیچ‌گونه وسایل کمک آموزشی نیز یافت نمی‌شد.

او ادامه می‌دهد: به هزار زحمت از تلاوت‌هایی که اغلب از رادیوهای کشورهای حاشیه خلیج فارس بودند، ضبط می‌کردم، بعدها به وسیله کتاب‌هایی که با مشقت تهیه کردم و همین نوارها، تا حدود زیادی با تجوید و آواشناسی قرآن آشنا شدم. ۱۷ سال داشتم که اقدام به آموزش قرآن به علاقه‌مندان نمودم تا ضمن تعلیم آموخته‌هایم به دیگران، خودم نیز بیشتر تقویت شوم. در هر حال این جسارت و جرأت را به خودم دادم تا بحمدالله توفیق پیدا کردم تجوید را تا حدودی در استان معرفی کنم.

این پیشکسوت قرآنی در دوران چهل ساله آموزش قرآن در بیش از چهل نقطه از مناطق مختلف استان بوشهر کلاس دائر کرده است، البته به صورت افتخاری و خودش بر افتخاری بودن این کلاس‌ها تأکید می‌کند، به غیر از کلاس‌های موظفی در آموزش و پرورش و دانشگاه آزاد اسلامی، با همه متولیان قرآن و ادارات و ارگان‌هایی همچون سازمان تبلیغات اسلامی، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و اداره اوقاف و امور خیریه، همکاری داشته است.

عبدالله‌زاده متأسفانه اکنون چندسالی است که به دلیل عارضه و آسیبی که در حنجره‌اش به وجود آمده است، کمتر از گذشته به فعالیت‌های قرآنی می‌پردازد و رفت و آمدهایش به تهران برای جلوگیری از پیشرفت تخریب حنجره‌اش، وقت زیادی را از او گرفته است.

خودش معتقد است خدمت به قرآن توفیق است و می‌گوید: توفیق خدمت به روال گذشته از من گرفته شده است ولی در حال حاضر تا آنجا که خداوند کمک و یاری کند به کلاس‌ها و مؤسسات سرکشی می‌کنم، در حد توانم با همه ارگان‌های قرآنی همکاری دارم، قاریانی که پیشرفت خوبی دارند و نیاز به کمک فنی دارند، راهنمایی می‌کنم، قرائت آنها را مورد بررسی قرار داده و ویرایش می‌کنم. به یاری خداوند چند سالی است که با همکاری دوستان اقدام به تشکیل مجمع قاریان و حافظان استان بوشهر نموده‌ایم و مسئولیت مجمع را دوستان به عهده حقیر گذاشته‌اند و فعالیت بسیار خوبی داریم که معرف حضور مسئولان قرآنی و مجامع قرآنی کشور است.

صحبت از مشکلات بیماری‌اش که می‌شود، نفس بلندی می‌کشد که مشخص کننده کم‌توجهی به فعالیت‌های مردی است که سلامتی خود و حتی تمام عمرش را صرف آموزش قرآن به جوانان و نوجوانان این مرز و بوم کرده است، خودش هیچ توقعی از هیچ مسئولی ندارد اما به راستی امثال عبدالله‌زاده کم نیستند در گوشه و کنار کشورمان، که کمتر سراغی از آن‌ها گرفته می‌شود و در عالم فراموشی در حسرت تجربیاتی که راحت دارد از بین می‌رود گذران زندگی می‌کنند و با دردها و ناراحتی‌های خود می‌سازند، کاری که شدنی‌تر از سایر کارها در این زمانه است.

عبدالله‌زاده به توضیح مراحل مختلف آسیبی که برای حنجره‌اش به وجود آمده است می‌پردازد و می‌گوید: از سال ۸۰ دچار عارضه حنجره شده‌ام و بالاخره در سال ۸۲ سه چهارم از حنجره‌ام در تهران و در بیمارستان آپادانا برداشته شد و به اصطلاح پزشکی عمل «لارنژکتومی» انجام شد. بعد از سال ۸۲ تاکنون پنج بار دیگر به دلیل بوجود آمدن ضایعات در همان محل جراحی شدم و هم‌اکنون نیز در بیمارستان امیراعلم تهران برای بار ششم تن به جراحی داده‌ام.

صحبت از هزینه‌های پزشکی که به میان می‌آید کمی خود را روی تخت جابجا می‌کند، ابتدا راضی به توضیح دادن (نوشتن بر روی کاغذ) در این زمینه نیست اما با اصرار ما می‌گوید: راستش تاکنون با احتساب مخارج ایاب و ذهاب و اسکان و هزینه‌های پزشکی قریب به ۳۰ میلیون تومان هزینه در برداشته، البته با توجه به شرایط خاصی که دارم می‌بایست مدام به تهران بیایم و به دستور پزشک معالجم می‌بایست همیشه یک نفر همراه داشته باشم. در این چند ساله رفت و آمد به تهران که هر ساله قریب به ۱۲ تا ۱۵ بار برای چکاب و عمل‌های جراحی آمده‌ام هر بار با همراهم که غالباً همسرم هست، با هزینه‌های بلیط هواپیما، اسکان، مخارج پزشکی و غیره نزدیک به یک میلیون خرج داشته، که تاکنون به لطف خداوند و به هر ترتیب وجه آن رسیده و بعد از این نیز خدا بزرگ است.

از عبدالله‌زاده می‌خواهم تا در مورد میزان توجه مسئولان به بیماری وی و کمک به مخارج بیماری‌اش توضیحاتی بدهد، توضیحات خود را در این مورد به این صورت ادامه می‌دهد که، اینکه آیا مسئولان سراغی گرفته‌اند و یا کمکی کرده‌اند، باید عرض کنم اولاً بنده کاری نکرده‌ام که توقعی از کسی داشته باشم هر چه بوده وظیفه بوده و عشق و علاقه‌ای که به این کار داشته‌ام، هیچگاه هم درخواست کمک نکرده‌ام و انتظاری هم از کسی نداشته و ندارم.

تا دو ماه پیش کسی به سراغم نیامده بود، اصولاً خودم سعی می‌کردم کسی متوجه نشود تا دوستان را به زحمت نیندازم، از بابت هزینه‌ها هم خداوند خودش چاره کرده و از این بابت بی‌نهایت شاکرم، البته در بدو کار و اولین عمل در بیمارستان آپادانا جناب استاد خواجوی قدم رنجه کردند که هیچگاه فراموش نخواهم کرد که به دیدارم آمدند، همچنین جناب آقای قره‌شیخ‌لو از سازمان دارالقرآن‌الکریم که در سفر قبل به تهران زحمت کشیدند و ضمن اینکه محل اسکان بنده و همسرم را مهّیا کردند و بلیط برگشت هواپیمای ما را به بوشهر فراهم نمودند. شخصاً قبول زحمت کردند و در بیمارستان به عیادتم آمدند و از من خواستند که در خصوص مشکلاتم با ایشان تماس بگیرم که جا دارد از بذل محبت این استاد ارجمند تشکر کنم ضمن اینکه ایشان گفته‌اند که از این به بعد اگر قصد آمدن به بیمارستان داشتم چند روز زودتر وی را در جریان قرار دهم.

به راستی در تشکیلات بزرگ قرآنی کشور، پیشکسوتان نقش اساسی داشته و دارند و از مهم‌ترین ارکان امور قرآنی و تأثیرگذارترین عناصر محسوب می‌شوند و اصولاً بالاترین سرمایه به‌حساب می‌آیند، حال که مقام معظم رهبری نظر ویژه‌ای به امور قرآنی کشور دارند و نیز متولیان امر همچون شورای عالی قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان اوقاف و امور خیریه و دیگر متولیان بر این موضوع همت گمارده‌اند، پس چه خوب است که توجه ویژه‌ای به این سرمایه‌های ارزشمند قرآنی داشته باشند.

عبدالله‌زاده و بیماری‌اش را تنها می‌گذارم تا شاید مسئولی در لابلای این همه گرفتاری مردم، فکری هم برای پیشکسوتان قرآنی که فراموش شدگان این روزهای جامعه ما هستند، بکند.

گزارش از: تیمور کاکایی- خبرگزاری قرآنی (ایکنا)

نیکان بوشهری

شادروان حاج عباس نباتخور؛ زندگی با احترام و مهربانی



سال ۱۳۴۸، شرح عکس: از راست به چپ: ابراهیم پورشمس- اصغر ترک زاده- محمود چرخساز- پرویز عبیدی- نجف آهوچهر- استاد ابراهیم صیادزاده- علی بصیری- حاج عباس نباتخور- کودک (فیصل نباتخور)- اکبر حبیب زاده.

نجف آهوچهر : من از سنه ۱۳۳۰ با شادروان حاج عباس نباتخور آشنایی پیدا کردم و تا آخرین روزهای عمر پربرکت و شریفش این آشنایی پایدار ماند، او شخصیتی سلیم النفس و سازکار و بارز داشت و به بزرگ و کوچک احترام خاصی قائل بود، آرام و متین در انظار حاضر می شد. کارمند اداره بهداری و شخصی زحمتکش، رئوف و مهربان بود. با مراجعین با خوشرویی رفتار می کرد و حتی الامکان سعی داشت در رفع گرفتاری های آنان اقدام نماید در محله، آن چیزی را که با شخصیت اقوام و فامیل انتظار می رفت بروز می داد و از حسن شهرت برخوردار بود. محله سنگی (مسجد حاج محمد علی) در شهر بوشهر افراد و خانواده هایی زندگی می کردند و می کنند که باعث افتخار و محبوبیت آن محله هستند. خانواده هایی از جمله قیصی زاده ها، نباتخورها، پورنجفی ها، بنچاری ها، حبیب زاده ها و قدسی ها و همه کسانی که همسایه این خانواده ها می باشند از جمله نیکان بوشهری هستند و شادروان حاج عباس نباتخور هم در این محله نشو و نما نموده و بزرگ شده بود در واقع اهالی محله خودشان را قوم و خویش می دانند.

حاج عباس یک افتخار دیگری هم داشت یعنی همسری مهربان تر از مادر و تا آخرین لحظه وفاداریش را ثابت کرد. او خانمی با فرهنگ و مرد مدار و با وقار است، خدا عمرش دهد که خانمی با غیرت است که به خانواده اش عشق می ورزد. زیرا فقط با خود ندیدن یعنی عشق ورزیدن است که می توان از این دریای ناپیدا کرانه گذشت و به دنیای دیگری وارد شد که جاودانه است.

شادروان حاج عباس نباتخور در جامعه با مردم با احترام می زیست و به آنان عشق می ورزید، این عشق خلاصه و چکیده عرفان است زیرا عرفان وسیله شناخت خوبی هاست. عاطفه و عرفان یکی از امکانات طبیعی انسان را آشکار می کند و آن امکان یک نحو زندگی است و این زندگی در تاریخ است و هر فردی اگر بخواهد زندگی جاوید داشته باشد باید در تاریخ زندگی کند و نام نیکی بر جایی گذارد تا جاوید شود.

مولوی فرموده است:

هر نفس نو می شود دنیا و ما
بی خبر از نو شدن اندر بقا
پس ترا هر لحظه مرگ و رنجی است
مصطفی فرموده دنیا ساعتی است

در مراسم شب هفت دوست عزیزم، محمد قدوسی با آن کلمات فصیح و رسا شمه ای از صفات و روحیات حاج عباس را گفت و شعری از سعدی بزرگ را نمونه آورد که:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز
مردی آن است که نامش به نکوئی نبرند

هر کس در آن مکان مقدس بود این گفته را تصدیق کرد. برای او آرامش و شادی روان از پروردگار خواستاریم و از فقدانش دریغ و افسوس می خوریم. خدایش بیامرزد.

نه سرو ماند درین گلستان نه آب روان
دریغ و درد که پاکان و راستان رفتند

فارسی را پاس بداریم

دیر یا دور؟



محمدعلی بختیاری : اشاره: مطلب حاضر در سال ۱۳۷۷ در هفته نامه نسیم جنوب منتشر گردید؛ با اینحال هنوز تعدادی از شهروندان و حتی برخی از مسئولان بوشهری گاهی در کاربرد این دو واژه اشتباه می‌کنند که زیبنده نیست. چاپ مجدد این مطلب جهت یادآوری این نکته ادبی است.

اشتباهات ادبی در همه زبانها – در بین افراد غیر متخصص – متداول است. این اغلاط که شامل غلط‌های املایی، انشایی، دستوری، شفاهی و ... می‌باشد، اغلب در شرایط عادی خطر بزرگی را برای زبان ایجاد نمی‌کنند، ولی در صورت فراگیر شدن و به‌ویژه راه یافتن به متون ادبی، ممکن است در دراز مدت آسیبهای جدی به سلامت زبان و ادبیات یک ملت وارد آورند.

یکی از اغلاطی که معمولا در محاورات رخ می‌دهد، استفاده نابجا از واژه «دور» است. حتما شنیده‌اید که می‌گویند: چرا دور آمدی؟ و در مورد وقت حرکت گفته می‌شود: دور شد!

این جملات – در جایگاه بکار برده شده – مطلقا بی‌معنا هستند و بجای آنها بایستی گفته شود: «چرا دیر آمدی» و «دیر شد»

واژه دور به معنای فاصله و بُعد مکانی است و واژه دیر به معنای فاصله و بُعد زمانی است.

اقوامی که در محدوده زبان مرده پهلوی هستند (از جمله ما بوشهری‌ها)، معمولا مصوت بلند «او» را بصورت مصوت بلند «ای» تلفظ می‌کنند، به عنوان مثال مصدر بودن را به صورت «بیدن» و واژه‌هایی همچون پول و تنور را به صورت «پیل» و «تنیر» بکار می برند، به همین خاطر ممکن است صاحبان این لهجه گمان کنند واژه دیر همان دور محلی است! در حالیکه اینگونه نیست و در ادبیات کهن و نوین این دو واژه، مستقل از هم بوده و معنا و کاربرد جداگانه دارند.

پیگیری مصوبات سفر هیئت دولت به بوشهر:

مدیرمسئول پایگاه خبری بُنا :

صدها میلیارد ریال قرض الحسنه استان بوشهر چه شد؟



پایگاه اطلاع رسانی بُنا: مدیرمسئول پایگاه خبری بُنا در خصوص عملکرد جهانبخش از بدو ورودش در استان تاکنون گفت: این روزها بحث عدم اجرایی شدن مصوبات سفر دولت خدمتگزار به بوشهر و ناتوانی استاندار بوشهر در جذب اعتبارات آن و اجرا و پیاده کردن مصوبات دولت از مباحث مهم روز استان بوشهر و رسانه های آن است. دولت خدمتگزار در سه سفر خود به استان بوشهر مصوبات بسیاری داشت که در صورتی که یک استاندار قوی و انگیزه دار بر مسند استانداری بوشهر بود، می توانست با مدیریت خود این استان را دچار چنان رشد و توسعه ای بنماید که برق از چشمان مخالفان برخیزد. اما متاسفانه فرصتی به این مغتنمی و تاریخی از بین رفت و بسیاری از مصوبات سفرهای دوم در پی ناتوانی مسئولان استان هدر رفت.

به گزارش "پایگاه اطلاع رسانی بُنا"؛ عبدالکریم شیخی شتان در گفتگو با سایت بُنا افزود: جهانبخش باید بیاید و به افکار عمومی پاسخ صریح و منطقی دهد که صدها میلیارد ریال قرض الحسنه استان بوشهر چه شد؟

وی اظهار داشت: برای نمونه تنها نگاهی می اندازیم به مصوبات سفر هیئت دولت در بهمن ماه ۸۹ در باره اختصاص تسهیلات قرض الحسنه به مردم که می توانست گره بسیاری از مشکلات مردم مظلوم استان بوشهر رفع نماید.هیئت محترم وزیران در جلسه مورخ ۱۳۸۹/۱۱/۲۷ که در مرکز استان بوشهر تشکیل شد، موافقت نمود: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران موظف است با رعایت قوانین و مقررات نسبت به اجرای تصمیمات ذیل اقدام نماید:

۱- اختصاص باقیمانده تسهیلات مصوب بنگاههای زودبازده استان طی سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ برای کمک به اجرا، تکمیل و تأمین سرمایه در گردش طرحهای اقتصادی و تولیدی مصوب کارگروه اشتغال و سرمایه‌گذاری استان طی سالهای ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱.

همانطور که می دانیم بنگاههای زود بازده در استان بوشهر با کمبود نقدینگی شدیدی روبرو بودند بطوریکه بسیاری از آنها از فعالیت بازماندند و این حرکت بزرگ اقتصادی دولت که می توانست در اشتغالزایی و کم نمودن بیکاری نقش اساسی ایفا نماید، در عمل دچار مشکلات بسیار شد و به هدف طراحان و اولیه خود نرسید.

وی با اشاره به مصوبه هیأت دولت مبنی بر رفع مشکل مذکور گفت: هیئت محترم دولت برای رفع این مشکل مصوب نمود تا باقیمانده تسهیلات مصوب بنگاههای زودبازده استان که طی سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ که به استان واریز نشده بود، به منظور کمک به اجرا، تکمیل و تأمین سرمایه در گردش طرحهای اقتصادی و تولیدی به استان واریز شود. اکنون از استاندار محترم بوشهر سئوال می کنم که این مصوبه به کجا رسید و از ایشان درخواست داریم تا عملکرد خود را در این زمینه به اطلاع مردم بوشهر برساند.

شیخی شتان اضافه کرد: اما بندهای دیگر این مصوبه مهم دولت به اختصاص صدها میلیارد ریال وام قرض الحسنه اختصاص دارد. دیگر بندهای این مصوبه عبارتند از: اختصاص مبلغ یکصد و پنجاه میلیارد (۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰) ریال تسهیلات قرض‌الحسنه جهت متقاضیان استان با معرفی استانداری طی سالهای ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰.اختصاص مبلغ دویست میلیارد (۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰) ریال تسهیلات قرض‌الحسنه جهت کمک به اجرای طرحهای خوداشتغالی مددجویان کمیته امداد امام خمینی (ره) و بهزیستی طی سالهای ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰. اختصاص مبلغ دویست میلیارد (۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰) ریال تسهیلات قرض‌الحسنه جهت کمک به اشتغالزایی، مسکن و سایر امور مربوط به ایثارگران استان با معرفی بنیاد شهید و امور ایثارگران طی سالهای ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰.

همانطور که ملاحظه می فرمایید تنها در یک مصوبه دولت پانصد و پنجاه میلیارد ریال (۵۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰) وام قرض الحسنه به اقشار مختلف مردم باید داده می شد. پرداخت این حجم وام قرض الحسنه در طی دو سال به مردم بوشهر که با سختی ها و گرفتاری های خیلی زیادی روبرو هستند، در طول تاریخ بی نظیر بوده و می توانست گره بسیاری از مشکلات مردم را بگشاید. چنانچه به هر خانوار بوشهری تنها ۵ میلیون تومان از این وام قرض الحسنه پرداخت می شد، ۱۱ هزار خانوار استان بوشهر می توانستند از این وام استفاده نمایند.

مدیرمسئول پایگاه خبری بُنا گفت: سئوالی که از استاندار بوشهر دارم این است که از این مبلغ تسهیلات قرض الحسنه مصوب دولت خدمتگزار چه مبلغ جذب شد و چه مبلغ در اختیار متقاضیان قرار گرفت و نکته مهم اینکه چگونه در اختیار متقاضیان قرار گرفت برای اینکه ما در طی این دو سال هیچ خبری را مبنی بر اعطای این مبلغ بزرگ قرض الحسنه نه به مردم عادی و نه به ایثارگران و نه به مددجویان کمیته امداد امام ندیدیم.

وی ادامه داد: دو بند دیگر این مصوبه عبارتند از: تأمین منابع ریالی موردنیاز جهت تکمیل کارخانه سیمان منددشتی در سال ۱۳۹۰ توسط بانک ملی ایران. اختصاص مبلغ یکصد و پنجاه میلیارد (۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰) ریال تسهیلات بانکی برای توسعه صنایع‌دستی، کارگاهها و مشاغل خانگی با سرانه تا سقف پنجاه میلیون (۵۰،۰۰۰،۰۰۰) ریال برای هر نفر. این مصوبه با نامه شماره ۴۶۲۶۹/۲۹۲۲۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۸ به بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران ابلاغ شده است. لذا از استاندار محترم بوشهر درخواست دارم تا بفرمایند که در خصوص این دو بند نیز چه اقداماتی انجام داده و چه نتیجه ای گرفته اند؟

نسیم جنوب
nasimjonoub.com
هفته نامه سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، ورزشی
• صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
• مدیر مسئول و سردبیر: یونس قیصی زاده
• مدیر گرافیک : میثم قیصی زاده
• نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه جانبازان
• دفتر هفته نامه نسیم جنوب
• تلفن: ۲۵۲۵۹۰۰ فاکس و پیامگیر: ۲۵۲۸۱۵۱
• ایمیل: info@nasimjonoub.com صندوق پستی: ۱۱۹۹
• لیتو گرافی وچاپ : کارگر



تلاقی یک لحظه از زمان بازی فوتبال

به مناسبت برگزاری نمایشگاه عکس های ورزشی حسین حیدرپور در بوشهر



اسماعیل جاشویی : نمایشگاه عکس های حسین حیدرپور عکاس جوان نشان از ورود استعدادی درخشان در عرصه عکاسی ورزشی کشور دارد. حیدرپور با وجود جوانی خصلت های یک عکاس با تجربه را از خود به نمایش درآورده است. نمایشگاه از ۱۰ قطعه عکس سیاه و سفید تشکیل شده است. همین مسئله تعداد مناسب عکس ها نشان دهنده انتخاب سخت گیرانه او در برگزاری نمایشگاه است. بارها دیده ایم دیگر عکاسان جوان و یا حتی پیشکسوتانی که با عرضه تعداد زیاد عکس در یک نمایشگاه از کیفیت آن بشدت کاسته اند. حیدرپور هیچ ابایی از مشورت خواستن از استادش جاوید نیکپور و مهمتر از آن ذکر نام استادانش در پوستر و در ورودی نمایشگاه ندارد، کار پسندیده و کمتر دیده شده از دیگر هنرمندان عکاس که ارادت او را نسبت به پیشکسوتان قبل از خود می رساند. هنرمندان بزرگ معمولا چنین اخلاق نیکویی را از خود بروز می دهند. دیدن نام ضیا جمالی در مطلب معرفی هنرمند در ورودی نمایشگاه بعنوان یکی از اساتید او، روح پر مهر و سرشار از انسانیت ضیا را گرمابخش فضای نمایشگاه نموده بود. نمایشگاه با عکسی از شروع یک مسابقه فوتبال که با لنز فیش آی گرفته شده بود آغاز شده. سایه عکاس در گوشه پایین عکس دیده می شود. حرکت دورانی حاصل از اعوجاج لنز بیننده را در همان آغاز آماده دیدن عکس های هنرمندانه و غیر متعارف نمایشگاه می کند.

برسون عکاس فرانسوی نظریه ای در تاریخ عکاسی دارد که با نام لحظه قطعی برسون معرف شده است. از نظر برسون عکاسی ثبت لحظه ای است که تمامی عناصر ترکیب بندی و محتوای عکس در فقط در همان لحظه شکل می گیرد و نه یک لحظه قبل و یا بعد آن. در لحظه قطعی برسون تمامی خطوط و رنگ و اشکال در وضعیت ایده آل خود قرار دارند. عکس های حسین حیدرپور شاخص ترین نمونه در بیان لحظه قطعی برسون را به نمایش می گذارند. یک به یک عکس ها از ایده آل ترین ترکیب بندی ممکن برخوردارند. در واقع برسون به ما از تلاقی دو عنصر زمان و مکان در یک وضعیت بسیار مناسب خبر می دهد. در عکس های حیدرپور نیز تلاقی یک لحظه از زمان بازی فوتبال که همه عناصر ترکیب بندی مکانی با ایستایی زمان در ایده آل ترین وضعیت ممکن قرار دارد به ثبت رسیده است. می توان بر روی تک تک عکس ها این لحظه قطعی را شرح داد که البته مطلب به درازا می کشد. حیدرپور در ابتدای راه عکاسی خود یکی از بلندترین قله های تاریخ عکاسی را با شاخص ترین کیفیت فتح نموده است. بی صبرانه منتظر تلاش پر آتیه این عکاس در ادامه راه پر افتخارش هستیم.

فدراسیون وارد ماجرای بدهی های شاهین شد

بدهی های کلان باشگاه شاهین بوشهر باعث شده تا فدراسیون فوتبال و سازمان لیگ برای تعیین تکلیف آن وارد ماجرا شود. در نشستی که در کمیته انضباطی برگزار شد مقرر گردید همه طلبکاران روز یکشنبه در سالن کنفرانس سازمان لیگ حاضر شوند تا در این باره تصمیم گیری شود. نکته جالب این نشست ، درگیری لفظی حسن زاده رییس کمیته انضباطی با مدیربرنامه یکی از بازیکنان طلبکار بود. حسن زاده اعلام کرد: ما اینجا بیش از توان خود کار می کنیم و شما قدر نمی دانید و مدیر برنامه مذکور هم جواب داد: اگر جای دیگری را سراغ دارید بفرمایید تا ما برویم. شما رای صادر می کنید اما هیچ الزامی وجود ندارد که اجرا شود. این چه قانونی است که اجرای احکام ندارد؟ فیفا رای می دهد و اگر اجرا نشد کسر امتیاز می کنند اما شما جرات ندارید حتی از رای خودتان حمایت کنید./ گل

مدیربرنامه چند بازیکن فصل قبل شاهین:

با ثبت اولین قرارداد شاهین، به فیفا شکایت می کنیم

مهران عالی پور مدیربرنامه چند بازیکن فصل قبل شاهین از فدراسیون فوتبال گلایه دارد. او که با گل مصاحبه کرده، می گوید« جمع طلب بازیکنانی که من ایجنت آنها هستم ، از باشگاه شاهین حدود دو میلیارد است. همه هم رای قطعی گرفته اند اما عزمی برای وصول آنها نیست. هربار به فدراسیون مراجعه می کنیم پاسخی دریافت نمی کنیم.»

وی ادامه می دهد« هر دادگاهی اجرای احکام هم دارد اما کمیته انضباطی ما هر رایی صادر کرده بلاتکلیف مانده. من دوسال است به احترام مردم بوشهر صبر کرده ام اما بیش از این نمی توانم پاسخگوی بازیکنان باشم. آنها با من قرارداد بسته اند تا در چنین مواردی از حقشان دفاع کنم. تا هفته بعد صبر می کنم و اگر این مطالبات پرداخت نشد به ناچار به فیفا شکایت خواهم کرد و مسئولیت کسر امتیاز از شاهین هم متوجه مدیران باشگاه است که نمی خواهند بدهی ها را بپذیرند. کافی است اولین قرارداد سال جدید آنها ثبت شود تا مطمئن شوم فدراسیون برای اجرای رای اصرار ندارد. بلادرنگ به فیفا مراجعه می کنم»



مگر شاهین دلسوز ندارد؟

بازیکنان لیگ برتری تیم بحران زده شاهین، پی در پی در حال شکایت از شاهین بوشهر هستند و کمیته انضباطی هم در حال رای دادن بر علیه شاهین است. در تازه ترین این شکایتها، کمیته انضباطی در مورد پرونده طلب وجه محمد مومنی از باشگاه شاهین بوشهر، با توجه به عدم حضور نمایندگان باشگاه در جلسه رسیدگی و عدم ارسال لایحه‌ای که موجب خدشه به درخواست محمد مومنی شود، این باشگاه را به پرداخت مبلغ ۹۵ میلیون تومان به مومنی محکوم کرد. مومنی در زمان مربیگری فیروز کریمی در فصل گذشته لیگ برتر در شاهین فعالیت داشت.

نکته تاسف بار عدم حضور نماینده باشگاه شاهین در جلسات کمیته انضباطی است که باعث می شود فرصت دفاع از شاهین گرفته شود و کمیته انضباطی یک طرفه رای به پرداخت مبالغ سنگینی بر علیه شاهین نماید.

قبل از این جلسه رسیدگی به شکایات علی انصاریان، نیما خواجوی، مهدی نوری، سعید بیات و مهدی کیانی از باشگاه شاهین بوشهر در تاریخ ۲۳ خردادماه سالجاری در کمیته انضباطی تشکیل شده بود که باز نماینده باشگاه شاهین در این جلسه هم حضور نیافته بود.

نماینده شاهین در کمیته انضباطی درمورد پرونده طلب وجه مرتضی بهرامی‌نژاد از باشگاه شاهین بوشهر که این باشگاه را محکوم به پرداخت هفتاد و سه میلیون تومان به بهرامی‌نژاد کرد، هم حضور نداشت.

همچنین کمیته انضباطی در مورد پرونده طلب وجه وحید طالب لو از باشگاه شاهین بوشهر جلساتی را در تاریخ‌های ۱۱ اردیبهشت و اول خرداد سالجاری تعیین کرد که با وجود حضور طالب لو در جلسات فوق، هیچ نماینده‌ای از باشگاه شاهین در جلسات حاضر نشد و لایحه‌ای واصل نشد و علت عدم حضور نیز اطلاع داده نشد. از این رو کمیته انضباطی ادعای طالب لو را وارد دانست و باشگاه شاهین بوشهر را به پرداخت مبلغ ۳۷۵ میلیون تومان بابت اصل طلب و ۹۵۰ هزار تومان بابت هزینه دادرسی به طالب لو محکوم کرد

معلوم نیست که افرادی همانند گزی، افراشته و محمدپور که در آن زمان قراردادهای ترکمنچای را با بازیکنان و کادر فنی شاهین بستند و عملا با نوع مدیریت خود، نقش مهمی در سقوط شاهین داشتند، حالا چرا در مقام دفاع از قراردادهای خود بر نمی خیزند و حتا زحمت حضور در کمیته انضباطی را هم به خود نمی دهند و یا اینکه مدیران جدید شاهین از جمله رئیسی نژاد در این خصوص کم کاری کرده و بازیکنان و کادر فنی را که خیلی بیشتر از حق خود از شاهین گرفته اند، با کمیته انضباطی تنها می گذارند که هر طور دلشان بخواهد، رای به نفع خود و به ضرر شاهین بگیرند؟! افسوس که تماشاگران و هواداران فوتبال بوشهر به چه کسانی اعتماد کردند؟!

مدیران شاهین حتا به خود زحمت دفاع از شاهین در کمیته انضباطی را هم نمی دهند!

آغاز یارگیری شاهین

مسئولان شاهین بوشهر در هتل امیر تهران مذاکرات حضوری خود را با نفرات مورد نظر حمید کللی فرد آغاز کرده اند . به گزارش سایت رسمی کانون هواداران شاهین بوشهر ، مسئولان شاهین بوشهر در هتل امیر تهران مذاکرات حضوری خود را با نفرات مورد نظر حمید کللی فرد آغاز کرده و با ۹ بازیکن به توافق رسیدند. از تیم فصل قبل ماندن حمیدرضا سلیمانی ، سعید بیات و مهدی شکوهی قطعی است و احتمالاً مجید غلامی هم در تیم می ماند. سه بازیکن از سایپا قائمشهر ، دو نفر از شهرداری اراک و یکی از بازیکنان مس رفسنجان در جمع نفراتی قرار دارند که قرارداد داخلی بسته اند.

همچنین بر اساس اعلام مدیران شاهین بوشهر بازیکنان این تیم به دلیل سقوط تیم چهل درصد جریمه شده اند و کمیته انضباطی هم با آن موافقت کرده است. قرار است دوشنبه همه طلبکاران شاهین بوشهر به کمیته انضباطی بروند و با احتساب این جریمه و عدم پرداخت مطالبات نفراتی که بالای سقف قرارداد بسته بودند به طلبکاران چک های پنج ماهه داده شود.

هفتصد میلیون برای بستن تیم و پرداخت اولیه به بازیکنان و سیصد میلیون هم برای بدهی های متفرقه در بوشهر در نظر گرفته شده که این مبلغ نقداً در اختیار باشگاه قرار می گیرد. بدهی های باشگاه با کسر همه مبالغ جریمه و غیره چهار میلیارد خواهد بود و چهار میلیارد هم برای بودجه این فصل در نظر گرفته اند تا تیم لیگ برتری شود.



وضعیت شاهین بحران زده: بدهی چند میلیاردی، شاهین در انتظار مزایده و...

باشگاه شاهین بوشهر در حالی دست به انتخاب سرمربی و سرپرست تیم فوتبال خود زده که بزودی قرار است سهام این باشگاه در مزایده قانونی و از طریق دادگستری بوشهر در روز ۲۸تیرماه به حراج گذاشته شود.



به گزارش کل، پس از آن که علی نعمتی توانست برای وصول مطالباتش سهام باشگاه را توقیف نماید، دادگاه رای به مزایده آن داد. در چنین شرایطی هر گونه نقل و انتقال و تغییرات مدیریتی در ثبت شرکت ها به ثبت نخواهد رسید و همه آنچه اکنون صورت گرفته را باید تنها « تغییراتی کاغذی» دانست که نیازمند ثبت قانونی است اما قانون اجازه آن را نمی دهد. مهرزاد رییسی نژاد مدیرعامل و مهرداد محمدپور رییس هیئت مدیره شاهین به همراه کللی فر و رفیعی در نشست با افراشته مدیرسیاستگذاری کلان شاهین شرکت کردند و ماحصل این نشست انتخاب کللی فر به عنوان سرمربی و رفیعی به عنوان سرپرست بود. مقرر گردید تمرینات شاهین از روز ۱۵تیرماه برگزار شود والبته این تیم هنوز بازیکنی را به خدمت نگرفته است و آنچه بهروان رییس سازمان لیگ به خبرنگار ما گفته حکایت از عدم ثبت قراردادها تا تعیین تکلیف بدهی ها دارد. او گفت« همین دیروز هتلی که بازیکنان شاهین در آن مستقر بوده اند رای بر طلب ۷۰۰ میلیون تومانی خود از باشگاه گرفته. رقم بدهی های این باشگاه سرسام آور است و ما نمی توانیم اجازه ثبت نقل و انتقالات را بدهیم. تغییرات مدیریتی آنها هم هرگاه در ثبت شرکت ها به ثبت رسید برای ما قابل قبول خواهد بود.» بدهی ۸میلیاردی شاهین باعث شده تا کمتر بازیکن مطرحی حاضر باشد پا به این تیم بگذارد و باید دید آنها برای جذب بازیکن چه تمهیدی خواهند اندیشید. در میان این ابهام ها باید دید تیم بوشهری چه وضعیتی خواهد داشت. قرعه کشی لیگ آزادگان روز ۲۷تیرماه برگزار می شود. از هرگروه یک تیم مستقیم به لیگ برتر صعود می کند و تیم برنده جدال دوتیم دوم گروهها باید با تیم چهاردهم لیگ برتر روبرو شود و برنده آنها آخرین تیم جدول شانزده تیمی لیگ برتر را معرفی می کند.

مدال برنز لیگ جهانی کاراته برای کاراته کار بوشهری

امیر امیری عضو تیم ملی کاراته ایران در بخش انفرادی مدال برنز مسابقات جهانی لیگ کاراته در اندونزی را کسب کرد. به گزارش روابط عمومی اداره کل ورزش و جوانان استان بوشهر؛ این دوره از مسابقات که در کشور اندونزی برگزار شد، برای اولین بار تیم ملی ایران در قسمت تیمی قهرمان لیگ جهانی کاراته شد که در بخش انفرادی نیز ملی پوش بوشهری "امیر امیری" مدال برنز لیگ جهانی کاراته را کسب نمود. لازم به ذکر است "امیر امیری" دارای دو مدال طلای جهانی کاراته در سال ۸۵ و ۹۰ می باشد.

کسب مدال طلای کشوری برای بوکس بوشهر

رقابت های بوکس قهرمانی کشور انتخابی تیم ملی در رده سنی جوانان با دو مدال طلا وبرنز برای استان بوشهر به پایان رسید. درروز پایانی این رقابت ها که در استان قم برگزار گردید امین ابراهیمی در وزن ۶۹ کیلوگرم از بوشهرضمن کسب مدال طلا به تیم ملی نیز راه پیدا کرد. دروزن ۷۵ کیلوگرم نیز جواد چلوانی از کنگان صاحب گردن آویز برنز شد.

پاسخ عضو هیئت موسس شاهین به مدیر عامل سابق:

برای باشگاه چقدر بدهکاری به جا گذاشتید؟

اکبر زارعی

جناب آقای کنگانی مدیریت اسبق باشگاه شاهین بوشهر

باسلام، اینجانب که عضو کوچکی از خانواده بزرگ شاهین هستم و افتخاری حضور در هیئت موسسین باشگاه را دارم اظهارات جنابعالی را در فوتبال بوشهر شنیدم. اگر به خودتان اجازه داده اید در مورد کسانی صحبت کنید که شما را به جامعه فوتبال ایران معرفی کردند و آنها را نگران از قطع یارانه خود بدانید، باید عرض کنم که الحمداله هر کدام از اعضاء از راه حلال زندگی مناسبی داشته. گفته اید وقتی به باشگاه آمدید این باشگاه ۸۰۰ میلیون تومان بدهکاری داشته و شما ۵ میلیارد تومان به باشگاه آوردید ولی نگفته اید وقتی از ترس سقوط تیم شبانه بدون ارائه استعفاء کتبی فرار کردید، برای باشگاه چقدر بدهکاری به جا گذاشتید (اسناد موجود می باشد).

گفته اید موسسین، سال دوم از شما حمایت نکردند، یادتان هست زمانی که خود شما گفتید مسئولین نمی خواهند من مدیر باشگاه شاهین باشم و گفته اند تا آقای کنگانی مدیر باشگاه است نمی گذاریم پول به باشگاه ترزیق شود، ولی با وجود این که باشگاه مشکلات مالی بسیاری داشت تمامی اعضاء هیئت موسسین از شما حمایت کردند که صورتجلسه آن در باشگاه موجود می باشد. خاطرتان هست که در جلسه هیئت موسسین گفتید اگر استیلی را بیرون کنید دکتر سعیدلو گفته نمی گذارم یک ریال به باشگاه ترزیق شود.

اگر گفته های شما حقیقت است به مردم بگوئید نه اینکه از ترس توپ را در زمین موسسین پرتاب می کنید. موسسین در مورد کرار با شما صحبتی نکردند و در زمان مدیریت شما هم نبود ولی شما آمدن کرار به تیم را از افتخارات خود شمرده اید، خیلی ممنون که ضربه آخرتان را هم به باشگاه زدید. اگر طبق گفته خودتان شما تابع موسسین بودید چرا در دو دوره خود که موسسین پافشاری می کردند شما هیئت مدیره معرفی نکردید زمانی که بازیکنانی همچون ایران نژاد، پورخسروانی و عبداله کرمی با باشگاه قرارداد ۲ ساله به مبلغ ۱۰۰ و ۱۸۰ میلیون بستند و سال دوم باید ۲۰درصد اضافه می شد ولی به مردم بگوئید مبلغ قرارداد ها چه قدر شد؟ پس شما احتیاجی به یارانه ندارید. ماشین ماکسیما چی شد؟ به مردم بگوئید یک روز قبل از استعفاء چرا دسته چک و مهر را از آقای بهار خزانه دار باشگاه تحویل گرفتید؟

خاطرتان هست که در جلسه موسسین بنده اعلام کردم که سهام خود را به شما واگذار کنم.

با تشکر از آقایان دکتر رضوی ، حاج حسین وردیانی و حاج محمد دوانی.

با همه تلخکامی ها، امیدوارانه سرنوشت شاهین را دنبال می کنیم



عبدالرضا کللی: شاهین از اوائل دهه ی ۸۰ با برنامه شروع کرد و با طی نمودن مراتب پیشرفت در فصل ۸۸-۸۷ و البته با حمایتهای موثر دکتر رضوی با بسترسازی مناسب و درایت حمید کللی فر و دیگر اعضای کادر فنی و حمایتهای بی دریغ و همه جانبه هواداران ، شاهین راهی لیگ برتر شد تا فصلی تازه در فوتبال بوشهر گشوده شود ، اما بعد از این صعود شیرین برنامه ریزی مناسبی برای تیم طراحی نشد و شاهین بیشتر به حاشیه رفت و فقط به نتیجه گرایی توجه شد و مسئولین باشگاه و اشخاصی که بعنوان مربی وارد این تیم شدند کمتر به فکر آینده این تیم بودند ، تا آنجا که بعد سه سال تیمداری در لیگ برتر هم اکنون آثاری از اسکلت تیم باقی نمانده و باید تیمی از نو ساخت.

در این میان بازهم به مانند گذشته باشگاه شاهین در مواقع اضطراری به سراغ کللی فر رفته است ، کسی که در لیگ یک سابقه خوبی دارد و مهره ها را در این سطح بخوبی می شناسد و اگر به یاد داشته باشیم در فصل اول حضور شاهین در لیگ برتر با شناخت مناسبی که از بازیکنان لیگ یک داشت بازیکنانی همچون ایران نژاد ، پورخسروانی ، روشنگر ، احمدپوری ، ساندی و... به تیم شاهین فراخواند که همه آنها بازیکنان موثری بودند .

حالا این مربی بومی و سختکوش طی چند روز گذشته با نگاهی فنی و تیزبینانه در حال مذاکره با مهرهای شاخص لیگ یک است و می توان امید داشت که شاهد شاهینی مقتدر در لیگ یک باشیم .

حال و با همه این اوصاف شایسته همه با هم با هر اندیشه و سلیقه و با کنار گذاشتن اختلافات گذشته با حمایت از کادر مدیریتی و فنی موجود باشگاه ، و با اتحاد و همدلی موجبات موفقیت باشگاه را فراهم سازیم . فعالیت چند مدت اخیر باشگاه شاهین در زمینه های مدیریتی و فنی نشان از علاقمندی مجموعه اعضای باشگاه برای رسیدن به موفقیت و جبران نواقص و ناکامی های گذشته است .

شاهین و شاهینی مدتهاست که روی خوش را به خود ندیده است و عاشقان این تیم با همه تلخکامی ها هنوز امیدوارانه سرنوشت تیمشان را دنبال می کنند که امید است با تلاش و پیگیری های مستمر مسئولین ، کادر فنی و بازیکنان هواداران شاهین بوشهر شاهد سالی مملو از خاطرات خوش و به یاد ماندنی باشند.

پشت دروازه فوتبال

شکایت ۳۵ میلیونی از شاهین بخاطر ماکسیمای استیلی

وحید پورجماد: شکایت های عجیب و غریب از باشگاه شاهین در سه فصل حضور این تیم در لیگ برتر گویا تمامی ندارد. بعد از ماجرای پرداخت ۸۰ میلیون تومان به محمد پروین بدون انجام حتی یک بازی برای شاهین در این فصل، حالا خبر می رسد یک شکایت ۳۵ میلیونی بابت اجاره خودرو ماکسیما مربوط به زمان حمید استیلی روی میز کمیته انضباطی فدراسیون فوتبال قرار گرفته است.



اصل ماجرا این است که در زمان مربیگری حمید استیلی در شاهین از سوی باشگاه یک خودرو ماکسیما برای وی در زمان حضور در بوشهر اجاره شد که کل هزینه آن ۳۵ میلیون تومان شده است؛ اما مبلغی به صاحب خودرو پرداخت نشده و بعد از دو سال وی بابت مطالبات خود از باشگاه شاهین شکایت کرده است.

این شکایت در شرایطی می باشد که اگر باشگاه یک خودروی مناسب خریداری می کرد و راننده ای هم برای آن استخدام می نمود به صرفه تر بود و اکنون به اموال باشگاه نیز افزوده می شد.

گفته می شود خودرو ماکسیما صرفا برای حمید استیلی در نظر گرفته شده بود و پژو پرشیا برای نقل و انتقال بقیه اعضای کادر فنی اجاره شده بود.

نتایج مدیریت افتضاح شاهین:

از جریمه ۴۰ درصدی بازیکنان و کادر فنی خبری نیست؟!

سقوط شاهین از لیگ برتر، بدترین خبر ورزشی بوشهر است که تلخی آن تا مدتها در کام بوشهری ها خواهد ماند. اما آنچه تلخی آن را بیشتر می کند، طلب چند میلیارد تومانی بازیکنان و کادر فنی است که باعث سقوط این تیم شدند. در فاجعه مدیریتی در شاهین، گفته می شود که ۱۶ نفر از بازیکنان شاهین بالای سقف قرارداد، با این تیم بسته اند. بعد از سقوط شاهین، مدیران این باشگاه که گویا تازه فهمیده بودند که چه دسته گلی به دریای بوشهر داده اند، خبر از جریمه ۴۰ درصدی از قرارداد بازیکنان و کادر فنی دادند. اما اکنون خبر می رسد که ندانم کاری مدیران باشگاه، این بار نیز به ضرر شاهین تمام شده و به نظر می رسد که شاهین نمی تواند جریمه ۴۰ درصدی بابت سقوط پیش آمده را اعمال کند زیرا در قراردادها چیزی نیامده و آیین نامه انضباطی باشگاه هم اگر چنین بندی را در خود داشت باید قبل از آن به تایید سازمان لیگ می رسید که نرسیده و گویا شاهینی ها هیچ گاه پیش بینی سقوط را نمی کردند.

هواداران را به اولین تمرین شاهین راه ندادند



اولین تمرین تیم فوتبال شاهین بوشهر برگزار شد اما پشت دربهای بسته و بدون حضور تماشاگران. به گزارش شاهین بوشهر دات آی آر، نخستین تمرین تیم فوتبال شاهین بوشهر از پنجشنبه هفته گذشته، راس ساعت هفده و سی دقیقه در زمین چمن دانشگاه عالیشهر آغاز شد اما این در حالی بود که از ورود تماشاگرانی که از بوشهر خود را به عالیشهر برای دیدن این تمرین رسانده بودند جلوگیری شد!!! نکته تاسف بار این است که وب سایت رسمی تیم فوتبال شاهین بوشهر هم مکان و زمان تمرین را اعلام می کند اما از گفتن اینکه این تمرین پشت دربهای بسته است خودداری می کند تا هواداران از بوشهر به عالیشهر بروند و از حضور آنها برای دیدن تمرین جلوگیری شود!!! خبرنگار ما هم که برای تهیه گزارش راهی عالیشهر شده بود نتوانست به محل تمرین برسد و تماسهای او هم هیچ نتیجه ای دربر نداشت جزء اینکه نتیجه تماسها این بود! "مدیر عامل باشگاه دستور داده است تمرین بدون حضور تماشاگر باشد"! امیدواریم که دیگر شاهد چنین بی برنامگی هایی در باشگاه شاهین بوشهر نباشیم و بیش از پیش قدر این هوادارها را بدانیم. در پایان لازم است بگوئیم تیم فوتبال پرسپولیس تهران به دلیل جذب ستارهای بزرگ لیگ برتر و دوری تیمش از حاشیه تمریناتش را بدون حضور تماشاگر برگزار می کند اما ما برای تست گرفتن!!!

حکم جلب سرمربی سابق شاهین صادر شد

اوج نیوز نوشت: حدود ۶ ماه قبل فیروز کریمی مبلغ ۳۰ میلیون تومان از میثم منیعی قرض گرفت و بابت این موضوع،چکی را به تاریخ دو ماه بعد به منیعی داد. با این وجود اما چک نقد نشد و از آنجا که میثم منیعی این چک را خرج کرده بود،این چک برگشت خورد.

میثم منیعی در این باره گفت:متاسفانه این اتفاق افتاده است و پیگیری و درخواست من هم از افرادی که چک را به آنها داده بودم، در این موضوع تاثیری نداشت و آنها چک را برگشت زدند و علاوه بر این حکم جلب آقا فیروز را گرفته اند.

وی افزود:با این وجود در تلاش هستم تا این مشکل را رفع کنم تا خدای ناکرده برای مربی مشکلی به وجود نیاید.

فیروز کریمی و منیعی در فصل گذشته در شاهین بوشهر فعالیت می کردند.